

وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی / معاونت تحقیقات و فناوری

**کمیته رایانه ای کردن طب و بهداشت**

**بانک اطلاعاتی رایانه ای طب اسلامی**

# کتاب خُفِّ عِلَّائِي (الْخُفِيَّةُ الْعِلَائِيَّةُ)



تقدیم به روح پاک استاد فقید دکتر محمود نجم آبادی (رحمت الله علیه)

تدوین و ویرایش الکترونیک، انتخاب و تعبیه تصاویر: دکتر حسین حاتمی / سال ۱۳۸۱

# فهرست مطالب کتاب خفی علائی (قسمت اول)

۲	پیشگفتار :
۳	مقدمه :
۳	هوالشافی
۴	شرح حال مولف خفی علائی
۵	مولفات طبی گرگانی
۵	اما مولفات طبی جرجانی عبارتند از:
۸	در باره خف علائی
۱۰	نسخه های خفی علایی
۱۱	توضیحات:
۱۳	بخش نخستین
۱۳	مقاله اول / از بخش نخستین
۱۴	مقاله دوم / از بخش نخستین
۱۵	توضیحات:
۱۹	مقاله نخستین از بخش نخستین در تدبیر حفظ صحت
۱۹	باب نخستین / در تدبیر هوا
۲۰	توضیحات:
۲۵	باب دوم / در تدبیر فصل های سال (۱)
۲۵	وجه اول:
۲۵	وجه دوم:
۲۵	صفت سفوف بنفشه
۲۵	توضیحات:
۲۸	باب سوم / در تدبیر شهر و مسکن
۲۸	توضیحات:

## بسمه تعالی

### پیشگفتار :

پزشک باید بداند تندرستی انسان را چگونه میتوان نگاه داشت، بیماری او را چگونه میتوان زایل کرد و اسباب هر دو را چطور می توان فراهم نمود.

### حکیم جرجانی / کتاب ذخیره خوارزمشاهی

هرچند تاریخ پزشکی هر کشوری به کشورهای دیگر، گره خورده و ریشه در عمق تاریخ اندیشه و تمدن انسان ها دارد و نمیتوان طب ایرانی را از یونانی و اسلامی را از غیراسلامی مجزا نمود و طبق روند کلی حاکم بر سیر تکاملی اندیشه و تفکر انسان ها همواره متقدمین، سعی کرده اند نتایج اندیشه ها و تجربیات خود را به نسل بعدی، انتقال دهند و متاخرین نیز سعی نموده اند با مطالعه و به کارگیری تجربیات گذشتگان، نکاتی به آن بیفزایند و به نسل های بعدی، منتقل کنند ولی بدون شک، تمامی اقوام در سراسر دوران تکامل علم پزشکی و بهداشت، سهم یکسانی نداشته اند و گاهی وقوع یک حادثه تاریخی مهم باعث تغییر ناگهانی در به ظهور رسیدن استعداد های درونی بعضی از ملل، گردیده و در سایه این شکوفائی، توانسته اند تا مدت ها پرچمدار علوم پزشکی و بهداشت در سطح جهان باشند و این واقعه تاریخی مهم در ایران باستان، چیزی جز ظهور دین مقدس اسلام و تشرّف اجداد موحدمان به این آئین نجاتبخش، نبوده و هم در سایه این تحوّل فکری و عقیدتی و استعداد ذاتی بود که توانستیم قرن ها این پرچم را در دست داشته باشیم و اینک باز نگری به آن افتخارات را وظیفه شرعی و ملی خود دانسته تشکیل بانک اطلاعاتی کتب پزشکی ایران و جهان اسلام را اقدامی در جهت حصول اهداف اطلاع رسانی نوین حوزه معاونت تحقیقات و فناوری وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی می دانیم چرا که معتقدیم با این اقدام، راه را برای پژوهشگران میهنمان هموار تر و بر سرعت و دقت پژوهش خواهیم افزود - انشاءالله

جا دارد از استاد گرامی جناب آقای دکتر علی اکبر ولایتی، مفسر کتاب حاضر که اجازه رایانه ای کردن کتاب را متواضعانه، مرحمت فرمودند تشکر نموده یاد استاد فقید، زنده یاد دکتر محمود نجم آبادی، مولف کتب گرانقدر تاریخ پزشکی ایران قبل و بعد از اسلام و مفسر این کتاب را گرامی داریم .

کمیته رایانه ای کردن طب و بهداشت

پائیز ۱۳۸۱

دکتر حسین حاتمی

## هو الشافی

سپاس، آن خداوندی راست که قدرت بی نهایتش موجود است و مصنوعات را از میان " کاف " و " نون " بیرون آورد و چون فرمود: "کن" ، پس: "یکون" در دایره امکان، تحقق یافت.

و درود بی حد بر سرور انبیاء محمد مصطفی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - و سلام و رحمت بر عترت طاهره زاهره آن راهنمای بشر در تمامی دوران.

علم طب، علمی است عظیم القدر که در اخبار آمده است: "العلم علمان: علم الادیان و علم الابدان" و این رشته از علم در همه روزگاران بوده و در اسلام بدان اهمیت فراوان داده شده است و مسلمین در پیشرفت این علم ، نقش به سزائی داشته اند.

مؤلف این کتاب - سید اسمعیل جرجانی - در تجدد طب اسلامی - ایرانی سهم بزرگی دارد که با معرفی او و تالیفاتش در این مقدمه، این موضوع کاملاً برای خوانندگان، معلوم می گردد.

حال که سخن در باره تجدد طب اسلامی و ایرانی به میان آمد، سخنی داریم با دانش پژوهان: عده ای از افراد حتی با تحصیلات عالی تصور می کنند که تحقیقات علمی و ادبی و امثال آنها فقط در انحصار " غرب " بوده و هست، در صورتی که در " شرق " نیز مردمانی بوده اند که در این ابواب، تحقیقات گسترده ای نموده اند و خوشبختانه آثاری از آنان به جا مانده و در دسترس است.

بیان این نکته بدان منظور نیست که دانشمندان غیر مسلمان و غیر ایرانی در باره علم، ۰۰۰ زحمتی به خود نداده و آن را نادیده گرفته اند، بلکه معتقدیم که آنان آثار ارزنده ای از خود به یادگار گذاشته و اکنون نیز سرگرم بررسی و تحقیق هستند و متذکر می شویم که طب ایرانی باید از نتایج زحمات آنان - آنچه برای جامعه ایرانی مفید است - کسب کرده و آنچه که زائد و غیر لازم است، دور بریزد، نه آنکه کورکورانه تابع نظرات آنان باشد.

طیب ایرانی باید با آگاهی از علوم و تجربیات اطباء پیشین، به تمدن و علوم کنونی جهان غرب - که هر روز با اکتشافات نوینی روبرو می شود - توجه کند و با دقت تمام آنچه که به حال جامعه ایرانی مفید است، اخذ نماید و آنچه که لازم نمی داند، کنار بگذارد. در غیر این صورت، یعنی اگر اطباء امروزی پشت پا به خدمات اطباء سلف زند و زحمات و دانش آنان را نادیده انگارند قطعاً رابطه خود را با گذشتگان قطع نموده و در حقیقت فرزندی خواهند بود که با پدران خود قهر کرده و میراث گرانقدر آنان را بر باد داده اند و این مطمئناً به سودشان نخواهد بود.

## شرح حال مولف خفی علانی

سید اسمعیل فرزند حسن (یا حسین) فرزند محمد فرزند محمود فرزند احمد و ملقب به "زین الدین" (یا شرف الدین) به "ابوالفتح" (یا ابوالفضائل یا ابوابراهیم) و معروف به "جرجانی" از پزشکان نامدار سده پنجم و اوایل سده ششم هجری قمری و از سادات اصفهان بود. (تاریخ طب در ایران، ج ۲، ص ۷۱۹).

در عیون الانباء، اثر "ابن ابی اصیبعه" آمده است: "الشریف شرف الدین اسمعیل" (عیون الانباء، ج ۲، ص ۳۱ - از زیر نویس صفحه ۲۵۳۹ لغت نامه دهخدا) \*

در سایر ماخذ و منابع به صورت های دیگر نیز آمده است، ولی آنچه مسلم است اینست که وی از سلسله جلیله سادات بوده و بیشتر به "جرجانی" یا "سید اسمعیل جرجانی" آوازه به هم رسانده است.

تولد "جرجانی" به سال ۴۳۴ هجری قمری در "گرگان" اتفاق افتاد (فرهنگ معین، ذیل کلمه اسمعیل، و تاریخ طب در ایران، ج ۲، ص ۷۱۹).

وی شاگرد "ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن ابن الصادق النیشابوری" ملقب به "بقراط الثانی" (متوفی در اواخر قرن پنجم هجری قمری) بود و طب را نزد وی آموخت. غیر از "بقراط ثانی" استادی دیگر در طب برای "سید" نمی شناسیم و اگر در نزد دیگران تلمذ کرده باشد، ما از آن اطلاع نداریم.

"جرجانی" حدیث را از محضر "ابوالقاسم قشیری" - فقیه نیشابوری - آموخت (معین، ذیل کلمه اسماعیل) \*

مرحوم علامه "دهخدا" به دنبال کلمه "اسماعیل" - از ص ۲۵۳۹ تا ۲۵۴۸ - مطالبی در باره "جرجانی" از ماخذ و مدارک چند آورده که خلاصه و فشرده قسمتی از آن به قرار زیر است:

"۰۰۰" ترقی وی در فنون علوم و شهرت وی در صناعات طبیه در زمان دولت و اقتدار طبقه سوم از سلاطین خوارزمشاهیان بود ۰۰۰ و یکی از طبائی است که در دوره اسلام مقنن قانون و مجدد رسوم طبیه است و در تمام اجزای طب از نظری و عملی و مایتعلق بهما فایق و در اصابت رای و حسن مهارت مقدم مهره این فن بود. مولد و منشا او جرجانست، پس از آنکه در فنون علوم خاصه در علم طب او را براعتی پیدا گشت، در زمان خوارزمشاه قطب الدین تکش (۱) که دوستار اهل فضل و خواستار مردم با کمال بود، رای خوارزم کرد و چون به دارالملک آن ملک رسید و خوارزمشاه آمدن وی را بدانجا شنید جویای حال وی شد ۰۰۰ و در حفظ صحت و علاج، بوی وثوقی کامل داشت و به نام نامی آن پادشاه عالیشان ذخیره خوارزمشاهی بنگاشت انتهن مورخ خزرگی [ابن ابی اصیبعه] ...

و از جمله، ذخیره خوارزمشاهی است که اشارتی بدان رفت و آن اول کتابی است که در دوره اسلام به

پارسی فصیح نگاشته شده و کمتر الفاظ تازی در آن مندرجست ۰۰۰ گوید: [جرجانی] چون تقدیر ایزدی چنان بود که جمع کننده این کتاب بنده دعاگوی خداوند خوارزمشاه الاجل العالم المومید المنصور ولی النعم قطب الدین نصره الاسلام جمال المسلمین قامع الکفره والمشرکین عمادالدوله فخرالامه تاج المعالی امیرالامراء ارسلان تکین عین الملوک والسلطین ابوالفتح محمد بن یمین الملک معین امیرالمومنین ادام الله دولته و حرس قدرته قصد خوارزم کرد و به خدمت این پادشاه نیک بخت شد، اندر سال پانصد و چهار از هجرت و خوشی هوا و آب ولایت خوارزم بدید ۰۰۰ پس از آن در دنباله این شرح تا اوایل صفحه ۲۵۴۸ در باب بدن آدمی و علم طب و بیماری شرحی مشبع آورده است. آنگاه به شرح سایر مولفات سید می پردازد ۰۰۰ (۲).

جرجانی پس از مرگ قطب الدین و درک زمان اتسز (۳) و تصنیف سایر مولفات به قول صاحب کشف الظنون به سال ۵۳۱ هجری قمری (۱۱۳۷ میلادی) و برخی به سال ۵۳۰ و پاره ای ۵۳۵ هجری قمری در مرو دانسته اند که هم در این شهر مدفون گردید. (صفحه ۵۲۱ ج ۲ تاریخ طب در ایران) .

### مولفات طبی گرگانی

آنچه که معروف است، " جرجانی" را چهار تالیف به زبان پارسی است که از قدیمیترین متون طبی پارسی است. اما تا آنجا که در تاریخ طب کشورمان آمده است ، آثار پارسی قبل از مولفات " سید اسماعیل" عبارتند از:

الابنیه عن حقایق الادویه تالیف موفق الدین ابومنصور علی الهروی که ظاهراً در سده چهارم نوشته شده است. (تاریخ طب در ایران، ج ۲).

هدایه المتعلمین تالیف ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی (یا اخوین یا اخوی و یا آخربی) بخاری که آنهم در سده چهارم هجری قمری به رشته تحریر در آمده است (رجوع شود به صفحات ۶۴۰ تا ۶۴۷، ج ۲، تاریخ طب در ایران) و رگ شناسی ( علم النبض نبضیه دانش رگ) و چند اثر منصوص یا منسوب به شیخ (۴) و چند تالیف دیگر که به چاپ رسیده است. رگ شناسی شیخ دو مرتبه یک بار به سال ۱۳۱۷ شمسی (به یادگار جشن گشایش دبیرستان بروجرد) و یک بار به سال ۱۳۳۰ شمسی در هزاره شیخ و کتاب الابنه به شماره ۱۱۶۲ انتشارات دانشگاه تهران و کتاب هدایه به شماره ۹ انتشارات دانشگاه مشهد طبع شده است. گرچه این مولفات طلیعه کتب طبی پارسی است، اما به پای مولفات طبی سید نمی رسد.

### اما مولفات طبی جرجانی عبارتند از:

الف) ذخیره خوارزمشاهی - ذخیره از امهات و مطولترین و مشروحترین کتب طبی پارسی است که جرجانی پس از قریب پنج قرن که بیشتر مولفات طبی به زبان تازی بوده به پارسی تالیف کرده است.

این کتاب پس از تالیف در اندک مدت (یا در زمان حیات مولف) شهرت یافته و شاید یکی از مولفاتی است که از این نظر کم نظیر و بمانند قانون شیخ است. مضافاً بدانکه چون کتاب به پارسی نگاشته شد، طالبان

ایرانی علم طب را بدان رغبت بی نظیری بوده است.

دلیل واضح بر این مطلب گفته نظامی عروضی سمرقندی در کتاب خود "چهار مقاله" در مقاله چهارم در علم طب و هدایت طبیب که در حدود سال ۵۵۰ هجری قمری یعنی قریب بیست سال پس از مرگ سید اسمعیل آورده است: "۰۰۰ پس از کتب بسائط یکی بدست آورد چون سته عشر جالینوس (۵) یا حاوی (۶) محمد زکریا یا کامل الصناعه (۷) یا صد باب بوسهل (۸) مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی و به وقت فراغت مطالعه همی کند ۰۰۰" پس مطلب معلوم شد که ذخیره، زود شهرت علمی خود را بدست آورده است.

ذخیره در ده کتاب است که یک دوره کامل اصول طب و اخلاط و ماده ها و مزاج ها و تشریح اندام ها و تندرستی و بیماری و اعراض و آنچه که از بدن خارج شود بمانند عرق و نفت (۹) و بول و غایط و تدبیر نگاهداری تندرستی در برابر هوا و مسکن و طعام و شراب و خواب و بیداری و حرکت و سکون و شناختن البسه و عطرها و روغن ها و داروها و فصد و حجامت و حقنه و شیاف ها و پرورش کودکان و توجه به پیران و مسافران و شناسائی بیماری ها از علت ها و علامات و درمان ها از سر تا قدم و شناسائی و درمان آماس ها و ریش ها و داغ کردن و شکستگی ها و در رفتگی ها و پاکیزگی و آراستگی ظاهر بدن و زهرها و علاج آنها و فادزهرها و داروها و ترکیبات داروئی می باشد خلاصه یک دوره کامل علم طب و فنون وابسته بدان است.

نسخه های این کتاب یا قسمت هائی از آن در کتابخانه های عمومی و خصوصی موجود است.

دو کتاب اول ذخیره، توسط آقایان ایرج افشار و محمدتقی دانش پژوه ضمن سلسله انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده، ولی بعدا متوقف گردید. ایضا کتاب اول ذخیره را دکتر محمد شهراد و دکتر جلال مصطفوی کاشانی و دکتر محمد حسین اعتمادی و سه کتاب بعدی ذخیره را آقای دکتر جلال مصطفوی کاشانی از طرف انجمن آثار ملی به چاپ رسانده است.

دکتر سیریل الگود (۱۰) در کتاب تاریخ طب در ایران (۱۱) متذکر گردیده که ذخیره خوارزمشاهی به عبری برگردانده شده و نسخه ناقصی از آن در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۱۶۹ موجود است (نقل از زیر نویس فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی، حسن ره آورد، تهران ۱۳۳۳ شمسی، صفحات ۲۱/۲۲۰، ایضا صفحه ۲۵۴۸، ستون سوم لغت نامه دهخدا) \*

ذخیره به ترکی توسط "ابوالفضل محمد بن ادريس دفتری متوفی به سال ۹۸۲ هجری قمری ترجمه شده است (کشف الظنون ج ۱ صفحه ۵۲۸) ایضا ترجمه اردوی ذخیره در هند چاپ سنگی شده و به عبری در آمده است و نسخه ناقصی از آن در کتابخانه ملی پاریس چنانکه آمد به شماره ۱۱۶۹ موجود است. (از زیر نویس صفحات ۲۱/۲۲۰ فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران حسن ره آورد) \* (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به "کلمه اسماعیل" در لغت نامه دهخدا و مقدمه ذخیره، چاپ افست نسخه اصلی قدیمی به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی) \*

در باره ذخیره خوارزمشاهی و تحقیق در باره این کتاب که مولف آن موجد طب ایرانی اصیل است، باید اطباء و ادیبان توانا همکاری کرده تا حق مطلب ادا گردد.

ب) **خف علائی** در باره این تالیف - جداگانه - خواهیم پرداخت.

ج) **الاعراض الطیبه و المباحث العلائیه (= اغراض = اغراض الطب)** - این کتب نیز به زبان پارسی است که به خواش و توصیه مجدالدین ابومحمد صاحب محمد البخاری وزیر علاءالدین اتسز خوارزمشاه (۱۲) تالیف گردیده است.

این کتاب بمانند خفی علائی و زبان پارسی و تلخیصی از ذخیره است، بدین معنی که از ذخیره مختصرتر و از خفی علائی مفصل تر است (۱۳).

این کتاب در زمان سیداسمعیل شهرت داشته. چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله عروضی در مقالت چهارم "در علم طب و هدایت طبیب" که در حدود سال ۵۵۰ هجری قمری تالیف کرده آورده است: "۰۰۰ واز کتب وسط ذخیره (۱۴) ثابت بن قره و منصور (۱۵) محمد زکریاء رازی یا هدایه (۱۶) ابوبکر اخوینی یا کفایه (۱۷) احمد فرج یا اغراض سیداسمعیل جرجانی باستقصاء تمام بر استادی مشفق خوانده ۰۰۰۰".

از عبارت بالا مستفاد می گردد که مولفات پزشکان ایرانی پس از قریب پنج قرن که عموماً به زبان تازی بوده به پارسی تالیف گردیده است و استقلال فکری و قلمی یافته و پزشکان ایرانی توانستند به بهترین وجه این امر را کفایت کنند، که نمونه کامل و بی نظیر این اطباء سیداسمعیل می باشد.

نسخ خطی متعدد از این کتاب در کتابخانه های جهان و ایران موجود است. (رجوع شود به صفحه ۷۳۸ ج ۲، تاریخ طب در ایران) \*

در سال ۱۳۴۵ شمسی از طرف بنیاد فرهنگ ایران به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی نسخه خطی مکتوب در سال ۷۸۹ هجری قمری محفوظ در کتابخانه مرکزی از طرف بنیاد فرهنگ ایران به شماره ۱۰ در ۷۱۵ صفحه چاپ عکسی افست به قطع رحلی خستی به طبع رسیده است.

چنانکه در ابتدای کتاب آمده، معلوم می شود که جرجانی کتاب را برای اتسز فرزند خوارزمشاه تالیف کرده و بر حسب توصیه مجدالدین ابومحمد صاحب بن محمد البخاری انجام داده است. کتاب اغراض، مشتمل بر پنج کتاب است.

د) **یادگار** - این کتاب بنظر می آید که چهارمین کتاب طبی پارسی سیداسمعیل است.



در باره این کتاب نظامی عروض سمرقندی در مقاله چهارم کتاب خود در باره علم طب و هدایت طبیعت آورده است: "۰۰۰ که از این کتاب صغار که استادان مجرب تصنیف کرده اند یکی پیوسته با خویشتن دارد چون تحفه الملوک (۱۸) محمد بن زکریا و کفایه ابن مندویه و تدارک انواع الخطاء فی التدبیر ابوعلی (۱۹) و خفی علائی و یادگار سید اسمعیل جرجانی زیرا که بر حافظه اعتمادی نیست ۰۰۰" پس معلوم شد این تالیف طبی جرجانی بمانند سه تالیف دیگرش مورد توجه بوده.

از یادگار نسخ خطی در کتابخانه های عمومی و شخصی و دانشکده های پزشکی موجود است. ( به صفحه ۷۴۱/۲، ج ۲، تاریخ طب در ایران مراجعه شود) .

یادگار در پنج بخش است و یک دوره طب و بهداشت است و آنچه مسلم است سید اسمعیل در کتاب های تالیفی طبی خود از کتاب های پیشینیان استفادات کامل کرده است.

(ه) سایر مولفات منسوب به سید اسماعیل:

- (۱) شهرزوری رساله ای در اخلاق که بخشی نغز و لطیف دارد، به اسماعیل جرجانی نسبت داده است. (صفحه ۲۵۴۸ لغت نامه دهخدا)
- (۲) الطب الملوکی
- (۳) رساله ای در کلمات حکمت آمیز و سیر و سلوک
- (۴) التذکره الاشرفیه فی الصناعه الطبییه
- (۵) کتاب فی القیاس
- (۶) کتاب فی التحلیل
- (۷) کتاب المنییه
- (۸) زبده الطب

(از شماره ۲ تا ۸ نقل از زیر نویس چاپ افست مقدمه ذخیره خوارزمشاهی به کوشش علی اکبر سعیدی جرجانی است که او از منابع دیگر استفاده کرده است) . کتاب التذکره الاشرفیه فی الصناعه الطبییه در دائره المعارف فارسی به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب نیز آمده است. (صفحه ۷۳۳، ج ۱).

(۹) مرحوم دکتر عباس مودب نفیسی در رساله اجتهادیه خود از کتابی به نام رساله در بهداشت از جرجانی اسم می برد. (رساله اجتهادیه دکتر عباس مودب نفیسی به زبان فرانسوی، پاریس ۱۹۳۳ میلادی) .

علاوه بر مولفات مذکور احتمالا مولفات دیگری در فهرست ها و تراجم احوال به سید اسمعیل نسبت داده شده باشد، که ما از آن اطلاع نداریم. امید آنکه اهل اطلاع، تهیه کنندگان این کتاب را مطلع و یاری فرمایند.

## در باره خف علائی

"خف علائی" یا "خفی علائی" یا "الخفیه العلائیه" دومین تالیف طبی سید اسماعیل است که به امر اتسز

خوارزمشاه پس از سال ۵۲۱ هجری قمری - سال جلوس اتسز - تالیف شده است. همانطور که مولف در ابتدای این اثر، کتاب را مختصر در دو جلد آورده بر قطع مطول تا بتوان آن را پیوسته در موزه نگاه داشت. خف به معنای چکمه و موزه و خفی (به ضم خاء و شد یاء) منسوب به خف است.

تا آنجا که بر تهیه کنندگان این کتاب معلوم گردید از خفی علائی نسخ متبعه منجمله در کتابخانه " بریتیش میوزیوم" به شماره) ADD۲۳/۵۶۰۴۲۱۹a زیر نویس صفحه ۴۰۵ تعلیقات چهار مقاله، مقاله چهارم، دکتر معین ( و در صفحه ۳۵ فهرست منابع طبی ایرانی تالیف آدلف فرنان (۲۰) چاپ لیپزیک (۲۱) (آلمان) سال ۱۹۶۸ میلادی از چند نسخه خطی در کتابخانه ها به نام خف علائی و خف علائی فی الطب و مختصر خف علائی، نام برده است که البته اگر مورد مطالعه تهیه کنندگان قرار می گرفت، مناسبتر بود.

چنانکه آمد از خف علائی نسخ متعدده در کتابخانه (چه عمومی و چه خصوصی) دیده می شود، از آنجا که این کتاب بر خلاف ذخیره خوارزمشاهی کتابی کم حجم بوده، بدین لحاظ و کتاب و نساخ به آسانی بدان دست می یافتند، چنانکه مولف در ابتدای کتاب بدین مطلب اشاره کرده برای آنکه دسترسی به کتاب و استفاده از آن آسان باشد، طبق دستور " اتسز" بدان مبادرت ورزیده و آن را به نام خف علائی نام نهاده است.

بنابراین علاوه برآنکه دسترسی بدان آسان گشته برای عموم استفاده از آن بسیار میسر و مقدور بوده است و در حقیقت مختصری از قسمت هائی از کتاب ذخیره است.

در نسخ متعدده که مورد مطالعه تهیه کنندگان قرار گرفته است اختلافاتی دیده می شود، که طی کتاب بدانها اشاره و در بعضی قسمت ها که اختلاف کلمات و عبارات جزئی دیده شده ولی معنی یکی بوده صرف نظر شده است.

اما آنچه که محقق است کاتبان، ناسخان و دستور دهندگان به ذوق خود دخالت های ناروا در نسخ کرده اند.

برای تهیه کنندگان تا آنجا که مقدور و میسر بود تشریح و توضیح موضوعات مشروحه در کتاب و واژه های آن با برابرهایشان به فارسی و عربی و انگلیسی آورده شده است که کتاب گویا و قابل فهم برای دانشجویان پزشکی و احیانا همکاران باشد.

در خاتمه لازم به یاد آوری است که: آنطور که مشهود است خف علائی خلاصه ای از ذخیره خوارزمشاهی است، اما این مطلب به تمام معنی کلمه صحیح نیست، بلکه در خف علائی از تشریح و وظایف الاعضا ( فیزیولوژی) و بسیاری از بیماری ها و ایضا داروهای مفرد و مرکب ( قرابادین) و موضوعات دیگر که در کتاب ذخیره مشروحا مذکور افتاده در خف علائی دیده نمی شود.

به طور خلاصه، ذخیره کتابی است در طب و بهداشت و متفرعات آن که با احاطه کاملی که جرجانی به این علوم داشته و با استفاده از کتب پیشینیان همانطور که آمده موجد "تجدد طب ایرانی" است.

اما خفی علائی را مخصوص پادشاه به رشته تحریر در آورده. عبارت اخری خفی علائی کتابی مخصوص و محض رفع حاجت شاه و بزرگان و اعیان وطبیعتا سایر طبقات می باشد. ایضا خفی علائی برای آن دسته که استفاده از ذخیره (به مناسبت حجم بزرگ و اشکال در نقل و انتقال کتاب) مشکل بوده، بسیار آسان و سهل الوصول گردیده، که طالبان بدان مراجعه نمایند (۲۲).

### نسخه های خفی علایی

اما نسخه هایی که در دست تهیه کنندگان این کتاب بود عبارتند از:

(۱) نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲ تحت شماره ۱ الف ۲۳۲۸/۲۳ مضبوط است و در ۹۰ برگ (هر برگ دو صفحه) به خط نستعلیق که ابواب و فصول آن با مرکب قرمز نوشته شده و به خط عبدالله بن محمد بن حاجی سیف الدین بن حاجی یوسف بن حاجی محمدالمعلم القاری است که در کتاب به صورت "مجلس ۲" آمده است. تاریخ کتابت آن ۲۶ شوال ۸۳۷ هجری قمری که ۳۰۶ سال پس از وفات گرگانی است ، در آخر کتاب پنج برگ (ده صفحه) در باب "گفتار در چیزها که نباید خورد از بهر گزیدن" که در سایر نسخه ها نیامده و اضافه بر سایر نسخه ها می باشد، که از چاپ آن صرف نظر گردید.

(۲) نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه به شماره ۷۸۰۷ در ۱۰۷ برگ (هر برگ دو صفحه) به خط نستعلیق که در چهارم ذیقعه سال ۸۹۱ هجری قمری در شهر استرآباد کتابت شده است. که در متن کتاب به صورت "مرکزی" آمده است.

(۳) نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی (بهارستان) به شماره ۳۰۶۵ که در ۱۲۵ برگ (هر برگ دو صفحه) و به خط نسخ و تاریخ کتابت آن رجب سال ۱۲۹۵ هجری قمری (مطابق ۱۲۵۶/۷ شمسی و ۱۸۷۸ میلادی) و در آخر کتاب قرآبادین ذخیره در ۱۵۶ برگ (هر برگ دو صفحه) ضمیمه است (یعنی اضافه دارد) و در حقیقت کتاب قرآبادین ذخیره را در دنبال خفی علائی آورده است، که در متن کتاب به عنوان "مجلس ۱" آمده است.

(۴) نسخه چاپی شهر کانپور هندوستان مورخ جولای ۱۸۹۱ میلادی (مطابق با ۱۲۷۰ شمسی و ۱۳۰۹ هجری قمری) در چاپخانه منشی تولکشور به اهتمام منشی بهگواندیال به چاپ رسیده (که قطعا از روی نسخه های خطی که در دسترس چاپ کننده بوده) تهیه شده و در متن کتاب به صورت "کانپور" آمده است.

احتمال دارد نسخه قدیمی تر از نسخ بالا در کتابخانه های دیگری موجود باشد، که تهیه کنندگان به آنها دسترسی نداشته اند.

در خاتمه لازم است از: آقای محمد مهدی اصفهانی - که در استنساخ یکی از نسخه ها با ما کمک کرده - و استاد عبدالحسین حائری رئیس کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کارکنان آن کتابخانه و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و ناشر کتاب - موسسه اطلاعات - و کارکنان آن موسسه تشکر کنیم که باید گفت اگر این کمک ها و همکاری ها نبود، توفیق این خدمت برایمان حاصل نمی گردید. چرا که: "چو نیکی کند کس تو پاداش کن" امید است این خدمت کوچک از طرف تهیه کنندگان مقبول همکاران و دانشجویان رشته پزشکی قرار گیرد و نیز تهیه کنندگان از همکاران و دانشمندان، در خواست دارند که اگر خطا و لغزشی در آن مشاهده کردند لطف کرده آنها را مطلع فرمایند.

**تهران، آبان ۱۳۶۹ هجری شمسی مطابق با ربیع الثانی ۱۴۱۱ هجری قمری**  
**دکتر علی اکبر ولایتی      دکتر محمود نجم آبادی**

### **توضیحات:**

۱ - یا قطب الدین محمد ۴۹۰-۵۲۱ هجری قمری ۱۰۹۷-۱۸۲۷ میلادی ترجمه طبقات سلاطین اسلام به قلم اقبال آشتیانی.

۲ - تلخیص از لغت نامه دهخدا.

۳ - سلطنت از ۵۲۱-۵۵۱ هجری قمری ۱۱۲۷-۱۱۵۶ میلادی ترجمه طبقات سلاطین اسلام عباس اقبال آشتیانی.

۴ - از رسائل منسوب به شیخ رساله جودیه است که در جشن هزاره شیخ از طرف انجمن آثار ملی به سال ۱۳۳۱ شمسی به چاپ رسیده. ایضا برای اطلاع بیشتر رجوع شود به رسالات پورسینا از مرحوم سعید نفیسی ۱۳۳۳ شمسی و مجلدات جشن نامه ابن سینا از انتشارات انجمن آثار ملی از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ شمسی.

۵ - شانزده کتاب تالیفی جالینوس که خواندن آنها برای طلاب علم طب واجب بوده است.

۶ - کتاب مشروح و بزرگ رازی که به زبان لاتینی **CONTINENS RAZIS** می گویند کتاب به زبان عربی است. این کتاب در حیدرآباد دکن (هندوستان) از سال ۱۳۷۴ تا سال ۱۳۸۸ هجری قمری مطابق ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۸ میلادی در ۲۱ مجلد (مجلد ۲۱ دو قسم است) و ترجمه لاتین آن در سال های ۱۵۲۹ و ۱۵۴۲ میلادی به نام "کنیتنس رازی" در ونیز چاپ گردید. (به فصل مربوط به رازی در ج ۲/ تاریخ طب ایران و مولفات ومصنفات رازی، انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ مراجعه گردد) \*

۷ - کامل الصناعه الطبیه الملکی یا الملکی تالیف علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی، چاپ قاهره، ۱۲۹۴ هجری قمری در دو جلد.

۸ - صد باب بوسهل یا کتاب المائه فی الطب و مولفات طبی دیگر درطب از بوسهل مسیحی در فهرست ها آمده است.

10) DR. CYRIL ELGOOD.

11) A MEDICAL HISTORY OF PERSIA AND THE EASTERN CALIPHATE .

تاریخ طب تالیف دکتر سیریل الگود (چاپ کمبریج انگلستان ۱۹۵۱ میلادی) صفحات ۲۱۴-۲۱۸ و این کتاب، دو ترجمه به فارسی دارد یکی توسط محسن جاویدان که در سال ۱۳۵۲ شمسی با مقدمه دکتر محمود نجم آبادی چاپ شده و دیگری ترجمه دکتر بهر فرقانی که در سال ۱۳۵۶ شمسی به چاپ رسید.

۱۲ - جلوس اتسز ۵۲۱ وفات ۵۵۱ هجری قمری ۱۱۲۷-۱۱۵۶ میلادی ترجمه طبقات سلاطین (سلام. عباس اقبال آشتیانی) \*

۱۳ - کتاب در فاصله سال های ۵۲۲-۵۳۱ هجری قمری تالیف گردیده است (صفحه ۷۳۸ ج ۲ تاریخ طب در ایران) \*

۱۴ - ذخیره از مولفات معتبره ابوسعید ثابت بن قره بن هارون بن ثابت بن کرایا (یا کریا) است. او اول کسیست که کتابی در طب به نام ذخیره تالیف کرده است. وی قریب ۴۷ اثر طبی دارد. (به صفحات ۲۷۱ تا ۲۸۱ ج ۲ / تاریخ طب در ایران مراجعه شود) \*

۱۵ - از مولفات رازی است. کتاب المنصوری فی الطب. (به مولفات ومصنفات رازی، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۵۰۰ مراجعه شود) \*

۱۶ - کتاب هدایه یا هدایه المتعلمین تالیف ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی که شرح آن قبلا گذشت.

۱۷ - کفایه از مولفات ابوعلی احمد بن عبدالرحمن بن مندویه اصفهانی از مشاهیر اطبای قرن چهارم هجری است ۰۰۰ صفحه ۴۰۴ تعلیقات چهار مقاله (مقاله چهارم) دکتر معین.

۱۸ - تحفه الملوک رازی: نام تحفه الملوک رازی در هیچ ماخذی دیده نشد، اما رازی را تالیفی است به نام الطب الملوکی که احتمال دارد نظامی عروضی را مقصود این تالیف باشد.

۱۹ - این کتاب از مولفات ابن سینا به فصل مربوط به ابن سینا در ج ۲، تاریخ طب در ایران مراجعه شود.

20) Zur Quellen Kunde der persischen Medicin

21) Leipzig

۲۲ - گرچه احتیاج به یاد آوری نیست و قطعاً خوانندگان گرامی مخصوصاً همکاران توجه نموده اند، جرجانی در مولفات خود از آثار پیشینیان همچون رازی و اهوازی و شیخ، استفادات کرده است. مخصوصاً اگر به قسمت معاجین و تریاقی ها و قرابادین نوخیز و سایر مولفات سید توجه شود، روشن است که از کتب شیخ بسیار متأثر بوده است. در کتاب حاضر نیز آثار استفادات جرجانی از استادان قبل دیده می شود.

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوه والسلام على نبيه محمد و آله اجمعين (۱)

اما بعد، چون خادم دعاگو سید اسمعیل بن الحسین بن محمد بن احمد بن الحسین الجرجانی (۲) چون (۳) از جمع نمودن کتاب ذخیره خوارزمشاهی فارغ شدم، بر لفظ عالی امیر اسفہسالار اجل سید عالم بهاءالدوله و ضیاءالمله مویدالملک تاج الملوک والسلطین قرءارسلان ولی عهد ابوالمظفر (۴) ابن خوارزم شاه حسام امیرالمومنین حرس الله دولته رفت که کتاب ذخیره ، کتاب بزرگست، کتابی (۵) مختصری مقرر کرد که هر وقت در دست توان گرفت و بهر مقصودی زود مطالعه توان کرد. بحکم فرمان و مبارکی لفظ زیدا علوا این مختصر انجام یافت (۶) وهر باب آن مشتملست بر نکته های فواید که بیشتر کتاب های بزرگ از آن خالیست (۷) و مقصود اطبا همین است، به جهت آنکه علم طب دو بخش است: علمی و عملی.

و "عملی" را فروع بسیارست ، و آنچه از یاد کردن آن درین مختصر چاره نیست ، یکی آنکه تدبیر حفظ صحت است و نگاهداشتن تندرستی (حفظالصحة بهداشت Hygiene Health Care) و دیگر مقدمه المعرفه (Prognose) شناختن احوال بیمار و بدان احوال درازی و کوتاهی بیماری و امیدواری از بیماری معلوم گردد.

بدین سبب دو بخش آمد: علمی و عملی ، و دو قسم دیگر گفته اند: علم نظری و علم عملی.

و "نظری" نگرستن در امور طبیعی باشد که جاریست بر مجرای طبیعی یا بیرونست از مجرای طبیعی و نگرستن در اسباب دیگر مبتنی در دلایل [ کذا].

و علم عملی، دانشی است که تندرستی بر تن درستان چگونه نگاهدارند و بیماری از میان چگونه زائل باید کردن، به استعمال چیزهای سودمند و دور داشتن چیزهای زیان کار و علمی و عملی [ کذا].

و بخش علمی در این کتاب را دو بخش کرده آمد: علمی و عملی. و بخش علمی از این کتاب دو مقاله کرده آمد.

### مقاله اول / از بخش نخستین

مقاله نخستین از بخش نخستین، اندر تدبیر (۸) حفظ صحت و این نوع ، شانزده بابست: الف) در تدبیر هوا.

- ب) در تدبیر فصل های سال.
- ج) در تدبیر شهرها و مسکن.
- د) در تدبیر جامه پوشیدن.
- ه) در تدبیر غذا.
- و) در تدبیر آب.
- ز) در تدبیر شراب (۹).
- ح) در تدبیر خواب و بیداری (۱۰).
- ط) در تدبیر حرکت و سکون (۱۱).
- ی) در تدبیر استفراغ (۱۲) در داروی مسهل.
- یا) در تدبیر استفراغ به داروی قی (۱۳).
- یب) در تدبیر فصد (رگ زنی، خون گیری Phlebotomy و حجامت Venesection Cupper
- یج) در تدبیر استفراغ های دیگر.
- ید) در تدبیر اعراض نفسانی (۱۴).
- یه) در تدبیر پیران.
- یو) در تدبیر مسافران (۱۵).

## مقاله دوم / از بخش نخستین

- در مقدمه المعرفه و هفت باب است:
- الف) در تدبیر شناختن بیماری.
- ب) در تدبیر شناختن نضج (پختگی رسیدگی نضج: بهبود نسبی قبل از شفای کامل. Maturity)
- ج) در تدبیر شناختن بحران (۱۶) (Crisis)
- د) در تدبیر شناختن علامات سلامت و امیدواری.
- ه) در تدبیر شناختن علت ها که بعلتی دیگر زایل شود (۱۷).
- و) در حالهای که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری بود که خواهد شد) علم العلامات یا نشانه شناسی (Semiology
- ز) در شناختن وقت مرگ در بیماریها.

اما بخش عملی، هفت مقاله نهاده آمد:

مقاله نخستین از بخش دوم

در وصیت ها که طیب را در علاج گوش بدان وسیله باید داشت (۱۸).

مقاله دوم در اشارت کردن علاج بیماری های اندام ها از سر تا پا

و آن هیجده باب است:

- الف ( در تدبیر بیماری های سر و دماغ.  
 ب ( در تدبیر بیماری های چشم.  
 ج ( در بیماری های گوش.  
 د ( در بیماری های بینی.  
 ه ( در بیماری های زبان و دهان و حنجره و حلق.  
 و ( در زکام و نزله و سرفه و شص و ذات الجنب و ذات الریه و ضیق النفس.  
 ز ( در بیماری های دل.  
 ح ( در بیماری های معده.  
 ط ( در انواع اسهال.  
 ی ( در تدبیر انواع قولنج و تولد کرم ها.  
 یا ( در بیماری های مقعد.  
 یب ( در بیماری های جگر.  
 یج ( در بیماری های سپرز.  
 ید ( در تدبیر انواع یرقان.  
 یه ( در انواع استسقاء.  
 یو ( در بیماری های گرده و مئانه و خصیه و ذکر.  
 یز ( در بیماری های زنان.  
 یح ( در اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داءالفیل.

مقاله سوم / در تبها (Fever) و حصه (۱۹) (Measles) و آبله و مانند آن

مقاله چهارم / در آماس ها و جراحی ها و ریش ها

مقاله پنجم / در علاج شکستگی استخوان و کوفتگی و بیرون آمدن بندها از جای خویش

مقاله ششم / در تدبیر زینت (۲۰) و آراستگی بدن و پاک داشتن بشره

مقاله هفتم / در علاج زهرها (۲۱)

و اینجا کتاب ختم شود و این مختصر اندر دو مجلد نهاده آمد، بر قطع مطول تا پیوسته در موزه توان داشت. بدین سبب این را خفی علائی (۲۲) گویند و به تمام کردن آن از ایزد تعالی توفیق یاری خواستم.

انه ولی التوفیق و علیه التکلان (۲۳)

## توضیحات:

۱ - خوانندگان محترم توجه داشته باشند در نسخه هائی که از آنها در تصحیح و تنقیح این کتاب استفاده شد اختلافاتی دیده می شود که ناشی از اختلاف روش نساخ است و لذا هر جا این اختلاف، جزئی بوده از ذکر آن



صرف نظر شده است و در مواردی که این اختلاف مهم و در خور ذکر بوده، تذکر داده شده است. لیکن ذکر موارد اختلاف نسخه ها در خطبه کتاب را لازم می دانیم:

در نسخه کتابخانه مرکزی (مر) پس از کلمه " العالمین " والعاقبه للممتقین و در نسخه چاپ کانپور (کا) پس از کلمه " علی " رسوله و پس از کلمه " الطاهرین " و سلم کثیرا و در نسخه کتابخانه مجلس (۱) (مج ۱) پس از کلمه " و آله " و الطیبین الطاهرین آمده است.

۲ - در بعضی از نسخه ها، بعد از کلمه " جرجانی " اضافه شده: رحمه الله. و این نشان دهنده آن است که کاتب و یا کاتبان برای سید بزرگوار ذکر خیر و احترام قائل شده اند و کتابت نسخه پس از در گذشت مرحوم " جرجانی " بوده است.

۳ - کلمه " چون " زائد است و در بعضی از نسخه ها نیست.

۴ - در بعضی از نسخه ها، پس از " ابوالمظفر " ، " اتسز " آمده است. اتسز فرزند " قطب الدین محمد " سومین سلطان خوارزمشاهیان است (سلطنت وی ۵۵۱-۵۲۱ هجری قمری مطابق با ۱۱۵۶-۱۱۲۷ میلادی و سلطنت پدرش ۵۲۱-۴۹۰ هجری قمری مطابق با ۱۱۲۷-۱۰۹۷ میلادی بود) (نقل از ترجمه طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال) \*

۵ - در نسخه های " کا " و " مر " : کتابی بایستی مختصر. در نسخه مج (۱): کتابی دیگر مختصر.

۶ - توضیحا اضافه می شود که " ذخیره " به نام " قطب الدین محمد خوارزمشاه " پدر " اتسز " می باشد و " اتسز " دستور تهیه " خفی علائی " را داده است. در بعضی از نسخه ها: " این مختصر آغاز شد " آمده است (برای اطلاع بیشتر به مقدمه ذخیره خوارزمشاهی، چاپ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران مراجعه شود) \*

۷ - در سه نسخه دیگر، پس از " خالیست " ، آمده است: " و اهل فضل وارباب صنعت را " \*

۸ - مقصود از تدبیر، در اصطلاح طب قدیم، توجه و مراقبت و مواظبت قبلی و پیشگیری از بیماری ها و امور مربوط به سلامت آدمی است.

۹ - منظور دقت و توجه به شرب " شراب " (در صورت ضرورت) است که قطعا در دستگاه شاهان مورد داشته است.

۱۰ - منظور مراقبت و دقت در میزان خواب و بیداری است.

۱۱ - " کا " : حرکات و سکناات \* منظور مواظبت در میزان تحرک و توقف هاست.

۱۲ - ترجمه صحیح استفراغ از نظر طبی " تخلیه " (بیرون راندن مواد مضره از بدن) است که یکی از انواع آن قی (بالا آوردن مواد غذایی از معده) می باشد که در میان مردم به غلط به استفراغ مشهور گشته است ، یعنی اسم کل به جزء آورده شده است.

۱۳ - ترجمه صحیح استفراغ از نظر طبی " تخلیه " (بیرون راندن مواد مضره از بدن) است که یکی از انواع آن قی (بالا آوردن مواد غذایی از معده) می باشد که در میان مردم به غلط به استفراغ مشهور گشته است ، یعنی اسم کل به جزء آورده شده است.

۱۴ - عرض: آنچه لاحق گردد مردم را از بیماری و جز آن و گزند ... (ناظم الاطباء) \* عرض (جمع آن اعراض) :عارض، عارضی، اتفاق، تصادف Accident Event در برابر جوهر) Essence آریانپور( " ، بیاید دانست کی همچنانکه از سبب ها حال ها تازه گردد اندر تن مردم آن را امراض گویند، از امراض نیز حال ها تازه گردد آن را اعراض گویند ... (ذخیره خوارزمشاهی، نقل از لغت نامه دهخدا) \*

۱۵ - در این باب ها به ترتیب، مقصود و منظور توجه ودقت در برابر هوا (مثلا پرهیز از نشستن در برابر بادها) و توجه به حرارت و برودت فصول و محل و مسکن و انتخاب جا و نوع پوشیدن لباس ها در فصول مختلف و انتخاب غذا (ازنظر هضم و ناگواری و تازگی) و انتخاب بهترین آب میباشد.

۱۶ - بحران : تغییری که بیمار را پدید آید ... (ناظم الاطباء) ، توضیحا اضافه می شود که قدما در باب بیماری (مرض) به سه مرحله عمده معتقد بودند که عبارت بود از:  
الف) مرحله ابتدائی با دوره اولی که ابتدای مرض بود،  
ب) مرحله وسطی را که نضج (پختگی) می گفتند،  
ج) مرحله سوم را بحران می گفتند که پس از این مرحله به بهبود یا مرگ بیمار منجر می گردید، در این خصوص باز هم توضیح خواهیم داد،

۱۷ - یعنی دفع بیماری با بیماری دیگر. در نسخه اساس، " حکمتها" به جای " علت ها" آمده که به نظر می رسد اشتباه کاتب بوده است.

۱۸ - منظور وصایا و پندهای پزشکی بقراطی است (سوگند نامه طبی آئین پزشکی) رک: پندنامه اهواری یا آئین پزشکی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۰۲۸۶

۱۹ - سرخک Measles حصبه (در زبان تازی) \* اما کلمه حصبه که در میان مردم رایج است، همان " مطبقه" یا " تب تیفوئید" است که در خراسان به نام " دامنه" گفته می شود.

۲۰ - زینت: آرایش و پیرایش و بزک و پیرایه و طراز ... (ناظم الاطباء) \*

اضافه می گردد که به طور خلاصه ، برداشتن جوش ها و کک و مک و خال ها و موهای زیادی از صورت و رنگ مو و ناخن و بلند کردن گیسو و امثال آنها مشمول زینت می گردد.

۲۱ - زهر: ترشحات حیوانات بر اثر گزش است مثل " زهرمار" و سم از آن نباتات است مثل " قارچ سمی" ، اما اغلب، این دو با هم مشترکا می آیند و به جای یکدیگر استعمال می شوند.

زهر Venom و سم • Poi son در فرهنگ " حییم" و " آریانپور" در ترجمه زهر و سم هر دو کلمه بالا و " Toxin" آمده است.

۲۲ - " خف" به ضم خاء به معنای موزه (چکمه) است و چنانکه مولف در مقدمه توضیح داده این کتاب پس از تالیف ذخیره خوارزمشاهی که کتابی حجیم و بزرگ بود، برای سهولت استفاده و اینکه بتوان آن را در موزه (وچکمه) برای شاهان) گذارد و در سفر و حضر از آن استفاده کرد، تهیه شده است. بنابراین، گرگانی، خفی علائی (خف علائی یا الخفیه العلائیة) را پس از " ذخیره" تالیف کرده که در حقیقت می توان گفت خلاصه و مختصری از قسمت های مختلف آن کتاب است و نه خلاصه تمام آن ، و به احتمال قوی اولین نسخه " خفی علائی" به قطع مستطیل و بیاضی بوده (لذا آن را مطول خوانده است) تا بتوان آن را در چکمه نگاه داشت.

۲۳ - متن کتاب از روی نسخه کتابخانه شماره ۲ مجلس شورای اسلامی تهیه گردیده و حتی الامکان رسم الخط نسخه اساس حفظ شده است.

در نسخه مج ۱ ، در صفحات اول و دوم، هفده بیت شعر در باره دستورهای طبی آورده شده که قطعا از کاتبی است که به ظن قوی طیب بوده است.

لازم به تاکید است که هدف از رایانه ای کردن تاریخ و طب اسلامی، جایگزین کردن طب قدیم با ره آوردهای نجاتبخش طب جدید، نمی باشد چرا که معتقدیم طب جدید، چیزی جز تکامل تدریجی دانش و مهارت انسان های فرهیخته در طول زمان، نمی باشد و زائیده تکامل اندیشه انسان های اندیشمند ایرانی، هندی، چینی، مصری، یونانی و ... است و ما ایرانیان نیز هرچند در پیشرفت های اخیر پزشکی و بهداشتی، متأسفانه سهم عظیمی نداشته و دین واقعی خود را ادا نکرده ایم ولی در آبیاری و رشد و نمو ریشه های آن (طب قدیم) به گواهی تاریخ پزشکی، عظیم ترین نقش ها را ایفاء نموده ایم و لذا تصمیم داریم با یادآوری آن نقش ها بر توانائی ایفای نقش های مشابه و حتی عظیم تر و موثر تری در زمان حال و آینده، تاکید نمائیم.

## مقاله نخستین از بخش نخستین در تدبیر حفظ صحت

### باب نخستین / در تدبیر هوا

بباید دانستن که اسباب تندرستی و بیماری شش نوع است ، و طیبیان آنرا " اسباب السته " (۱) گویند: و آن هوا است و حرکت و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استفراغ و احتقان و اعراض نفسانی.

و اندر حفظ صحت، تدبیر این سبب ها واجب است، از بهر آنکه هرگاه که این سبب ها چنان باشد که باید، سبب تندرستی بود، و هرگاه که به خلاف این باشد سبب بیماری باشد. و ازین سبب ها به هیچ سبب نیست مردم نزدیکتر و با وی ملازم تر و تن او بدان محتاج تر از هوا. از بهرآنکه قوام همه تن به سه قوتست: طبیعی (Natural Power) که به نیروی طبیعی اطلاق می گردد و حیوانی (Animal Power) و نفسانی (Physical Power) و این قوت ها کار خویش نتوانند کرد مگر به میانجی روح (Soul یا Sprit) و ماده (۲) روح، هوا است که مردم آنرا به نفس می گیرند. و بدین سبب از چیزها که بیرون تن حیوانست، هواست که باندرون و بیرون دمیده تر است. و اگرچه هوا گرم و ترست، این هوا که نزدیک ما است به قیاس با مزاج روح و حرارت غریزی (۳) سرد است. و این هوا که به دم زدن ما به حرارت غریزی رسد و با روح بیامیزد گرم شود و بسوزد. اگر به دم زدن دیگر از روح جدا نشود و مزاج روح از اعتدال بگردد و هرگاه که به دم زدن دیگر از روح جدا شود هوایی تازه اندر آید، مدد روح گردد و راحتی از آن هوای تازه به روح رسد. بدین سبب روح را از هوای تازه راحتی و منفعتی عظیم است (۴).

و بباید دانست که این هوا که نزدیک ما است هوای خالص نیست از جهت آنکه با غبار و دود و بخار و غیر آن آمیخته است و از هر چیزی اثری پذیرد. و همچنین در هر فصلی از فصل های سال، هوا از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل گیرد. و بهتر آن باشد که هر فصل به طبع خاصه خویش بود. و هرگاه که فصل های سال از طبع خاصه خویش بگردد، سبب بیماری شود. و بهترین هواها، هوایی باشد که از بخار دریا و دیگر آبها و بخار مرغزارها و بیشه ها (Groves) و نبات ها و درختان چون بید و انجیر (۵) و جوز (گردو) Walnut و چون بالیزپره (۶) که در وی کرب (۷) و باقلی و سیر و جرجیر (۸) باشد، و از بوی آهک و گلخن و عفونت ها دور بود ، و در میان درختان به انبوه و دیوارهای - بلند نباشد ، و از جانب شمال گشاده بود ، و در تابستان غبارآلود و در زمستان نمناک نباشد ، و حرکاتش معتدل بود.

و هوای گرم، تن را لاغر کند و روی را زرد و تشنگی آورد و دل را گرم کند و قوت ها ضعیف گرداند ، و در رطوبت ها فزونی عفونت پدید آرد ، و مردم سرد مزاج (۹) را و خداوند بیماری های سرد را سود دارد ، و رطوبت ها را تحلیل کند ، و مشام (۱۰) را بگشاید.

و هوای سرد، اندر بیشتر حال ها، مردم تندرست را سود دارد ، اما ماده ها را غلیظ و فسرده گرداند ، بدین سبب آماس ها و جراحت ها کمتر بود و لکن " زکام " و " نزله " (۱۱) بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه

درشت) زمخت، خشن ، (Ruph, Puole) گردد.

و هوای تر، مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک ، ضد این باشد.

و هوای غلیظ، هوایی باشد که در وی ستارگان خرد، در شب های پدید نباشد ، و دم زدن در وی بس خوش نباشد.

و هوای نمناک، زیان کارتر از هوای غلیظ بود ، و هوای خانه ، گران تر از هوای صحرا باشد ، و هرگاه که هوا بد شود و بخارهای بد، با او، بیامیزد، آنوقت هوای خانه به (بهتر) از هوای صحرا باشد.

و هرگاه که "وبا" تولد (۱۲) کند،

بخار عود > (Aloes - wood آریانپور)

و عنبر > (Ambergis آریانپور)

و مصطکی (قسمی سقز کندر رومی Mastic)

و کندر > (Frankincence آریانپور)

و صندل (Wood Sandal) و > (Sandal شلیمر)

و سعد (به ضم سین سعد کوفی > Sedge Galingape شلیمر و آریانپور ، مشک زمین > معین ،

دوایی است که آنرا به ترکی " تپلاق" گویند و بهترین آن کوفی است > برهان)

و لادن > (Indian- cress Nasturtium Labdanum آریانپور) •

و قسط (به ضم قاف Costus که به زبان انگلیسی Fals-Ribs گویند و اقسام دارد ، قسط شیرین

. Sweet C و قسط تلخ . > Bitter C شلیمر) و چوب سرو و گز (Tamarisk یا Tamarix و > Salt

tree آریانپور) (۱۳) و بادام تلخ، سود دارد و اصلاح هوا باشد و سرکه اندر خانه و حوالی خانه پراکندن سود دارد

خاصه اگر اندکی " انگزد" (۱۴) در وی حل کنند و هو اعلم (۱۵).

## توضیحات:

۱ - " اسباب السنه" یا " سته ضروریه" یعنی شش موضوع ضروری برای زندگی آدمی که مولف به آنها اشاره کرده است. آنها عبارتند از: هوا، ماکول و مشروب، حرکت و سکون جسمانی، حرکت و سکون نفسانی، نوم و یقظه (خواب و بیداری) ، استفراغ (Evacuation) و احتقان ( بستگی مزاج) و ضد استفراغ Retention در بعضی نسخه ها، احتباس آمده است.

۲ - معادل کلمه ماده در زبان انگلیسی " Matter" یا " Substance" می باشد. در فرهنگ " حیمم" معنی این

کلمات چنین آمده است: ماده، جسم هیولا، ذات، جوهر، موضوع، مطلب، امر، قضیه، مسئله، کار، باره، خصوص، باب، مایه، موجب، مناسب، چرک، فساد، جراحت، چیز، کالا، جنس.

۳ - غریزی معادل ذاتی، طبیعی، سرشتی، طینتی است Temperature - Natural - در حاشیه مج ۲، هشت سطر کوتاه در باره حرارت غریزی آمده که بنظر می رسد از کاتب یا طبیبی که کتاب متعلق به وی بوده می باشد. و الله اعلم.

۴ - مولف، رابطه بین هوا و مزاج و اعتدال روح را بیان داشته و به مانند پزشکان سلف رابطه تنفس و روح را شرح داده است. در دو نسخه مج ۱) و "کا"، بین کلمه "عظیم" و "بباید دانست" چنین آمده است: "و دلیل بر آنکه این هوا که نزدیک ماست به قیاس با مزاج روح سرد است آن است که هرگاه اندر گرما هوا را بجنبنایم خنکی هوا را بیاییم از، بهر آنکه این هوا که مماس پوست ما و ساکن است اندر مدت سکون از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن همچو کیفیت پوست ما گشته و حس لمس را از چیزی که مانند او باشد خبر نباشد و هرگاه هوا را بجنبناند آن هوا که مماس پوست اوست دور شود و هوای دیگر تازه مماس پوست شود و پوست از کیفیت هوای تازه خبر یابد" \*

۵ - در نسخه "مر": بیدانجیر و انجیر. بیدانجیر کرچک (ناظم الاطباء) Castrol Plant



بید انجیر، کرچک - Castor oil plant

۶ - مج ۱): "چون بخار پلیر" و در " کا": "پالیزتره" • پالیز: باغ و بوستان و کشت زار و مزرعه های صیفی، جالیز Patch پالیزتره تره زار (لغت نامه دهخدا) •



پالیزتره - Patch

۷ - کرنب کلم پیچ • Cabbage در نسخه اساس کار، " کرتب" آمده که به نظر می رسد اشتباه کاتب بوده است.



کرنب ، کلم پیچ - Cabbage

۸ - جرجیر: بولاغ اودی ، شاهی آبی ، تره تیزک آبی Water Cress - Water Grass رک. هدایه المتعلمین)  
در حاشیه نسخه " کا" ، " جرجیر وتره تیزکه" آمده است.



شاهی آبی ، تره تیزک ، بولاغ اودی - Water Cress

۹ - در باره مزاج باید دانست که قدما را عقیده آن بوده که آدمی را نه مزاج می باشد: چهار اصلی و چهار فرعی و یک معتدل که مزاجها(مزجه) آدمی بوده است. چهار مزاج اصلی بر روی چهار خلط بدن دور می زده یعنی صفرا (Bile) زرداب (صفرای زرد) و خون (دم Blood) ( و سودا) صفرای سیاه ( Atrabil) و بلغم (Phlegm) پس مزاج صفراوی (Bilious Temperament) و مزاج دموی (Sanguine T). و مزاج سوداوی (Atrabilious) و مزاج بلغمی (Phlegmatic T). نام این چهار مزاج بود. خلاصه آنکه بر اثر غلبه یکی از اخلاط چهار گانه فوق بر دیگر اخلاط، آدمی صاحب آن مزاج میگردد.

این چهار مزاج را مزاج های اصلی می گفتند که مزاج صفراوی (مزاج زرد آبی) را گرم و خشک ، و مزاج خونی ( مزاج دموی) را گرم و مرطوب ، و مزاج سوداوی (سودائی مالیخولیائی) را سرد و خشک ، و مزاج بلغمی را سرد و مرطوب می دانستند.

ایضا قدما در برابر این چهار مزاج اصلی معتقد به چهار مزاج دیگر مرکب بودند. علاوه بر هشت مزاج اصلی و مرکب به یک مزاج دیگر نیز توجه داشتند که مزاج معتدل می باشد و آن مزاجی بوده که آن را کمال مطلوب سلامت هر انسان می دانستند، یعنی چهار خلط در بدن آدمی به تناسب و تعادل صحیح باشد.

مزاج بر حسب عقیده قدما بر روی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست(خشکی) پایه گزاری شده بود، به همین جهت مزاج های تر و خشک و گرم و سرد را متذکر می گردیدند.

به طور خلاصه می توان در باره مزاج از نظر قدما چنین اظهار نظر کرد : "مزاج" که جمع آن " مزجه" است در



اصطلاح قدما نتیجه یا کیفیتی است که از فعل و انفعالات قوای فاعله یعنی حرارت (Hotness Heat گرمی و برودت) خنکی یا سردی (Coldness) و قوای منفعله یعنی رطوبت (تری Wetness) و یبوست (خشکی Dryness) وصف می گردید. ایضا می توان مزاج را "عکس العل های متعددی که بین جسم آدمی و محیط خارج است" دانست.

۱۰ - در سایر نسخه ها، "مسام" آمده است که صحیح می باشد، به دلیل آنکه در دو سطر بعد نسخه اساس کار ما نیز "مسام" کتابت شده است. مسام سوراخها خلل و فرج • Pores

۱۱ - نزله Rheum و Catarrh و Cold هر سه واژه ترجمه انگلیسی "نزله" میباشد. بهترین واژه فارسی آن سرماخوردگی همراه با ترشح بینی است که عمومیت یابد. در برابر این کلمه نزله و بائی در پزشکی قدیم بوده که مقصود سرماخوردگی همه گیر است که واژه مترادف آن همان "Influenza" است. سابقا در عرف عامه انتشار سرماخوردگی همراه با ریزش آب یا گریپ را "مشمشه" می گفتند که صحیح نیست چرا که "مشمشه" بیماری اسبان است.

۱۲ - مقصود از "وبا تولد کند" در اصطلاح طب قدیم آن است که همه گیر گردد. این اصطلاح عموما در باره "بیماری های همه گیر" از هر نوع ساری و جاری بوده است، به علاوه در باره "هوای وبائی" و "آب وبائی" که در طب پیشین متداول بوده است، مقصود بیماری های همه گیر از آب و هوا می باشد. وبا کلرا (Cholera) است.

۱۳ - در "کا"، لاجورد و چوب سیر و چوب گز آمده است. (لاجورد Azure)

۱۴ - انقوزه انگژد انگوژد انگژه انگوزه صمغی است که از گیاه انجدان گیرند و به آن صمغ انجدان نیز گویند (معین) • باید دانست جرجانی که بانی بزرگ تجدد طب ایرانی است، در جمیع مولفاتهش اصرار در استعمال کلمات پارسی داشته است.

۱۵ - در حاشیه نسخه کتابخانه مجلس (۲) (نسخه اساس کار) توضیحاتی اضافی توسط کاتب در باره حرارت غریزی و روح آمده که اضافات کاتب می باشد و مربوط به متن کتاب نیست.

ایضا در حاشیه مج ۱)، ۹ شعر درمانی به صورت اندرز و دستور طبی آورده شده است، که از کاتب و یا دستور دهنده به وی می باشد.

## باب دوم / در تدبیر فصل های سال (۱)

بدانکه در فصل " بهار " مادت ها که در زمستان در تن گردآمده بود و فسرده شده، پیش از آنکه به حرارت تابستان گذاخته گردد، کم باید کرد، به دو وجه:

### وجه اول:

آنکه طعام لطیف تر و کمتر باید خورد ، و هر بامداد پیش از طعام اندکی ریاضت (۲) کشند ، و از طعام های " گرم " و " تر " ، چون رسته (۳) و تماچ (۴) و گوشت بسیار و شراب ، و از طعام های شور و تلخ پرهیز باید کرد.

### وجه دوم:

آنکه استفراغ (۵) کنند، تا ماده کمتر شود و اولیتر استفراغی اندر فصل بهار، استفراغ خون باشد. در تابستان، ریاضت و طعام و شراب و جماع کمتر باید کرد ، و آسودگی باید کرد ، و شربت و غذا (۶) باید که میل به خنکی دارد ، و کسانی که " قی " توانند کرد، " قی " باید کرد، چند بار، و مسهل قوی نشاید خورد (۷)، به آب میوه ها و آب لبلاب ( لبلات " یا " پیچک " > Bindweed Ivy آریانپور، شلیمر) و خیار شنبر فلوس) > Purging Cassia شلیمر و شراب گل و شراب بنفشه و سفوف (۸) بنفشه کفایت باید کرد.

### صفت سفوف بنفشه

بگیرند: بنفشه خشک هفت درم (۹)، یا ده درم (۱۰)، و بکوبند و به بیزند و با همچندان [کذا] شکر سوده بیامیزند و به آب سرد بخورند. و فصل تابستان پیران را و خداوندان مزاج سرد را و بیماری سرد را سود دارد ، و در فصل خزان از گوشت صید و گوشت قدید (۱۱) و جماع و از هر چه خشگی افزایش دور باید بودن ، شب ها بر امتلای معده نشاید خفتن و جایگاه خنک نشاید خفتن ، و از گرمای نیمروز و خنکی بامداد، پرهیز باید کردن ، و در آب سرد نباید نشست ، و در آخر فصل، استفراغ کردن به داروی مسهل روا باشد و " قی " نباید کرد ، و شراب کهن ممزوج مخلوط با مایع دیگر) باید خورد ، و در فصل زمستان ریاضت بیشتر و غذا تمامتر. و اگر فصل زمستان، طبع زمستان ندارد، غذا به اندازه باید و ریاضت بیشتر. علی الجملة، اندر زمستان اسفیدبا (۱۲) ها و قلیه ( ۱۳) خشک و کباب و مانند این خورد، همه با دارچینی (یا " دارچین " ) معرب آن دارصینی (Cinnamon) و کرویا (۱۴) و غیره ، و شراب صرف باید خورد ، و هرگاه که در زمستان بیمار شود، زود تدبیر استفراغ باید کرد از بهر آنکه تا سبب قوی نباشد، در زمستان عارضی پدید نیاید ، و استفراغ اندر زمستان به اسهال صواب تر باشد از آنکه به داروی " قی " .

### توضیحات:

۱ - " کا " : در تدبیر فصل های سال و طریق اصلاح هوای وبائی " .

۲ - ریاضت علاوه بر معانی متعددی بمانند رنج و تعب و زحمت در طب قدیم به معنای ورزش نیز آمده است.

۳ - در سایر نسخه ها: "رشته" \*

۴ - در حاشیه نسخه چاپی "کا" آمده: تیماج را فارسی رشته نامند و آن نام غذا است که مسمن (فربه کننده) و مقوی بدن و با آرد برنج یا نشاسته سازند.

تتماج: نوعی از آش "آرد" یا "سماق" (دیوان اطعمه ابواسحاق حلاج)، لاخشه: تتماج، لاکچه، توتماج (صفحه ۳۴۵، مقدمه الادب زمخشری، شماره ۸۴۸، انتشارات دانشگاه)، لاخسته، لاخشه، لاکچه، آش آرد است که آنرا تتماج گویند. (حاشیه منبع قبلی) \*

۵ - استفراغ چنانکه آمد در طب قدیم به تخلیه مواد اضافی و مضره بدن آدمی اطلاق می شده است، حال این تخلیه به وسیله داروی قی آور (مقی) که منتهی به قی گردد صورت می گیرد یا فصد (خون گرفتن) و یا حجامت و یا کار کردن شکم و یا ادرار و یا بزاق یا عرق و امثال آنها به عمل می آید. بنابر این، کلمه "قی" در میان عوام که استفراغ گویند یک نوع استفراغ طبی می باشد.

۶ - "مر": "غذا باید که نیک پخته باشد" \*

۷ - در مج (۱)، پس از کلمه "خورد"، "و مثل تمر هندی و آلوی بخارا" آمده است.

۸ - سفوف "Powder گرد" یا "کوبیده" [داروی کوفته بیخته معجون ناکرده (منتهی الارب)، آرد بیخته مطلقا و خصوصا از ادویه (آندراج) ۰۰۰] (تمام از لغت نامه دهخدا) \*

۹ - درم: نقود و نوع پول ونوعی از نقره مسکوک، و وزنی که معادل شش دانگ است و هر دانگی معادل دو قیراط. درم ۰۰۰ شش دانگ و هر دانگ دو قیراط و هر قیراط دو طسوج و هر طسوج دو جو میانه، جمع: دراهم ۰۰۰) ناظم الاطباء) ، درم و درهم، ماخوذ از کلمه دراهم یونانی. درم، سکه قدیمی معادل یک قران، سکه نقره پول نقد و وزنی معادل ۱۲ قیراط. درهم شرعی یا درهم بغلی مسکوک نقره با وزنی قریب چهار نخود ۰۰۰ (عمید)، درم ۶ دانگ یک دوازدهم مثقال (تاریخ طب در ایران، ج ۲، صفحه ۹۸۰).

درم - درم: "الدرهم ست دوانیق والدائق سته حبات و الحبه شعیر نان" جمع: دراهم (ترجمه مقدمه الادب زمخشری، دانشگاه تهران، شماره ۸۴۸ صفحه ۳۸۱)، یعنی درهم، شش دانق و دانق، شش حبه و حبه، دو شعیره و جمع آن "دراهم" است.

۱۰ - نسخه "مر"، جمله "ده درم سنگ گشنیز خشک" را اضافه دارد.

۱۱ - "گوشت کفاینده پاره کرده یا گوشت به درازا بریده خشک کرده) منتهی الارب و آندراج) ، گوشت نمک سود خشک کرده" (بحرالجمهر) (تمام از لغت نامه دهخدا) .

۱۲ - این کلمه معرب و جمع " سفیدبا" به معنی " شوربا" یا آش سفید است. در " کا": "اسفیدباجات" و در حاشیه آن آمده است: "هی مرفه اللحم" قال الاقسرائی: "اصله اللحم و البصل و الحمص" یعنی: طبق گفته اقسرائی [جمال الدین محمد بن محمد از پزشکان سده هشتم هجری قمری منسوب به آقسرا از توابع ولایت قونیه ترکیه] اصل این خوراک گوشت و پیاز و نخود است. مرحوم دهخدا ضمن کلمه اسفیدباجات آورده ۰۰۰ گمان من این است که اسفیدباجات آش های ساده باشد یعنی آش های بی ترشی، والله اعلم. ایضا آن مرحوم ذیل کلمه " سفیدبا" آورده است: "سفیدبا" نوعی از آش است (اندراج) . اسفیدباج، آش اسفناج ۰۰۰ (تمام از لغت نامه دهخدا) .

۱۳ - قلیه: ناربا (مقدمه الادب زمخشری، صفحه ۳۴۵، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۸۴۸)، ۱ - (پاره ای گوشت) قطعه ای گوشت ، ۲ - نوعی خوراک از گوشت که در تابه یا دیگ بریان کنند ۰۰۰ (معین) . شلیمر، کلمه Sauce را در انگلیسی برابر قلیه آورده است. اما اکنون در اصطلاح عامه به کدو و بادنجان پخته و امثال آنها اطلاق می شود. در بعضی نسخه ها " قلیه ها" آمده است.

۱۴ - کرویا: نانخواه و زنیان (ناظم الاطباء) ، زنیان Ammers seet = Bishop's Vort = Ammi (شلیمر) ، زنیان، بادیان رومی Aniseed , Anise (آریانپور) ] ، تخمی است خوشبوی که بر روی نان ریزند (انجمن آرا) . تخمی است خوشبوی و شبیه بزنیان که بر روی خمیر پاشند (ناظم الاطباء) ( [ تمام از لغت نامه دهخدا) ، کراوی، کرادیا، کرویا، کراویا ۰۰۰ (معین) ، خلاصه دانه سیاهی است که امروز هم بر روی نان می پاشند.



کرویا ، زنیان - Anise

## باب سوم / در تدبیر شهر و مسکن

هر مسکنی که بلندتر باشد، هوای آن و نسیم آن خنک تر و خوشتر و دم زدن در آن هوا آسان تر، و هر مسکنی که نشیب تر، هوا به آن گرم تر و گرفته تر و بخارهای آن بدتر و دم زدن در وی ناخوشتر، و هر مسکن که از یک جانب کوه باشد و از جانب دیگر دریا هوای آنجا "تر" باشد و باران بسیار بارد. پس اگر زمین آن صعب و خشک باشد و کوه آن سنگ باشد مضرت آن کمتر باشد و اگر کوه از "گل" بود و زمین رخو (سست) باشد، تری آن زیان کارتر باشد. و اگر مزاج ولایت گرم باشد، عفونتها بسیار افتند، خاصه اگر مسکن در نشیب باشد. و اگر با این حال ها، جانب شمال بسته بود و دریا از جانب جنوب بود، باد بیماری در آن شهر بسیار بود، و مسکنی که در میان شوره و معدن گوگرد (۱) و نطف (۲) و مانند این باشد، هوای آنها از اعتدال دور باشد، و مسکن های بیابانی، درشت و خشک باشد، و مسکن دریا "تر" باشد، و مسکن کوه ها، خاصه اگر کوه مقابل مشرق بود، هوای آن درشت باشد و مردم، قوی و دراز عمر و درشت سخن باشند، و مسکنی که زمین آن گل پاکیزه بود و کوه و دریا از وی دور باشد، هوای آن خوش و معتدل بود، و مسکنی که اندر میان بطحا (۳) و بیشه بود بد باشد، خاصه اگر حشرات آبی و غیر آن بسیار تولد کند، و مسکنی که اندر ساحل دریا باشد، هوای آن درست تر باشد از بهر آنکه دریا عفونت نپذیرد، و اگر نهاد شهر، بد افتاده بود، و کسی خواهد که مسکن و خانه خویش بر نهاد نیک نهاد، خانه را بلند سازد و همه خانها (۴) که در وی باشد، روی سوی مشرق کند، و گذر شمال در وی گشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب اندر بیشتر خانه ها درافتد، و سقف خانه بلند کند، و درها (۵) فراخ و هموار.

### توضیحات:

۱ - مقصود زمین های نزدیک اراضی (یا معادن) گوگردی و نفتی است. در نسخه چاپی "کا" بر بالای "نطف"، "تیزاب گندگ" آمده است. "گندک" بر وزن اندک به معنی گوگرد است و بارود (باروت) را نیز گویند (برهان قاطع) و در زیر کلمه "نطف"، "از قسم گوگرد" آمده است.

۲ - مقصود زمین های نزدیک اراضی (یا معادن) گوگردی و نفتی است. در نسخه چاپی "کا" بر بالای "نطف"، "تیزاب گندگ" آمده است. "گندک" بر وزن اندک به معنی گوگرد است و بارود (باروت) را نیز گویند (برهان قاطع) و در زیر کلمه "نطف"، "از قسم گوگرد" آمده است.

۳ - در "کا"، "بطها" آمده است و بر بالای آن "زمین سنگریزه" چاپ شده است. بطحاء رود فراخ، رودخانه وسیع، مجرای وسیع آب، هامون، زمین فراخ که گذرگاه مسیل و دارای سنگریزه های بسیار باشد (معین) \*

۴ - خان ۰۰۰ به معنی خانه و سرا هم هست ۰۰۰ (برهان قاطع)، خان: خانه و بیت. خانات: جمع خان و خانه و به معنی کاروانسراها باشد. خانها: جمع خانه، بیوت (لغت نامه دهخدا) \*

۵ - "کا": "دریچه ها" \*

## فهرست مطالب کتاب خفی علانی (قسمت دوم)

باب چهارم / در تدبیر جامه پوشیدن	۲۹.....
توضیحات:	۲۹.....
باب پنجم / در معرفت غذا و تدبیر آن	۳۱.....
توضیحات:	۳۳.....
باب ششم / اندر تدبیر آب	۴۱.....
توضیحات:	۴۲.....
باب هفتم / در تدبیر شراب (۱)	۴۷.....
توضیحات:	۴۹.....

### باب چهارم / در تدبیر جامه پوشیدن

هر جامه که مردم پوشند، نخست جامه از تن مردم گرم شود، پس مردم را گرم کند ، و جامه گرم جامه ای را گویند که مردم را گرمی را [کذا] بسیارتر از آن دهد، که از تن وی گرمی پذیرد، چون جامه پشمین (۱) ، و جامه خنک جامه ای را گویند که گرمی (۲) از تن مردم بسیارتر از آن پذیرد که مردم را گرم کند، چون جامه "کتان" و "پنبه" میان این و آن باشد [کذا] و "ابریشم" از "کتان" گرمترست و از پنبه خنک ترست ، و جامه نرم، خاصه آنچه (۳) تن را گرم کند، جامه زمستان باشد، و آنچه به تن باز بگیرد (۴) چون "کتان" و آنچه قصارت (۵) گازر دارد، جامه تابستان باشد ، و جامه درشت تن را لاغر کند و پوست را سخت کند ، و جامه نرم ضد این باشد ، و "سمور" (۶) و "روباه" (۷) و "مرغزی" (۸) پشت را گرم کند ، و پوست بره نیز گرم کند ، و حرارت "سنجاب" کمتر از حرارت "بره" و "روباه" باشد ، و "قاقم" (موش خرما Squirrel) به سنجاب نزدیک است ، و "حواصل" ( حواصیل، مرغ ماهیخوار Heron) کمتر از هر دو باشد و هر دو، جامه بهاری و خزانی اند (۹).

### توضیحات:

۱ - "مر" و "کا": "پشمین و پوشین" .

۲ - در "کا" ، پس از کلمه "گرمی" یک سطر توضیح مربوط به جامه آمده است که: "و جامه باشد متخلخل که

بخار تن مردم در وی جمع نشود بدین سبب گرمی بیش از آن پذیرد که باز دهد چون جامه نوری" • (گاهی در عرض نوری، توزی به کار رفته است) •

توزی ۰۰۰ منسوب به "توز" پارچه کتانی نازکی که نخست در شهر "توز" بافته اند (معین) ، توزی و توزیه منسوب به توز و ثياب التوزیه: جامه هایی که از شهر در فارس آورند" (ناظم الاطباء) • "اسکافی" گفت: ز شاهان حدیث ماند باقی - در عرب و در عجم نه توزی و کتان.

۳ - "مر" و "کا": "خاصه که خمل و برز" • مج (۱): "جامه زبر و خمل دار" •

خمل ریشه و پرز جامه (ناظم الاطباء) (Vilosity حییم) •

۴ - "کا": "بار گیرد" •

۵ - قصارت: گازری، حرفه گازر، (عمید) ، قصارت: پیشه قصار، گازری (معین) ، گازر (به ضم زاء) رخت شو و لباس شوی.

۶ - منظور پوست سمور و روباه و مرغز است. مرغز و مرغوز - Goat(Angoria) - آریانپور) در "مر": "و موی مرغزی" آمده است.

۷ - منظور پوست سمور و روباه و مرغز است. مرغز و مرغوز - Goat(Angoria) - آریانپور) در "مر": "و موی مرغزی" آمده است.

۸ - منظور پوست سمور و روباه و مرغز است. مرغز و مرغوز - Goat(Angoria) - آریانپور) در "مر": "و موی مرغزی" آمده است.

۹ - "کا": "بالجمله هر سه جامه بهاریست" •

## باب پنجم / در معرفت غذا و تدبیر آن

غذای نیک چیزی باشد که اندر وی هیچ معنی دارو نباشد، چون تره و میوه و هرچه از این نوع باشد، اعنی نوع تره و میوه آنرا "غذای دوائی" (۱) گویند و این نوع چیزها جز بر سبیل علاج نباید خورد از بهر آنکه هرچه لطیف کننده است، خونرا بسوزاند و صفرا زیادت کند، و هرچه غلیظ است (۲) "تری" و "بلغم" افزایش دهد. لیکن غذای نیک، نان پاکیزه باشد از گندم آفت نارسیده، و گوشت پخته تندرست آسوده، و شیرینی ها که در خورد مزاج شخص بود، و بهترین میوه به غذا انگور است و انجیر تمام رسیده، اما انگور با رسیدگی باید که چند روز بر آونگ (آویزان شده) کرده باشند، و آنجا که خرما (۳) عادت است، رطب و خرما باید.

و هرگاه که غذای نیک اندر تن، فضله (باز مانده، باقیمانده چیزی) پدید آرد، زود استفراغ باید کرد، بطریقی که سهلتر باشد و عادت دارند.

و هرگاه که از غذاهای دوائی (۴) چیزی خورده شود، بر عقب آن چیزی که ضد آن باشد، بیاید خورد، تا مضرت آن باز دارد، چنانکه اگر خیار و کدو و کاهو (Lettuce) خورند و از مضرت آن ترسند، مقداری سیر و گندنا (تره Leek) و نعنا و مانند این خورند (۵) بر عقب آن، و اگر چیزی خورده باشند که "سده" (۶) از آن تولد کند چون هریسه (۷) و پاچه و ناو نان فطیر و حلوی نشاسته چیزی که "سده" بگشاید و لطیف بود، با آن یار کند چون آبکامه (۸) و کبر (۹) به سرکه و ترب و پیاز به سرکه و چکندر (چغندر) پخته و به خردل (Mustard) خوش کرده و دیگر روز سکنجبین (۱۰) خورد و طعام اندک خورد، و اگر چیزهای شور و تیز خورده شود، بر عقب آن چیزی "تر" و "تفه" (۱۱) خورد چون خیار و کدو و بمانند این، و "تفه" چیزی باشد که طعمی قوی ندارد، و اندر زمستان گوشت یخنی (۱۲) و بوارد (۱۳) و مانند این نباید خورد، و اندر تابستان بوارد اولیتر.

و طعام همیشه بر شهوت اولیتر که خورد. و هرگاه که شهوات پدید آید در طعام خوردن باید که تاخیر نکنند، و چنان باید که از سر طعام برخیزد، هنوز شهوت طعام (اشتهاء) باشد و پس از آنکه تمام خورده باشد، طعام دیگر خوردن معده را گران کند. و اگر بروزی چنین اتفاق افتد، روز دیگر بسیار بیاید خفت و ریاضت بسیار کردن به آهستگی، پس از آنکه از خواب برخیزد و اندکی جوارس (۱۴) معتدل و موافق مزاج با اندکی شراب (صرف) خالص) بیاید خوردن، و در طعام خوردن، ترتیب نگاه باید داشت، هرچه نازکتر و لطیف تر و آسانتر و آشامیدنی باشد، نخست باید خورد، مثلا شوربا باید آشامیدن (۱۵)، پس گوشت باید خورده، و از پس ریاضت و رنج چیزهای نازک چون شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خورد از بهر آنکه معده گرم شده باشد، و چیزهای نازک، زود اندر معده گرم، تباه نشود (۱۶) و اخلاط را تباه کند.

و کسی را که غذاهای بد را میگوارد بدان اعتماد نباید کردن از بهر آنکه به روزگارها، اخلاط بد تولد کند و بسیار شود.

و بسیار غذاها باشد که اندر آن نوعی مضرت بود و گروهی با آن خو کرده باشند، آن گروه را آن غذا بهتر



باشد از غذایی دیگر که در وی هیچ مضرت نباشد و با آن خو نکرده باشند ، و بسیار کسان باشند که غذا اگرچه نیک باشد، ایشانرا زیان دارد، و آن کسان را از آن غذا، پرهیز باید کرد. و خداوند طعام مخالف در یک نوبت خوردن سخت بد بود (۱۷) از بهر آنکه لقمه نخستین هضم پذیرد و لقمه بازپسین از او، دور افتد و هضم ناهموار افتد و بهترین نوبت ها اندر طعام خوردن آنست که در دو روز سه بار طعام خورند: یک روز بامداد و شبانگاه و دیگر روز نماز پیشین (نماز ظهر) و اگر دیگر روز دو بار طعام خوردن عادت کند، اگر بیکبار آورد ضعیف شود و اگر یکبار عادت دارد و بس دو بار خورد هم ضعیفی و کسلانی (ناتوانی، سستی) و امتلاء تولد کند ، و کسی که معده گرم بود، بهترین آن بود که بامداد چند لقمه نان با شراب غوره (۱۸) یا با شراب انار (۱۹) یا شراب لیمو (۲۰) یا شراب آلو (۲۱) یا مانند آن چیزی بخورد، پس به ریاضت مشغول شود و طعام باید که پراکنده خورد، و چنین مردم چون گرسنه شوند، صفرا اندر معده ایشان بسیار جمع گردد، و چون طعام خورند طعام اندر معده ایشان تباه شود، و چون طعام در معده ایشان تباه گشت، زود طبع نرم باید کرد و معده از آن پاک کردن ، و اگر "قی" کردن نتواند به آب گرم، به سکنجبین "قی" باید کرد، یا به شراب آلو (۲۲)، یا بمانند آن چیزی.

و هر که از پس طعام بخواید خفتن، لختی راه رفتن به آهستگی تا طعام از فم معده (Cardia) فرو رود، پس بخسبد.

و هر که اندر تندرستی چون طعام خورد، گرم شود، ویرا طعام بیکبار نباید خورد، بتفاریق (جدا جدا، متدرجا) باید خورد.

و هر که ریاضت کمتر کند، و مردم پیر که قوت هاضمه کمتر باشد، طعام کمتر و لطیف تر باید خورد ، و از گوشت چرب (۲۳) دست کشیدن باید داشت ، و به گوشت سرخ و مرق (۲۴) قناعت باید کرد.

و خداوند صفرا را غذاهای "سرد" و "تر" باید خورد، چون کشک جو و قلیه خیار و ماش مقشر با کدو یا کاهو و آس های ترش، چون غوربا (۲۵) و آلوبا (۲۶) و زیرباخ (۲۷).

و غذاهای خداوند سودا (مردم سوداوی مزاج) باید که به "تری" میل داری زد (۲۸) و اندک مایه گرم باشد، چون رشته و اسفیدباها و شوربا با گوشت بره فربه و خایه مرغ نیم برشت و مرغ فربه.

و مرطوب و مبرود (افراد رطوبتی و سرد مزاج) را غذاهای لطیف و گرم باید، چون نخودآب و سفیدباها، خاصه به گوشت بنجشک (۲۹) و کبک و تذرو (۳۰) و گوشت آهو و بط فربه (بط اردک Duck) و توایل (۳۱) از دارچینی و زیره و کرویا و سعتر (۳۲). و مرطوب را خاصه قلیه آبکامه به سعتر و اندکی سیر. و قولنجی را شوربا به گوشت خروس پخته و روغن کاکیان (۳۳) بر جکانند، و شور کرده فزون از عادت ، و هر چه خورد به روغن بادام یا به روغن شیر پخت (روغن کنجد) چرب کرده ، و اگر قولنج از "بادرنج" (۳۴) باشد، اندر شورباها، سیر در کنند و اندر سکباج ، سیر و انجیر و غذاهای لطیف در تندرستی بکار دارد، تا فضول از آن کمتر آید ، و غذاهای غلیظ، قوت بیش دهد ، و هر که غذای غلیظ از بهر قوت خورد، بر اشتهاهی صادق خورد، و کمتر باید خورد تا نیک

هضم شود و قوت فزاید.

و غذاهای خشک، چون گاورسن (۳۵) و عدس و گوشت نمک سو (نمک زده) شهوت طعام ببرد ولون بشره را تباه کند و طبع، خشک کند، و غذاهای چرب کسلانی آورد و سستی، و ترشی ها اعراض پیری پدید آورد، و غذاهای شور و تیز، چشم را زیان دارد.

و مضرت ناگواریدن، بیشتر از گواریدن گوشت بود، یعنی توقع سلامت از ناگواریدن نان کمتر از ناگواریدن گوشت بود.

و بسیار غذاهاست که یک روز و یک نوبت، دو بهم نشاید خورد، چون غوره با و دوغ با و از این دو از پس انار ترش و شفتالو و آلو و زردآلو نشاید خورد، و گوشت نمک سو با سرکه و شیر نشاید خورد، و کبوتر بچه و سیر و پیاز و خردل با هم نشاید خورد، و برنج با چیزی که از سرکه سازند نشاید خورد، سکبا (۳۶) و غوره با آش غوره) و ماهی شور و گوشت نمک سو هیچ کدام با هم نشاید خورد (۳۷)، و گوشت مرغ به جغرات (۳۸) نشاید پخت، و از پس هیچ میوه تر، آب یخ نشاید خورد، و انگبین (عسل Hony) و خربزه (۳۹) بهم نشاید خورد، و گوشت بریان که از تنور بر آید نشاید پوشند [کذا] و اگر بیوشند [کذا] نشاید خورد، و از بسیار پیاز، "کلف" (۴۰) و "سرگشتن" (دوار) تولد کند، شیر و شراب اندر یک روز خوردن، "نقرس" (Gout) آورد، و از پس فصد و حجامت (Cupping) چیزهای شور خوردن "گر" > (Scab, Scabbiness آریانیور) و "بهق" بهک Melas آورد، و سرکه در چیزی که "مس" و "ارزیز" (۴۱) بود نشاید داشتن، و روغن و شیر اندر چیزی که از "مس" (۴۲) بود، نشاید داشت، ماهی تازه و شیر و پنیر تر و خایه مرغ (۴۳) به یکجا، نشاید خورد، و باقلی و جغرات به یکجا، نشاید خورد.

## توضیحات:

- ۱ - "مر": "زمانی"
- ۲ - در حاشیه مج ۲) در مورد چهار مرحله هضم، سطوری آمده که ان شاءالله در ابواب و فصول مربوط به "هضم" بیان خواهد شد.
- ۳ - در حاشیه "کا"، آمده است: "خرما از ابتدا تکون تا انتها او را شش مرتبه است اول طلع دوم بلح سوم خلال چهارم بسر پنجم رطب ششم تمر است" \*
- ۴ - برای توضیح و تشریح مطلب مربوط به غذا و دوا اضافه می گردد که پزشکان سلف مراتب زیر را در باب غذا و دوا قائل بودند: (۱) غذای مطلق (۲) دمای مطلق (۳) غذای دوائی (۴) دمای غذائی (۵) غذای ذوالخاصیه (۶) دمای ذوالخاصیه (۷) غذا و دمای ذوالخاصیه (مخزن الادویه) \*

۵ - در سایر نسخه ها: "خوردن چیزی چون کدو و بزرگ خرفه [ پریهن ] و کوک [ کاهوا ]". \*

۶ - سده ، ماخوذ از تازی، منعی که در مجرای غذا واقع شود تا فضول عبور نتواند کردن \*\*\* (ناظم الاطباء) \*  
سده، مانع، انسداد (آریانپور) \* Obstruction - به طور خلاصه مانع و رادعی که مخصوصا در امعاء پدید آید.

۷ - هریسه: طعامی که از گوشت و حبوب پوست کنده ترتیب دهند و بهترین آن آنچه از گندم و گوشت ترتیب میدهند و به فارسی حلیم میگویند \*\*\* (ناظم الاطباء) \*

۸ - آبکامه: چو کارنامه، نان خورشی است که در سپاهان (اصفهان) از ماست، شیر، تخمه سپند، خمیر خشک با سرکه سازند و به تازی مری گویند (حاشیه مقدمه الادب زمخشری، صفحه ۳۴۶ ، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۸۴۸). آبکامه، نان خورشی که با ماست و شیر و غیره سازند (ناظم الاطباء)

(۱) نان خورشی که از شیر و ماست و غیره سازند با طعم ترش، مری، کامه کومه، کامخ.

(۲) آش و یخنی ترش.

(۳) آش ترخانه، آش بازرگان (معین) ، آبکامه: اسم فارسی مری است (تحفه) \*

۹ - کبر (به فتح کاف و باء): گیاهی است از رده دو لپه بیهای جدا گلبرگ که سر دسته تیره ای بنام کبرها میباشد \*\*\* (معین) ، کبر (Capperbush شلیمر) ، کبر، کپر، خاورک \*\*\* Caper (آریانپور)



**کبر ، کپر ، خاورک - Capperbush**

۱۰ - سکنجبین و سرکنگبین که معرب آن سکنجبین است (سرکه + عسل Oxymel) در باره سکنجبین اغلب پزشکان سلف یک رساله از خود به یادگار گذارده اند.

۱۱ - تفه، طعام تفه: طعام بی مزه که نه شیرین باشد و نه تلخ و نه ترش و نه تند و نه شور و نه چرب و نه عفت [تندمزه، گس، قابض] (ناظم الاطباء) \*

۱۲ - یخنی: پخته در برابر خام. "شلیمر" آن را به گوشت آب پز (Boiled Meat) معنی کرده است.

۱۳ - بوارد "جمع بارد" است که مقصود غذاهای سرد در برابر غذاهای پخته و گرم است.

۱۴ - در میان نسخه ها فقط در نسخه اساس کار، "جوارس" آمده است. جوارش معرب گوارش است و آن داروی هضم کننده است که در عربی جمع آن به جوارشات آمده است (رجوع شود به ترجمه "قصص و حکایات طبی رازی"، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۹۴۰)، گوارش، گوارشت، جوارش (معین) \*

۱۵ - در "مر" و "کا"، پس از "آشامیدن"، "پس ثرید" و در مج ۱)، "ثرید" آمده است. ثرید یا تریث خوراکی است که از خرد کردن نان در شیر و آب گوشت و دوغ و امثال آن تهیه می شده است و همان است که در عرف عوام "تلیت" گویند.

۱۶ - "مر": "زود در معده تباه گردد" \*

۱۷ - پس از کلمه "بدبود" در "مر" و "کا" آمده است: "و مدت دراز در یک نوبت طعام بودن هم بد باشد" \*

۱۸ - انگور نرسیده که در عربی به آن "حصرم" گویند Unripe grape (شلیمر) \*



انگور نرسیده ، حصرم - Unripe grape

۱۹ - معلوم شد که " گرگانی" از انواع شراب ها مطلع بوده، چنانکه " رازی" هم در یکی از مولفانش انواع شراب ها را متذکر گردیده است. ایضا مولف " هدایه المتعلمین" در کتاب خود هفتاد و نه نوع شراب آورده است. در نسخه مج (۱)، " شربت انار یا شربت لیمو یا شربت ریواس" آمده است.

۲۰ - معلوم شد که " گرگانی" از انواع شراب ها مطلع بوده، چنانکه " رازی" هم در یکی از مولفانش انواع شرابها را متذکر گردیده است.

ایضا مولف " هدایه المتعلمین" در کتاب خود هفتاد و نه نوع شراب آورده است. در نسخه مج (۱)، " شربت انار یا شربت لیمو یا شربت ریواس" آمده است.

۲۱ - معلوم شد که " گرگانی" از انواع شرابها مطلع بوده، چنانکه " رازی" هم در یکی از مولفانش انواع شرابها را متذکر گردیده است. ایضا مولف " هدایه المتعلمین" در کتاب خود هفتاد و نه نوع شراب آورده است. در نسخه مج (۱)، " شربت انار یا شربت لیمو یا شربت ریواس" آمده است.

۲۲ - " مر": "یا به آب آلو یا شراب آلو اولیتر بود" • مج (۱): "یا شراب آلوبالو" •

۲۳ - در سایر نسخه ها: "جرم گوشت" •

۲۴ - " مر" و " کا": "مرقه" • مرق [به فتح میم و راء] شوربا(ناظم الاطباء) •

۲۵ - آتش غوره، آتش آلو و آتش زیره و در " کا" ، " دوغ با" نیز آمده است. ایضا در مج (۲)، " زیرباخ" و در " مر" ، " زیره با" آمده است. بعلاوه همین نسخه " ریواج با" اضافه دارد.

۲۶ - آتش غوره، آتش آلو و آتش زیره و در " کا" ، " دوغ با" نیز آمده است. ایضا در مج (۲)، " زیرباخ" و در " مر" ، " زیره با" آمده است. بعلاوه همین نسخه " ریواج با" اضافه دارد.

۲۷ - آتش غوره، آتش آلو و آتش زیره و در " کا" ، " دوغ با" نیز آمده است. ایضا در مج (۲)، " زیرباخ" و در " مر" ، " زیره با" آمده است. بعلاوه همین نسخه " ریواج با" اضافه دارد.

۲۸ - " مر": "میل بتری دارد" • مج (۱): "غذاهای گرم و تر" و در نسخه چاپی " کا" ، " باید که میل با تری دارد" آمده است.

۲۹ - در سایر نسخه ها، " گنجشک" آمده که همان بنجشگ است.

۳۰ - تذرو: معرب آن تدرج است ، قرقاول (معین) Pheasant



**قرقاول ، تذرو، تدرج - Pheasant**

۳۱ - توایل جمع تابل است و همانهاست که در عرف عامه به " ادویه" اطلاق می شود. بمانند فلفل و نمک و دارچین و امثال آنها.

۳۲ - سعتر: به فتح اول و فوقانی برون جعفر دوائی که آنرا اوشه گویند ۰۰۰ و آن صحرائی و بستانی هر دو میباشد. بستا نیز امرزه خوانند و آن سبزی باشد که خورند ۰۰۰ (برهان قاطع) ، سعتر: آویشن (ناظم الاطباء) ، سعتر: کلک اودی، سیسنبر، آس بویه ۰ Mother of Thyme Wild T. Creeping T. - فودنج جبلی، مرزنگوش وحشی، آویشن کوهی ۰ Wild Marjoram

سعتر شامی، پودنه [ پونه ] است. سعتر و آویشن (ناظم الاطباء) ، آویشن شیرازی Garden Thyme (آریانپور)



**پونه - Thyme**



۳۳ - کاکیان: کافشه و تخم کاجیره (ناظم الاطباء) ، کافیشه، کاجیره ، ( Bastarol Saffron آریانپور) •



کاکیان ، کاجیره ، کافشه ، کافیشه - Saffron

۳۴ - بادرنگ ۰۰۰ و بیماری در روده با نفخ و قراقر و پیچش ناف که سببش غصه و اندوه بود (ناظم الاطباء) •  
توضیح: در سایر نسخه ها: بین کلمه "سیر" تا "غذاهای لطیف" با اختلاف های بسیار جزئی عبارات آتی دیده می  
شود: مثلاً در "مر" آمده: "۰۰۰ اندکی سیر و جوز مغز و قلیه خشک که از سرخی گوشت که سفیدی ازو جدا کرده  
باشند (یعنی رگ و پی و چربی آن را گرفته باشند) و به روغن جوز (گردو) بریان کرده یا به روغن زیت (روغن  
زیتون Olive Oil) و روغن مغز زردآلو و غذاهای لطیف ۰۰۰".



روغن زیتون - Olive Oil

۳۵ - گاورس که معرب آن " جاورس " و نوعی ارزن است. ارزن • Millet در نسخه اساس " گاورسن " آمده که صحیح به نظر نمی رسد.



ارزن - Millet

۳۶ - مج (۱): "وسکباج" و "کا": "و کرنج" اضافه دارد.

اسفیدباج: سپیدباج، آش اسفناج، سفیدباج، آش اسفناج با ماست (مقدمه الادب زمخشری، انتشارات دانشگاه تهران، صفحه ۳۴۳، شماره ۸۴۸)، سکباج: سکباج، آش با سرکه، آش سرکه (منبع قبلی و همان صفحه) •

۳۷ - در "مر" و "کا"، پس از کلمه "نشاید خورد" آمده است: "و کبوتر بچه و سیر و پیاز و خردل بهم نشاید خوردن و گوشت نمک سود و شیر به هم نشاید خورد" • و در "کا"، به جای "خورد" کلمه "پختن" آمده است.

۳۸ - جغرات: با تای قرشت برون بقراد بلغت سمرقند "ماست" را گویند و معرب آن سقرات است (برهان قاطع)، جغرات ماست (معین)، صقراط و صغراط: ماست، چغرات (مقدمه الادب زمخشری صفحه ۳۵۱، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۸۴۸).

۳۹ - خربوزه، خربزه • Melon بنابراین داستان عدم سازش عسل با خربوزه از قدیم در میان مردم، ساری و جاری بوده است و این مطلب از دوران جرجانی طبق عبارت بالا آشکارا دیده می شود اگر قبل از جرجانی بوده بر تهیه کنندگان معلوم نشد.



خربزه، خربوزه، Melon



۴۰ - کلف: به فتح کاف و لام، لکه سیاه رنگ کوچکی بر اندام آدمی ... (ناظم الاطباء) کک مک Freckle، کلف: رنگ سیاه و سرخ بهم آمیخته ، هر لکه که در آفتاب و ماه دیده می شود، لکه ای که در صورت انسان پدید آید. ماه گرفتگی) Naevus تاریخ طب در ایران، ج ۲).

۴۱ - ارزیز قلعی و رصاص ایض ... (ناظم الاطباء) Tin فلزی است سفید، نقره فام، ... حلبی، قلع، ( Stanium معین) ، ارزیز: قلع، رصاص ... (ترجمه سرالاسرار رازی) .

۴۲ - " کا": "در ظرف مسان و روئین" (یعنی مسی و رویی) و در " مر": "اندر خنور" [آلات و لوازم خانه از ظرف و کاسه و کوزه و خم و غیره. (معین) ] و در مج ۱)، " مسی و روی" آمده است.

۴۳ - در " مر" ، پس از " خایه مرغ" ، " کله" [به نظر میرسد کله گوسفند است ] " با انگور و هریسه با انار شیرین" آمده است.

لازم به تذکر است که در این باب نیز اختلافات جزئی چنانکه قبلا در حاشیه آمد در نسخ موجود در دست تهیه کنندگان دیده شده اما اصل مطلب در همه نسخ تقریبا یکی است.

## باب ششم / اندر تدبیر آب

آب خالص، "سرد" و "تر" است، و باشد که به سبب نزدیکی آتش یا به سبب گرمی هوا گرمی عارضی (۱) در وی پدید آید، بی آنکه چیزی با وی بیامیزند. و همچنین به سبب سردی هوا، سردی عارضی (۲) پذیرد، بی آنکه چیزی سرد با او بیامیزد، و هرگز (۳) آب، خشکی نپذیرد، مگر آنوقت که فسرده شود، و هرگز گوهر آب تری فزونی نپذیرد از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر، "تر" شود. فعل خاصه (۴) آب، تری کردنست، و اگر گرمی یا خشکی کند، به سبب چیزی زمینی کند، که با وی بیامیزد، یا به سبب کیفیتی که دیگر پذیرفته باشد. و آب باران، تری فزون تر از آبهای دیگر کند.

و باران زمستانی خالص تر از باران تابستانی باشد از بهر آنکه حرارت آفتاب در زمستان ضعیف بود و بخارها و غبارهای سوخته و غبارها نباشد، یا کمتر باشد، و باران بهاری میان این و آن باشد، و آب باران اگر چه سخت نیک باشد، زود عفن (متعفن) شود از بهر آنکه لطیف است و لطیف زود اثر پذیرد، و اگر بجوشانند (۵) دیر عفن شود، و یخ که از آب نیک فشرده باشد و برف که بر زمین پاک آمده باشد، فرقی نیست میان آنکه او را در آب افکنند، یا میان آنکه آب را از بیرون بدان سرد کنند.

و آب سرد، خداوند درد عصبها و بندها را زیان دارد، و آب دریا و آب شور مردم را لاغر کند، و خداوند بیماریهای "سرد" و "تر" و خداوند "نقرس" (Gout) و "رعشه" (Tremor, Treinbling) و "استسقا" (۶) و "فالج" (۷) را سود دارد، و خداوند "ریشها" (Ulcer) و "دملها" دنبل Abscess جمع آن دمامیل (را سود دارد، و اگر آب خوش را نمک در افکنند) (۸) و بجوشانند همچون آب دریا بود و منفعت آن بدهد، (۹) [واندر چشمه "گوگرد" نشستن و آب آن خوردن، خداوند ریش گرده و مئانه را سود دارد، و اگر پنج "استار" (۱۰) گوگرد فارسی کوفته اندر "صره" (۱۱) بسته در مقدار سی من آب بیزند تایک سیر از وی برود و بیالایند فائده آب گوگرد بدهد] (۱۲)، و آب شور خوردن خون را تباه کند و "خارش" آرد و نخست "اسهال" کند، پس طبع را خشک کند و آب تلخ (۱۳) همیشه "اسهال" کند، و آب تیره، سنگ در "کلیه" و "مئانه" تولد کند، و آب گرم طعام را بر سر معده آرد و تشنه را خورسندی ندهد، و آب سرد به اعتدال همه تن درستان را سود دارد و معده گرم را بجای هوای خنک باشد، و بخارها از دماغ باز دارد و عفونتها را دفع کند و نگذارد که خون تباه شود، لکن آنکس را که میخواهد ماده پخته شود، زیان دارد، و آب گرم "منش کشتن" (۱۴) آرد، و اگر سخت گرم باشد بادها را بشکند و "قولنج" را سود دارد و "ادرار" کند و "حیض" فرود آرد و تشنگی دروغی باطل کند و معده را بشوید، و خداوند "نزله" و "مالیخولیا" (۱۵) و "درد چشم" را سود دارد، و آب چاه و کاریزها (قناتها) به قیاس آب جوی بد باشد، و آب جوی و چاه بهم نباید خورد، و آب ایستاده) آب راکد) خاصه آن آبی که میان درختان و نیستان باشد، سپرز (طحال Spleen) بزرگ کند و همه احشا را زیان دارد، و باشد که "استسقا" آرد و خصلت های بد بسیار دارد.

و آب های بد را به صلاح توان آورد به تدبیرهای بسیار و آسان تر تدبیری و بهترین آنست که آب را با خاک پاکیزه بیامیزند و بجنبانند (۱۶) و بنهند تا صاف شود.

و آب غلیظ با شراب باید خورد یا به شیر ، و آب شور با سرکه و سکنجبین ، و اگر چیزی قابض چون خرنوب (۱۷) و حب الاس (آس درخت مورد Myrthe) و زعرور (۱۸) در وی افکنند یک روز مضرت آن باز دارد ، و آب را که (۱۹) با شراب یا چیزی که طبع را نرم کند و آب تلخ با چیزی چرب یا شیرین باید خورد ، و آب تیر (تیره) با شیر (۲۰) باید خورد و تریاق همه آب های مخالف، پیاز باشد، خاصه به سرکه پرورده ، و با آب ایستاده هیچ چیز گرم نشاید خورد (۲۱) و آنجا که آب اندک بود و روزگار گرم بود، آب را با سرکه بیامیزند و باز خورند، تشنگی کمتر آرد (۲۲).

و بر سر طعام، آب بسیار نشاید خورد ، و اگر کسی را صبر نباشد، اندکی آب سرد بمزد ، و هرچه سردتر تشنگی بهتر نشاند ، و صبر کردن بر تشنگی ، مرطوب و مبرود را سود دارد و محرور (محروالمزاج گرم طبیعت) را زیان دارد ، و آب خوردن به ناشتا و از پس گرمای سخت و گرمابه زیان دارد، و اگر کسی را از آب خوردن ناشتا صبر نباشد، آب با شراب ممزوج کند، زیان کمتر دارد (۲۳) و زمستان این شراب که به آب ممزوج کنند و به ناشتا خورند گرم باید و در تابستان سرد.

و آب خوردن شب که از خواب بیدار شود زیان دارد، خاصه اگر حاجت صادق نباشد، لیکن مخمور (می زده) و محرور را زیان کمتر دارد. و از پس طعام گرم آب سرد زیان دارد ، و اگر چاره نباشد آب را در دهان کند و لختی نگاه دارد و پس فرو برد ، و اگر تشنگی (۲۴) دروغین غلبه کند، صبر باید کرد ، و به خفتن تا طبیعت را در خواب آن " ماده بد" را که تشنگی می آرد بپزاند و تحلیل کند (۲۵) ، و تخم باذیان (۲۶) تشنگی دروغین را باطل کند.

## توضیحات:

۱ - در سایر نسخه ها: "عرضی" \*

۲ - در سایر نسخه ها: "عرضی" \*

۳ - "کا" و "مر": "هرگز گوهر آب" \*

۴ - "مر": "خاصه و خاصیت" \*

۵ - "کا": "بپزند" \*

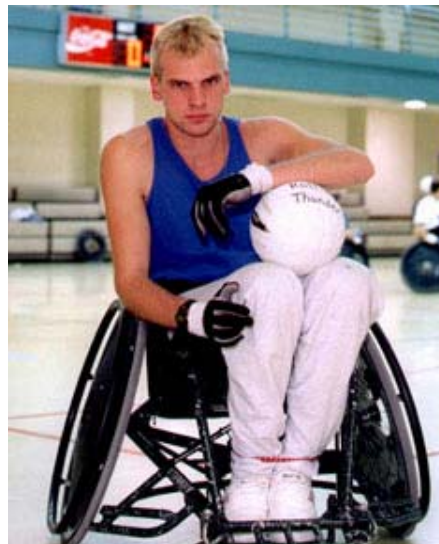
۶ - استسقاء یا استسقاء بطن [استسقاء زقی] - Dropsy of the belly (Ascite شلیمر) ، که استسقاء معمولی (آب جمع شدن بین دو پرده صفاق) که در موقع لمس، صدا می کند. باید دانست که کلمه استسقاء که عموماً در طب استعمال می گردیده همان آب آوردن شکم است. اما استسقاهاى دیگری در اصطلاح طب قدیم آورده شده

به مانند: استسقای دماغی مولودی یا ام الصبیان born Hydrometra, Hydrocephalus of the new  
 استسقای رحم Hydrometra و استسقای غشاء خارجی قلب D. of the pericardium و استسقای مقله  
 Drospy of the eye و استسقای تخمدان Drospy of the ovarium - و استسقای صدی Drospy  
 of the chest و استسقای نخاع Drospy of the spina و استسقاء خصیه باد خصیه Drospy of  
 scrotum و استسقاء ریه Oedema of the lungs و استسقاء لحمی Oedesma و استسقاء لحمی جفن  
 Palpebral oedema و استسقای لحمی عام Anasarca و استسقاء طبلی Tympanite که در موقع  
 لمس شکم صدای طبل می دهد (معادل های استسقاء از شلیمر است) •



**آسیت ، استسقاء-Ascites**

۷ - فالج ، استرخاء • Palsy, Paralysis کلمه فالج و کلمه فلج عموماً به یک معنی در عرف استعمال می  
 گردد، ولی بیشتر فلج مستعمل است.



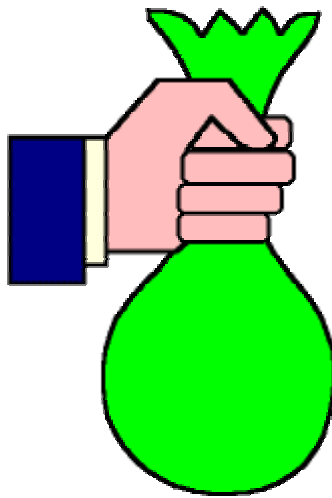
**فلج ، فالج ، استرخاء - Paralysis**

۸ - " کا ": "ودر آفتاب نهند یا به آتش بیزند فایده آب دریا دهد" .

۹ - مطالب داخل قلاب در نسخه اساس کار، در اثر سهو ناسخ، نیامده است لذا از نسخه های دیگر استفاده شد.

۱۰ - " استار" به لغت یونانی عدد چهار را گویند و وزنه ای که معادل است با چهار مثقال و نصف مثقال و یا شش درم و نیم. جمع آن اساتیر (ناظم الاطباء) .

۱۱ - صره [به ضم صاد و شد راء] همیان درهم و مانند آن، کیسه سیم و زر ۰۰۰ (معین) ، صره Purse silver or Gold (Mony) آریانیور) .



همیان ، صره - Mony

۱۲ - مطالب داخل قلاب فقط در نسخه " کا" آمده است.

۱۳ - در باب آبها که در این مبحث آمده است، قدما اطلاع نسبتا ممتنع از انواع و اقسام آبها داشتند. گرگانی نیز از آن دسته از پزشکان سلف است که در باب آبها بسیار مطلع بوده و خواص آنها را گفته است. رازی قبل از گرگانی از پزشکانی است که در باب خواص آبها سخن گفته است. وی (رازی) در " فصل سوم منافع الاغذیه و دفع مضارها" شانزده نوع آب ذکر کرده است، بدین شکل: آب قنات جاری، آب رودخانه، آب جوشیده، آب مقطر، آب باران، آبهای پست، آب قابض (گس) ، آب شور، آب گوگردی، آب معدنی، آب آهن دار، آب رصاصی، آب طلا دار و نقره دار، آب تیره (کدر) ، آب منتن (بدبو) ، آب آجامی (آب باتلاق) نقل از ترجمه منافع الاغذیه و دفع مضارها) .

۱۴ - " کا": "سرگشتن" ، " مر": "منش کشتن" . منش گستگی: حالت و چگونگی منش گشته (لغت نامه دهخدا) ، منش گشته: خوی و طبیعت گشته، مریض، معلول (برهان) ، طبیعت برگشته، بیمار، معلول (ناظم الاطباء) (تمام از لغت نامه دهخدا) ، منش گشتن: قی کردن و دارای معده مختل و معلول گشتن (ناظم الاطباء) .

منش ۰۰۰ خوی، طبع، طبیعت، خصلت، مزاج، نهاد و سرشت.

۱۵ - مالیخولیا (Melancholia (آریانپور) Melancholy شلیمر) ، "مالیخولیا" و "مالیخ" ماخوذ از یونانی. خلل دماغی و سودا و خیال خام (ناظم الاطباء) ، مالیخولیا، مالنخولیا، ماخولیا، ملنخولیا، مالیخ، مالنخ (معین) • در میان عوام به "مخولیا" مشهور است.

۱۶ - مج (۱): "و بیزند" • "کا": "و بشانند" •

۱۷ - خرنوب • خرنوب Locust - Tree Carob - Tree غلاف لوبیا و گیاهی دوائی که به تازی خروب گویند (ناظم الاطباء) ، خرنوب نبطی و خرنوب شامی (معین) ، حب الخروع بیدانجیر و کرچک (ناظم الاطباء)

۱۸ - بار درخت کوهی که به فارسی زالزالک گویند (ناظم الاطباء) ، زالزالک Hawthorn (و White thorn) واژه نامه گیاهی (• در نسخه مج ۱)، آمده: "چون زغرور و خرنوب و خس الاس" •



زالزالک - Hawthorn

۱۹ - مج (۱): "آب زاج" ، "کا": "آب زاک" •

۲۰ - "کا": "سیر" •

۲۱ - "کا": "نشاید خورد و چیزهای خنک باید خورد" •

۲۲ - در نسخه های "کا" و مج (۱)، پس از کلمه آرد "واگر تخم خرفه بکوبند و به سرکه بیامیزند به آب کمتر حاجت افتد" آمده است. نسخه مج (۱)، پس از بیامیزند، جمله "تشنگی کمتر آرد" را اضافه دارد.

خرفه: بضم اول بر وزن سرفه معروف است و آنرا پر پهن گویند و در عربی بقله الحمقاء و بقله المبارکه و بقله الزهرا و بقله لینه خوانند (برهان قاطع) پریهن، فرپهن، فرفین، بوخله، خفرج، بقله الحمقاء (معین) (Commun)

purslane (شلیمر) Garden P. Purslane (آریانپور) \*



خرفه ، بقله الحمقاء ، بقله المبارکه ، بقله الزهرا ، بقله لینه - Purslane

۲۳ - آنچه در قلاب اخیر آمده از دو نسخه مرکزی و کانپور اقتباس شده است و دنباله مطالب براساس نسخه مجلس (۲) تنظیم گردیده است.

۲۴ - در مج ۱، پس از کلمه تشنگی، " در حین درد" آمده است.

۲۵ - در نسخه مرکزی (مر) پس از کلمه "تحلیل کند"، " و اگر بر تشنگی دروغی آب خورده باشد، تشنگی زیاده گردد، از بهر آنکه ماده مدد یابد و قوی شود" و در مج ۱) و "کا"، نیز به همین مضمون آمده است.

۲۶ - بادیان رومی (Aniss, Sweet Cumin, Aniseed Plant) واژه نامه گیاهی) ، بادیان ختائی (Tree Star Anis Yellow Flowred aniseol شلیمر) ، بادیان و بادپانه از طایفه چتری که رازیانه نیز گویند (۰۰۰) ناظم الاطباء (۰ در مج ۱) و "کا"، پس از کلمه "تخم بادیان"، " و آب بادیان" و در "مر"، کلمه " و آب آن" آمده است.



رازیانه ، بادپانه - Aniss

## باب هفتم / در تدبیر شراب (۱)

اگرچه دین اسلام شراب را حرام کرده است، لیکن چون در ملت های دیگر مباح و طبیبان سود و زیان آن در کتب آورده اند و بعضی مردمان لذت و منفعت آن میطلبند و از آنجا که طریق طب است، واجب آمد منفعت و مضرت آن نوشتن.

اما منافع شراب آنست که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی است که تن مردم بدان زنده است ، بدین سبب حرارت غریزی را بیفزاید و طعام را هضم کند نیکو و خلطهای خام را بپزند و بگذارد. و بعضی را ب " اسهال " و بعضی را ب " ادرار " و بعضی را ب " قی " و بعضی را ب " عرق " دفع کند (۲) و بدین سبب است که هر که شراب خوردن عادت کند، هرگاه که دست از آن کوتاه کند، هضم او تباه شود و حرارت غریزی او ضعیف شود ، و قوت ها و اندام های وی ناقص و ضعیف گردد ، و خلطها که ب " عرق " و " اسهال " و " ادرار " و " قی " دفع نشدی، در تن او بماند و بسیار گردد و بیماری های گوناگون تولد کند ، و دیگر (۳) آنست که رنگ روی را برافروزد و قوت روح و قوت اندام ها را مدد کند و رگ ها را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلبی (اشتهای سگی) ببرد ، و " قولنج " (۴) (Colic) و " سده ها " را بگشاید و رگ ها را فراخ کند و غذاها را به همه تن برساند، و بدین سبب " ناقه " (۵) را فربه کند ، و خواب خوش آرد ، و " باذهر " (۶) همه زهرهای سردست، چون افیون) ابیون (Opium) و شوکران (Hemlock >) شلیمر) ومانندان ، و " کژدم (۷) زده " شراب گرم کرده قوی را سود دارد (۸).

و این منفعت ها وقتی بود که به دستور و اندازه بود ، و هرگاه که از اندازه بگذرد همه مضرت گردد از بهر آنکه منفعت بزرگ در شراب آنست که حرارت غریزی را مدد (۹) کند ، و هرگه که بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را غذا است و غذا پذیرنده آنگاه قوی باشد که غذا به اندازه قوت او باشد، و چون غذا قوی شود قوت هاضمه و غاذیه (۱۰) از تصرف کردن در آن عاجز آیند، و چون این دو قوت عاجز آیند، ناچار غذا پذیرنده ضعیف گردد ، و حال حرارت غریزی با شراب بسیار همچنان است که آتش اندک که هیضم بسیار بر آن نهند، اما از فروزانیدن هیضم عاجز آید و فرو میرد، حرارت غریزی همچنان از هضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف گردد. و بدین سبب است که هرگاه که افراط کنند، بیم باشد که " بمفاجات " (۱۱) در میان شراب بمیرند، از بهر آنکه شراب زود با خون بیامیزد ، و هرگاه که بسیار گردد و همه رگ های اندام ها چون " جگر " و " شش " و " دل " پر شود و هوا را که مدد روح است، گذر نماند، در حال " بمفاجات " فرو میرد.

و این معنی را شرحی است هرچه تمامتر در کتاب " ذخیره خوارزم شاهی " داده و مضرت های دیگر چون " وسواس " (Obsession) و " مالیخولیا " و " غفلت " و " کندفهمی " (۱۲) و " رای ناصواب " و " خیرگی چشم " و " تباه شدن حاست ها " (۱۳) و " ترسیدن " در خواب و " بیداری بی سببی " و " سکتہ " و " خناق " و " رعشه " و " نفرس " و " فالج " و " سرسام " (۱۵) و " هذیان " و " دیوانگی " و " تب های محرقة " و " استسقاء " و چگونگی تولد این علت ها در کتاب " ذخیره " یاد کرده آمده است.

و بعضی مردمان باشند که هرگاه که قند بزرگ خورند دیر مست شوند ، و اگر قند های کوچک خورند



زود مست شوند از بهر آنکه " معده " و " جگر " ایشان گرم باشد (۱۶) و از قح بزرگ بخار نتوان انگیخت (بجنبش در آوردن) ، و چون بخار شراب به دماغ اندر شود (۱۷)، دیر مست شوند ، و از قح کوچک بخار زود بر تواند انگیخت، پس بدین سبب زود دماغ بخار شراب ممتلی گردد و مست شود.

و بایاد دانست که محرور را شراب سفید و رقیق (۱۸) تر باشد (۱۹) و شراب زرد قوی تر بود ، و هرچه رنگین تر و قوی تر، پیران و مرطوبان (۲۰) را شاید. و شراب سیاه غذا بیش دهد، لکن حرارت او کمتر از حرارت زرد بود، خاصه شرابی که رنگ آتش دارد ، و شرابی که طعم (۲۱) و بوی او ضعیف بود، محرور را شاید، لیک از معده دیر بیرون شود ، و شراب خوشبوی را " ریحانی " (۲۲) گویند، خداوند " خفقان " (۲۳) و " غشی " (۲۴) را موافق بود.

شراب ناخوش بوی دماغ را زیان دارد و اخلاط بد فزاید ، شراب شیرین، فربه کند و آواز را صافی کند، لیکن " سده " پیدا کند و دیر گوارد و " جگر " و " سپرز " را زیان دارد ، شراب تلخ زود گوارد و " سده " بگشاید و خلط بلغمی را لطیف کند ، شراب رقیق زودتر به رگ ها بگذرد و به دماغ رسد و زود مست کند و ادرار بیشتر کند ، و شراب غلیظ ضد این بود ، و شراب خام ناجوشیده را مستی و هوشیاری زودتر باشد و نشاط زیاده کند و خون را صافی کند، لیکن بوی دهان از مداومت آن ناخوش گردد و دماغ را تری فزاید ، شراب جوشیده آنچه تلخ باشد گواردند تر باشد و هشیاری از وی دیرتر بود و خارش (۲۵) قوی بود و نشاط آن هم چون نشاط شراب خام بود ، و شراب جوشیده شیرین، سنگ و ریگ اندر کرده و مثانه پدید آورد و باشد که ب " استسقاء " ادا کند ، و شراب " میویزی " (۲۶) را حرارت و رطوبت کمتر از شراب انگوری باشد و غذا کمتر دهد (۲۷) و " نفخ " کند، و کسانی را که مزاج ایشان سرد و خشک بود نشاید (۲۸).

و انواع شراب ها که از برنج (۲۹) و کاورس و غیر آن کنند، آنرا از جمله شراب نشمرند، و فعل و منفعت شراب از آن نیابند، جزآنکه دماغ را ممتلی کند. و شراب کهن حکم " دارو " دارد ، و شراب نارسیده " جگر " را زیان دارد و باشد که " اسهال " کند (۳۰).

و هر که از گرمی شراب ترسد، غذا از غوره و ریواج (۳۱) و مانند آن باید ساخت و نقل انار و ترشی ترنج ، و هر که شراب خورد و " صداع " ( ۳۲ ) آرد، نقل آبی ( ۳۳ ) و انار باید کرد و در میان هر دو سه جام شراب اندک مایه آب سرد خوردن تا قوت شراب از دماغ باز دارد ، و هرکرا معده گرم و ضعیف نقل حب الاس ( Myrtle berries ) و آبی ترش (به ترش) کند. و اگر معده سرد باشد نقل کمون ( ۳۴ ) و سعد ( ۳۵ ) و قرنفل ( Clove - Lower gillif ) و پوست ترنج ( ۳۶ ) کند ، و اگر کسی را سردی غالب بود و دل ضعیف، درخم شراب پیش از آنکه بجوشیدن آید بگیرد زرنباد ( ۳۷ ) و گوزبوا ( ۳۸ ) و سعد و سنبل (Hyacinth) و مصطکی و قرنفل و دارچینی و در " صره " کند و ببندد و در خنب ( خم) شراب آویزد، چنانکه در میان او آویخته بود، و این چنان باشد که سنگی با داروها در " صره " نهند، تا او را گران دارد. و هرگاه که سر " خنب " بازکند آن " صره " را در شراب بمالند، و هرگاه که سر " خنب " سخت کنند " صره " هم در آنجا بگذارد تا آنروز که بگشایند. و اگر کسی را این

معنی اتفاق نیفتاده باشد و بدین معنی حاجتمند بود، همچنان اخلاط کوفته و بیخته اندر " صره" بندد و در " قرابه" افکند ، و هر که خواهد قدری از این داروها در شراب بجوشاند و در وی مالد، تا قوت آن بگیرد. و هر کسی را " سودا" غالب بود، لسان الحمل و تخم بادرنجبویه و افیمون با اینها یاور کند ، و کسی که در میان شراب " قی" و " منش گشتن" را رنجه دارد، نقل زیره و نمک کند. و شراب ناشتا، دماغ و عصب ها را زیان دارد و تشنج آرد و خرد را زایل کند.

مستی متواتر، مزاج جگر و دماغ را تباه کند و بیماری عصب ها آورد و بیم " سکتة" و " مفاجات" بود ، و کودک نارسیده (نابالغ) را شراب زیان دارد، زیرا که شراب حرارت غریزی را تحلیل کند. کسی که خواهد که از مستی زود هشیار گردد، سرکه به آب بیامیزد و مقدار سه پیاله باز خورد و کافور (Camphor) و صندل می بوید و روغن گل ( ۳۹ ) و سرکه و گلاب بر سر می نهد. و کسی که خواهد که زود مست شود تا عضو را علاج کند ( ۴۰ ) بزرالبنج ( ۴۱ ) و قشور (پوست ها) بیروج ( ۴۲ ) در آب پزند تا آب سرخ شود، پس با شراب بیامیزد و بدهند ، و هر که خواهد که شراب بسیار خورد و دیر مست شود، اگر محرور باشند، آب تاک زر که از انگور سفید باشد و آب انار ترش از هر یکی ده درم سنگ و سرکه پنج درم سنگ بهم بیامیزند و یک " وقیه" ( ۴۳ ) باز خورد ، و اگر مبرود باشد سداب ( ۴۴ ) خشک و زیره و نمک هم برابر بکوبند و آب بر چکانند و بسرشند و اقراص گردانند و خشک کنند، پس هر ساعتی دهان بدن خوش میکنند.

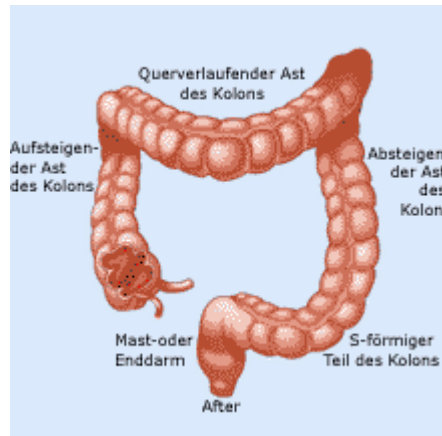
## توضیحات:

۱ - در باره شراب که از قدیم شناخته شده است، داستان های بسیار آمده است. اما از نظر طبی، پزشکان خواص و مضاری برای آن قائل بودند، چنانکه گرگانی بدان اشاره کرده است و اغلب پزشکان سلف در باره این مایع مطالبی آورده اند. در اینجا به ذکر قسمتی از کتاب " رازی" به نام " منافع الاغذیه و دفع مضارها" در باره شراب به طور اختصار می پردازیم: رازی در این کتاب در فصل چهارم در باره شراب و مقدار آن بیست و چهار نوع شراب ذکر کرده است بدین شرح: شراب سیاه، شراب سفید، شراب قرمز، شراب زرد، شراب ریحانی، شراب کهنه، شراب صرف (شراب خالص که گرگانی نیز در کتاب، بدان اشاره کرده است) ، شراب مخلوط و معتدل، شراب تیره، شراب قابض، شراب قهوه، شراب زبیب، (مویز) ، شراب آفتاب خورده، شراب مصری، شراب خرما، دوشاب، شراب شکر، شراب قند ( فانید ماخوذ از پانید فارسی قند سفید و نوعی از حلوا - (ناظم الاطباء) ، شراب قند خزاینی، شراب گندم و جو و جاورس، شراب نارگیل، شراب انار. در هدایه المتعلمین هفتاد و نه قسم شراب آمده است (فهرست هدایه، صفحات ۸۴۱ و ۸۴۲).

۲ - چنانکه قبلا اشاره شد مقصود از اسهال، ادرار، قی و عرق که در متن کتاب اشاره شده تماما " استفراغ" می باشد، یعنی دفع فضولات و زیادیهای مضر بدن.

۳ - " مر" ، " کا" : و منافع دیگر آنست \* .

۴ - " قولنج" ماخوذ از تازی دردی که در روده و یا دیگر احشای بطن آدمی پدید آید (ناظم الاطباء) ، قولنج (معرب یونانی Kolon, Kolonos) دردی که غفله در ناحیه شکم خصوصا نواحی مجاور به قسمت های قولون ها حاصل شود ۰۰۰ (معین) ۰ به طور خلاصه در نظر پزشکان سلف دردهای امعائی و کلیوی و آپاندیسیت و کیسه صفرا و دردهایی که بر اثر ناراحتی های رحمی و روده ای و امثال آنهاست، تمام نوعی قولنج بودند.



**کولون ، روده بزرگ - Kolonos**

۵ - ناچه: بیماری که تازه بهبود یافته وضعف دارد (Convalescent) ماخوذ از نقاهت (Convalescence) است.

۶ - پادزهر، فادزهر، پازهر، تریاق زهردارو Antidote, Theriac (آریانپور) ۰ فادزهر حیوانی ۰ Bezoar فادزهر معدنی Animal Mineral B. (شلیمر) ۰

۷ - کژدم عقرب. قدما برای رفع گزیدگی عقرب " روغن عقرب" استعمال میکردند ، یعنی کشته عقرب را در روغن کرچک (یاروغن دیگر) می خوابانند و برای درمان عقرب زده بکار می بردند. چنانکه منوچهری دامغانی گفته است: "راحت کژدم زده کشته کژدم بود" ۰

۸ - در معج ۱) ، پس از کلمه "سود دارد" ، " خاصه به ناشنا آمده است.

۹ - معج ۱): "را غذا" ۰

۱۰ - غذایه: قوه ای که غذا را تحلیل برد و جزء بدن کند (معین) ، قوه غذایه یکی از سه قوه نباتیه و آن دو دیگر نامیه و مولده است. قوه ای که غذا را تغییر دهد و مشابه غذا خوار کند تا جای آنچه را که بتحلیل رفته است پر سازد. قوتی که غذا را تحلیل کند (منتهی الارب) ، نام قوتی است که در غذا تصرف کند و آنرا مشابه جوهر بدن گرداند و متصل و ملصق به اعضاء نماید (غیاث) [تمام از لغت نامه دهخدا] ۰ Nutritive Force

۱۱ - مفاجات به معنای حمله ناگهانی است و در اصطلاح طب قدیم، مرگ مفاجات به معنای مرگ ناگهانی بوده است (Unexpected Attack Sudden death) بنابراین جمیع مرگ های ناگهانی بر اثر بیماری های قلبی و سکتته های مغزی و امثال آنها به "مرگ مفاجات" تعبیر می شده است.

۱۲ - کند فهمی (Dullness of Apprehension) ، کند: کودن، نادان، ابله، بی وقوف (ناظم الاطباء) \*

۱۳ - حاسه - حس کننده، قوه حس کننده. قوه بینایی که اشیاء را حس کند. حاست بینایی [باصره]. حاست شنوایی [سامعه] (معین) \*

۱۴ - خناق - همان دیفتری است خروسک Croup و Asphyxia در نسخه "کا"، "خناق" آمده است. در اینجا بنظر می رسد خفقان باشد. خناق: ماخوذ از تازی. بیماری عدم نفوذ نفس به سوی شش و به فارسی خناک و بادزهره و زهرباد نیز گویند (ناظم الاطباء) \*

۱۵ - سرسام مرکب است از دو کلمه سر و سام به معنای "سر" و "ورم" که ورم دماغ Phrenitis یا به فرانسوی Meningite است.

۱۶ - در "مر" و "کا": "نباشد" \*

۱۷ - در "مر": "برنشود" و "کا": "پرنشود" \*

۱۸ - سایر نسخه ها: "رقیق موافق تر" \*

۱۹ - در دنباله کلمه "باشد" در سایر نسخه ها، "و اگر شراب قوی را بکعک بچکانند رقیق شود و بجای آب باشد، خاصه اگر ممزوج کنند" \* کعک: ماخوذ از فارسی. نان خشک و نانی که از آرد خشکه باشد و در روغن پخته باشند (ناظم الاطباء) \*

در حاشیه "کا"، آمده است: "کعک بالفتح نان سوخته و نزد بعضی نان خشک و نان سطر که در تنور بر پاره سنگ گرم نهاده بپزند. کعک: کاک، نان خشک (مقدمه الادب زمخشری، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۸۴۸، صفحه ۳۵۱). رازی در کتاب "منافع الاغذیه و دفع مضارها" قریب بیست و سه نوع نان ذکر کرده است.

۲۰ - مرطوبان: آنان که طبیعتشان رطوبتی باشد مرطوب المزاج مردم با مزاج مرطوب.

۲۱ - "مر": "رنگ" \*

۲۲ - شراب ریحانی: از انواع شرابهایی است که در اغلب کتابهای پیشینیان آمده است (به ترجمه "منافع الاغذیه

و مضارها" مراجعه شود) .

۲۳ - مردمی که خفقان دارند. خفقان Trobbing - و ( Strangulation - of the Heart ) آریانپور) ، خفقان ، تپیدن، تپش یافتن، تپش دل، اضطراب (معین) .

۲۴ - غشی: اغماء و بیهوشی (ناظم الاطباء) ، غشی: بیهوش گردیدن ، بیهوش شدن (آریانپور) )  
Swooning, Fit, Syncope ، حییم) .

۲۵ - در سایر نسخه ها " خمارش " .

۲۶ - در سایر نسخه ها: "مویزی" آمده است. شرابی که با " مویز" به عمل آید.

۲۷ - مقصود آن است که کمتر مغذی است.

۲۸ - نسخه " کا" ، جمله " و پیران را هم بدین سبب نشاید" اضافه آمده است.

۲۹ - در " کا" ، " کرنج" آمده است. کرنج: سیاه دانه، حنظل، برنج (معین) ، سیاهدانه و شونیز، برنج . . . (ناظم الاطباء) ( Rheum ، گل گلاب) .

کرنج: اسم فارسی " شونیز" است و نیز به فارسی سیاه دانه . . . (مخزن الادویه) .

۳۰ - در مج ۱) و " کا" ، " اسهال کبدی" آمده است.

۳۱ - ریواس، ریباس، ریوند (معین و ناظم الاطباء) Rhubarbe



ریواس ، ریباس ، ریوند - Rhubarbe

۳۲ - در "کا"، "او را دردسر" و در "مر"، "و از شراب سده پدیدآید" آمده است.

۳۳ - آبی، به، بهی، سفرجل (عربی) Quince



به، سفرجل - Quince

۳۴ - کمون یک قسم معجونی که جزء اعظم آن زیره کرمانی پرورده است (ناظم الاطباء)، کمون، زیره Cumin plant، زیره انواع و اقسام دارد مانند: زیره کرمانی، زیره سیاه، زیره سفید و زیره سبز.



زیره - Cumin plant



۳۵ - سعد: (به ضم سین و سکون عین و دال) بیخ گیاهی خوش بوی که مشک زیر زمین گویند (ناظم الاطباء)

، گیاهی است از تیره جگنه‌ها که دراماکن مرطوب و گرم روید. قسمتی از ساقه‌های زیر زمینی آن غده‌یی شکل شده و محتوی مواد ذخیره‌یی و غذایی شیرین و مطبوع و چرب میگردد و به مصرف تغذیه میرسد، سعد خوراکی، بادام زمینی ۰۰۰ (معین) ، سعد کوفی ، مشک زمینی ، Galingale و (Sedge شلیمر و آریانپور) ۰



**مشک زمینی ، سعد کوفی - Galingale**

۳۶ - پوست ترنج ۰ Citron بالنک، اترج، بادرنگ، بالنک (هرمزنامه پور داود، معین، تحفه، شرح اسماءالعقار)

۳۷ - زرنباذ ( Broadleaved, Ginger شلیمر) ، زرنبا و زرنباذ و زرنباوه بیخ گیاهی معطر و خوشبوی که کژور و به تازی عروق الکافور گویند (ناظم الاطباء) ۰



**زرنباذ - Ginger**



۳۸ - جوزبوا ، گوزبویا ، جوزبویا (معین) ( Nutmeg شلیمر) .



**جوزبوا ، جوزبویا - Nutmeg**

۳۹ - روغنی که گل سرخ در آن پخته باشد (ناظم الاطباء) .

۴۰ - در اینجا مقصود اقدام طبی است.

۴۱ - " بذرالبنج " و " بزرالبنج " به هر دو وجه آمده است seeds - ( Henbane شلیمر) ، بزرالبنج (مخزن الادویه) ، بذرالبنج، بنگ دانه cyamus - ( Hyoc- گل گلاب) ، در طب دیروزی بذرالبنج برای بیهوشی مخلوط با شراب استعمال می گردید (تاریخ طب در ایران، جلد اول) .



**بزرالبنج - Henbane**



۴۲ - بیروج: مهرگیاه و مردم گیاه و بیروج الصنم (ناظم الاطباء) ، بیروج الصنم مهرگیا ( Mandrdgore, officinale شلیمر) . این گیاه به نامهای مهرگیا، مهرگیاه، مردم گیاه و نامهای دیگر آمده است. در باره خواص مهرگیاه در اغلب کتابهای داروئی و طبی قدیم مطلب بسیار آمده است که اگر مقرر شود در باره این گیاه شرحی نوشته شود، یک رساله مفصل خواهد شد (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تحفه حکیم مومن و مخزن الادویه) .

۴۳ - اوقیه: وزنه ای معادل هفت مثقال. وقیه: ماخوذ از تازی اوقیه ( ناظم الاطباء) ، اوقیه: مقیاسی است برای وزن و آن برابر یک دوازدهم رطل، ۷/۵ مثقال، ۴۰ درم خالص نوشته اند. جمع: اواقی (معین) ، اوقیه: اجزائی از رطل، یک دوازدهم رطل، وزنه ای معادل هفت مثقال، اواقی جمع وقیه هم می گویند (عمید) .

۴۴ - سداب: (بضم اول) بر وزن گلاب. گیاهی باشد دوائی مانند پونه خوردن آن دفع قوت باه و مباشرت مردان و اسقاط حمل زنان کند و به معنی قوت و قدرت و توانایی آمده است و آنرا به عربی " فیجن " بر وزن الکن خوانند (برهان قاطع) .

باید دانست سداب انواع و اقسام دارد. سداب کوهی حرمل اسپند (شلیمر) ، ایضا سداب کوهی (Rue Montanh گل گلاب)، سداب ، به فتح سین Herbe of grace Common Rue (واژه نامه گیاهی) . (رجوع شود به تحفه و مخزن و ناظم الاطباء) .



سُداب - Rue

## فهرست مطالب کتاب خفی علایی (قسمت سوم)

۵۷	..... باب هشتم / اندر خواب و بیداری
۵۷	..... توضیحات:
۵۹	..... باب نهم / در حرکت و سکون
۶۰	..... توضیحات:
۶۱	..... بابونه ، بابونج - Camomile
۶۲	..... شوید ، شبت - Dill
۶۲	..... زالزالک ، گوجه وحشی ، زعرور - Hawthorn
۶۴	..... باب دهم / در تدبیر استفراغ به داروی مسهل
۶۶	..... توضیحات:
۶۶	..... شعرای یمانی - Dog Star
۷۰	..... ریحان سبز ، جرجیر ، سپندان - Garden Cress
۷۴	..... باب یازدهم / در تدبیر استفراغ به داروی "قی" (Vomiting)
۷۴	..... و داروهای "قی" آنچه بی خطرست اینست:
۷۵	..... توضیحات:
۷۵	..... شیر خشت - Sesamum
۷۶	..... تکمید - Formentation
۷۷	..... بورات - Boracit
۷۸	..... جوزالقی - Nux Vomica
۷۹	..... باب دوازدهم / در تدبیر فصد و حجامت (۱)
۸۳	..... توضیحات:
۸۴	..... ذات الجنب ، پلورزی - Pleurisy
۸۸	..... مامیثا - Scabious
۸۹	..... بادکش ، حجامت فرنگی Cupping

## باب هشتم / اندر خواب و بیداری

بهترین وقتی خواب را آن وقت بود که طعام از فم معده فرو گذشته بود و در قعر معده افتاده و قوت هاضمه معده بر آن، تصرفی تمام کرده ، و به معده خالی، خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر گرداند. و خواب روز، " رطوبت " (۱) و " نزله " آرد، خصوصا در زمستان ، و رنگ روی را تپاه و تن را سست کند و کسلانی و سقوط شهوت آرد ، و زیان کارترین چیزی خداوند مزاج سرد را بسیار خفتن است ، و کسانی که به روز، بسیار خفتن عادت کرده باشند، بتدریج از آن عادت باز باید گشت، و خواب روز بجای خواب شب نه ایستد (۲) و روی را زرد کند.

و وقت خفتن نخست بر پهلوئی راست باید خفت یک زمان، پس بر پهلوئی چپ گردیدن ، و شکم را گرم باید داشت و چیزی گرم چون " سمور " (۳) یا مانند آن بر شکم باید پوشند ، و اگر بر شکم خسبد، صواب باشد تا حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند ، و به پشت باز خفتن سخت زیان دارد از بهر آنکه فضله های (۴) دماغی که منفذ (۵) از سوی پیش است چون بینی و کام، از سوی سر، میل کند به سینه و عصب ها فرود آید. " نزله " و " سل " ز " درد عصب ها " و " فالج " و " درد پشت " (۶) تولد کند، و آنچه در دماغ بماند " کابوس " (۷) و " صرع " و " سکت " تولد کند.

و بیخوابی و شب ناخفتن، گوهر (۸) دماغ را کم (۹) کند و طعام و شراب، ناگواریده و خام بماند، و قوت را ساقط کند ، و خواب بامداد زیان دارد، به حکم آنکه در شب غذا هضم یافته باشد و معده خالی مانده ، همچنان باشد که کسی بر گرسنگی بخسبد.

و آوازهای پیوسته و هموار که معتدل باشد، و آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک باشد (۱۰)، خواب آرد (۱۱) و ماندگی (۱۲) و رنج ببرد ، و مالیدن بسیار و شراب ممزوج خواب آرد.

و کسانی را که از بی خوابی رنج باشد، بگذارند (۱۳) که تکیه زنند و چشم فراز کنند و از اندک مایه غنودگی که باشد باز دارند، تا مانده (خسته) شود و پیش او جماعتی بنشینند و سمرها (سمر افسانه، حکایت) گویند و کتاب خوانند، تا ملول شود، پس ناگاه از پیش او برخیزند و چراغ بردارند، در حال بخسبد.

### توضیحات:

۱ - " مر " : بیماری های رطوبتی " ، مج (۱) و " کا " : بیماری های رطوبی " .

۲ - در " مر " ، " ننشیند " و در " کا " ، " بایستد " آمده است.

۳ - منظور پوشش با پوست سمور است.

۴ - فضله: ماخوذ از تازی پس مانده از هر چیزی و هر چیز زائد و شاخه هائی که میوه آنها را چیده باشند و بول و برز و غایط و سرگین ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ۰ در نسخه "مر"، "فضلات" آمده است.

۵ - منفذ: ماخوذ از تازی، جای در گذشتن و جای جاری شدن و راه و معبر و سوراخ و مخرج (ناظم الاطباء) ۰  
سوراخ، روزنه، راه نفوذ ۰ Pore Orifice

۶ - یا درد کمر و در اصطلاح طبی، Pain in the back . Lumbago (شلیمر) ۰

۷ - کابوس : حالتی که به شخص خوابیده دست دهد و او پندارد که شخص یا شیئی سنگین بر سینه او افتاده و او را میفشارد. در نتیجه نفس خوابیده تنگ شود و خواهد که حرکت کند و فریاد نماید اما نتواند ۰۰۰ (معین) Nightmare، (شلیمر) ۰ همان است که میان خواص و عوام به "بختک" مشهور می باشد.

۸ - گوهر دماغ: جوهر، اصل دماغ است. بمانند گوهر تن، و گوهر دل که به معنای حقیقت و میان قلب (با اقتباس از لغت نامه دهخدا) ۰

۹ - در "مر": "تباه" و در "کا": "کمتر" ۰

۱۰ - در سایر نسخه ها، "نباشد" آمده است.

۱۱ - آواز آسیا یا صدای آسیا و صدای آب و نقالی و قوالی در طب قدیم برای درمان بیماری های روانی معمول بوده ، از کسانی که در درمان بیماران این قبیل درمانها را بکار برده است "رازی" طبیب بزرگ ایرانی بود (رجوع شود به تاریخ طب در ایران، جلد دوم) ۰

۱۲ - خستگی، ناتوانی ۰ Lassitude Fatigue

۱۳ - در مج (۱) و "کا"، آمده است: "نگذارند" ۰

## باب نهم / در حرکت و سکون

بدانکه حرارت غریزی از سبب های اندرونی و بیرونی اثرها می پذیرد و اندک اندک به تحلیل، خرج میشود، حاجت است بدان که عوض آن باز آرند و آنرا مدتی (۱) دهند هم از گوهر آن ، و هر حرارتی که از اندرون یا بیرون به تن رسد به همه غریبست و از گوهر آن نیست ، و حرارتی که مدد آنرا شاید و از گوهر آن است (۲)، حرارتی است که از حرکت اندام ها خیزد از بهر آنکه مردم چون حرکت کنند، اندام های (۳) او گرم شود و حرارت غریزی (۴) برافروزد و مددی یابد هم از گوهر خویش و این حرکت را ریاضت (ورزش) گویند.

و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ صحت، ریاضت است از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله که هر روز در تن بماند آنرا به تحلیل دفع کند ، و بهترین وقتی ریاضت را آنوقت باشد که طعام هضم شده و طبع اجابت کرده و روده از فضله های طعام خالی گشته باشد.

و نخست که تدبیر ریاضت خواهد کرد، بفرماید تا وی را بمالند، مالیدنی نرم، و به تدریج سخت تر می مالند تا آخر سخت بمالند، پس به ریاضت مشغول گردد ، و چون از ریاضت فارغ شود دیگر باره ویرا بمالند، مالیدنی نرم، و در میان این مالیدن دوم، چندبار اندام های خویش بکشد (۵) و عصب ها دراز کند و نفس باز گیرد، چندانکه تواند، تا فضله ها که به ریاضت دفع نشده، بدین طریق دفع گردد.

و مدت ریاضت، چندان باید که رنگ روی افروخته گردد و حرکت به نشاط تواند کرد، و هرگه که ماندگی پدید خواهد آمدن و عرق آمدن گیرد از ریاضت باز ایستد ، و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد.

و انواع ماندگی ها (۶) که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوع است: "قروحی" (۷) و "تمددی" (۸) و "ورمی" (۹). گروهی گفته اند نوعی دیگر هست که آنرا "قشفی" (۱۰) گویند.

اما قروحی: ماندگی باشد که اگر دست فرو نهند یا حرکتی کنند، المی یابد، چنانکه از "قروح" یابند و سبب فضله ای باشد رقیق و بسیار حرارت قوی که اندام ها گرم کند و گوشت و پیه بگدازد و در فراخی (۱۱) پوست پراکنده کند ، و اگر این فضله بسیار تر باشد سرما اندر پشت می یابد ، و اگر سخت بسیار باشد "لرزه" و "تب" تولد کند.

علاج - در " آب زن" (۱۲) نشستن ، و مالیدن نرم و به روغن های گشاینده (Opener) چون روغن بابونه (۱۳) و روغن شیت (۱۴) و روغن خطمی (خطمی > Marsmallon شلیمر) ، و " گرمابه فاتر" (۱۵) ، و طعام لطیف باید چون فروج (۱۶) که به آب غوره (۱۷) و کشک جو (۱۸) پخته باشند و چون قلیه کدو و اسفاناخ و ماش مقشر (ماش پوست کنده) .

اما تمددی: چنان باشد که مردم پندارند که اندام های او کشیده است و امتلاء و حرارتی همی یابد اندر رگ ها و پندها و حرکت دشوار تواند کرد، و سبب آن فضله باشد که اندر عضله ها (۱۹).

علاج آن، گرمابه و " آب زن" و دیگر علاج ها که در قروچی یاد کرده آمد. و اگر این ماندگی نه از ریاضت باشد، از استفراغ چاره نبود.

و اما ورمی (۲۰): نوعی است که تن گرم باشد و رگ ها و عضله ها ممتلی (۲۱) بود، و اگر دست بر وی نهند المی یابند، چنانکه عضوی بر آماسیده (ورم کرده) باشد و سبب این همچون سبب تمددی بود.

و علاج آن، به سه چیز تمام شود: "امتلاء" (۲۲) را به استفراغ و کم خوردن زائل کنند، و "حرارت" به شربت های خنک تسکین دهند، و "امتلاء عضله ها" و "الم" به گرمابه و آب زن و آسایش و مالیدن به روغن ها علاج کنند.

و ماندگی قشفی (۲۳): چنان باشد که مردم پندارند که در اندام های او خشک است و سبب آن رنجی باشد که عرق بسیار کند، یا در هوای سخت گرم و سفر و رنج و روزه و کم خوردن اتفاق افتاده باشد.

علاج آن، آب زن و گرمابه، و به روغن مالیدن، و شربت ها، کشکاب (۲۴) و روغن بادام و شکر و لعاب اسبغول (۲۵) و طعام فروج در کشکاب پخته، و مانند آن. و هو اعلم و احکم.

## توضیحات:

۱ - در سایر نسخه ها، "مددی" آمده است.

۲ - در مج (۱) و "کا"، پس از "گوهر آن است" آمده است: "جز حرارتی نیست" .

۳ - اندام: بدن و تن و عضو آدمی و جسم و کالبد و قد و قامت . . .  
Member Body, Grgan .

۴ - در "مر"، پس از غریزی، "از آن حرارت" آمده است.

۵ - گشادن: گشودن و باز کردن و کشاندن (ناظم الاطباء)، بازکردن و گشودن (معین) . در اینجا مقصود، مالش، ماساژ مالیدن یا مشت و مال Friction Rubbing است.

۶ - تعب ها و ناتوانی ها و خستگی ها و رنج ها، مشقت ها، سختی ها. در حاشیه مج (۱)، "انواع ماندگی ها که از ریاضت پدید آید" آمده است.

۷ - ریشی، قرحه ای، زخم . Ulcer

۸ - کشیدگی و خمیازه (ناظم الاطباء) ، کشش و تمديد Tension - Elongation) آریانپور) ، کشیده شدن، دراز شدن، دراز کشیدن، تمدد اعصاب (معین) • تمددی منسوب به تمدد است.

۹ - بر اثر ورم و آماس (ورمی، آماسی) •

۱۰ - قشف [به فتح قاف و شین]: پلیدی و چرکینی پوست و کهنگی هیئت ••• (ناظم الاطباء) ، قشف، پلیدی پوست و کهنگی هیات (اقرب الموارد، منتهی الارب) ، بدی حال و تنگی زیست با آنکه به غسل آوردن و شستن تن و نفس خود را پاک و صاف کرده باشد (از اقرب الموارد، منتهی الارب) ••• (تمام از لغت نامه دهخدا) •

۱۱ - در سایر نسخه ها، " اندر نواحی " آمده است.

۱۲ - حمام دستی، وان، آبشنگ ••• (فرهنگ معین) ، ظرف بزرگ فلزی یا چوبی که در آن آب خالص و یا مخلوط با بعضی دواها ریزند و چون شخص در آن نشیند تا بالای ناف ویرا آب فرو گیرد و حوض کوچک (ناظم الاطباء) • در درمان های قدیم از آبن بسیار سخن رفته است.

۱۳ - بابونه: بابونج به فارسی بابونه گویند ••• (تحفه) ، بابونه: گیاه معطری که گل آنرا در طب استعمال میکنند ••• و یک قسم آن که بابونه یک چشم باشد به تازی اقحوان گویند (ناظم الاطباء) ، بابونه گاوی، بابونه زرد، بابونه بی بو، بابونه کوتول، بابونه دو رگ، بابونه زیبا، بابونه دشتی (گل گلاب) ، بابونه شیرازی Camomile و Chamomile ، بابونه گاوی Featherfew ( شلیم—ر) Matricaria ، (گل گلاب) بابونه بی بو: M. Inodore ، بابونه گاوی : M. Camomilla (گل گلاب) (برای اطلاع بیشتر به کتاب بسیار ارزنده " گیاه " تالیف مرحوم دکتر حسین گل گلاب مراجعه شود) •



بابونه ، بابونج - Camomile

۱۴ - شبت شوید شویت Anethum و (Dill شلیمر) و Anet و Dill Dill - seed - (واژه نامه گیاهی) .



**شوید ، شبت - Dill**

۱۵ - آب آرمیده و فرو نشسته از جوشش (ناظم الاطباء) ، آب ولرم یا نیم گرم در اصطلاح کنونی.

۱۶ - فروج، عربی چوزه ماکیان خواه نر باشد و یا ماده ، جمع: فراریج. چوزه: بچه ماکیان و جز آن ... (ناظم الاطباء) ، جوجه بروزن جوژه است که بچه ماکیان باشد (برهان قاطع) ، جوجه: بچه ماکیان، بچه مرغ ، بچه هر پرنده که تازه از تخم در آمده باشد ... جوژه و چوزه و چوزه و جوژه و جوجگ، جوجگان جمع (عمید) Chicken

۱۷ - در برخی از نسخه ها، پس از " غوره " ، کلمه " نلک " آمده است. نلک: زعرور و زالزالک و درخت زعرور (ناظم الاطباء) ، زعرور: گوچه وحشی، زالزالک (گل گلاب) ، زالزالک (Wild Plum آریانپور) Kind of Plum (حییم) .



**زالزالک ، گوچه وحشی ، زعرور - Hawthorn**

در حاشیه نسخه " کا " آمده: نلک بالکسر و با ضم هم گفته شده نام میوه و بعضی گفته اند مارکنار



(مارگیا، مارگیا، مارچوبه، مارشوبه، هلیون ۰۰۰ از تحفه و برهان و ناظم الاطباء و لغت نامه دهخدا) ، نلک: [به کسر و فتح نون] ۰۰۰ آلوچه کوهی، زعرور، آلوچه سگک (معین) ، نلک: زالزالک، کیالک، کوچ، ویش ولک، زعرورالادویه، زالزالک گل، ترشه ولیک، سرخ ولیک ، حفچه، الشوکه الحاده، ولیک، گوجه وحشی White Thorn Hawthorn Wild damson - (واژه نامه گیاهی) \*

۱۸ - کشک: (به فتح اول و سکون ثانی و کاف) دوغ خشک شده باشد و به ترکی قروت خوانند و بعضی گویند نان خورشی است که آنرا از ماست می پزند و بعضی گویند طعامی باشد معروف که آنرا از آرد گندم و آرد جو و شیر گوسفند درست می کنند و یک قسم از آنرا گوشت و گندم نیز داخل می سازند و مانند هریسه میخورند ۰۰۰ (برهان قاطع) ، کشک: دردی ماست یا دوغ که پس از جوشانیدن خشک کنند. قروت، پینو و پینوک و رخمین و ریخبین و کشخ و کنخ هم گفته شده (عمید) (Dried Whey ، حییم و آریانپور) \*

۱۹ - در " مر " ، " اعضاء " آمده است.

۲۰ - در بعضی نسخه ها، " ماندگی ورمی " آمده است.

۲۱ - ممتلی مملو، پر، لبریز • Replete Full

۲۲ - امتلاء: پری، سیری) Surfeit Fullness (آریانپور و حییم) \*

۲۳ - " قشف " را پیش از این توضیح داده ایم. در حاشیه نسخه چاپی " کا " آمده: "القشف محرکه شده الجلد و خشوته و رجل متقشف ای تارک للنظافه و الرفه" (از بحرالجواهر) که مفاد و ترجمه آن چنین است: قشف تحریک کننده و سختی (صلابت) پوست و در شتی (خشونت یا زبری یا ناهمواری) جلد است و مرد متقشف یا تارک (ترک کننده) نظافت (پاکی) و تن آسانی است. در بحرالجواهر " النظافه " آمده است که صحیح میباشد و نویسنده حاشیه " کا " ناصحیح کتابت کرده است.

رفه ۰۰۰ فراخ و آسان شدن زندگانی و رسیدن به نعمت و فراخی روزی (ناظم الاطباء) ، فراخ شدن زندگانی (از اقرب الموارد) (تمام از لغت نامه دهخدا): رفه و رفوه: تن آسانی من باب فتح الترفیه آسان گردانیدن کار (بحرالجمواهر) \*

۲۴ - کشکاب: بروزن مهتاب " آش جو " را گویند که به جهت بیمار پزند کشکا و به سکون واو بر وزن مهتاب و معنی آش جو را گویند. (برهان قاطع) ، کشکاب: آب جو و ماءالشعیر و کشک با آب سائیده که نان در آن ترید کرده خورند. (ناظم الاطباء) ، کشکاب (Ptisan, Barley - Water آریانپور و حییم) \*

۲۵ - اسبغول: اسفرزه و بزرقتونا.

## باب دهم / در تدبیر استفراغ به داروی مسهل

باید دانست که مردم تندرست و کودک را و پیر را و مردم خشک اندام و لاغر را و کسی را که گوشت عضله های شکم او اندک بود و کسی را که قوت ضعیف باشد و کسی که معده یا دل او ضعیف بود و کسی که عضله های زبان ضعیف بود، و این کسی باشد که در سخن به جای حرف "سین"، "تا" گوید، و کسی که خون در تن او بسیارتر از دیگر خلطها باشد، این چندین گروه را داروی مسهل نشاید خورد، خاصه در فصل گرما و فصل سرما. و در فصل گرما، پیش از بر آمدن شعری (۱) به بیست روز، و پس از بر آمدن، هیچکس را نه دارو شاید داد و نه مسهل و نه فصد و حجامت باید کرد، مگر ضرورتی بود سخت، فصد کنند، و شرطهای تسکین و احتیاط بجای آرند، و مباشرت (جماع) نیز نباید کرد، خاصه در ایام "باحور" (۲)، و اول "باحور" نوزدهم "تموز" (۳) باشد.

و کسی را که شادی بزرگ یا غمی بزرگ یا مهمی وانديشه بزرگ دارد، نشاید دارو خوردن، و بسیار خوردن داروی مسهل عادت ناپسندیده است، تن را ضعیف کند، و کسی که در دارو خوردن آزموده نباشد، طیب نشاید که او را داروی مسهل دهد، و صواب آن باشد که به غذای اندک و لطیف تدبیر او کند، و اگر چاره نبود، داروی لطیف دهد، و مردم خشک مزاج را دارویی نرم و لغزان (۴) بیشتر از آن اسهال کند که داروی تیز (۵). و داروخوار (آنکه دارو خورد) باید که نخست تن را مستعد (۶) دارو خوردن کند، تا مقصود حاصل شود، بی مضرت، و این، چنان باشد که چند روز چیزی که احشاء را ضعیف کند، بخورد (۷) و معده را مراعات کند و گذرهای دارو گشاده و طبع (۸) را نرم کند و خلط را پزاند (۹)، پس مسهل خورد و آن ساعت که مسهل خورد باید که طعام هضم شده باشد و هنوز شهوت طعام پدید نیامده بوبود، و دارو سخت شیرین نباید، تا معده آنرا به عوض غذا قبول نکند، و به هضم آن مشغول نشود (۱۰)، و نشود خفتن پس از آنکه دارو خورده باشد، اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید (دارو عمل کند) • بخشید، دارو کار بهتر کند، و دارو چون در کار آید اگر بخشید، باقی فعل دارو باطل گردد (دارو بی اثر شود)، و اگر دارو نرم و لطیف باشد و بیش از آنکه در کار آید بخشید، دارو کار نکند یا کمتر کند، و آب گرم خوردن پس از داروی مطبوع (۱۱) قوت دارو را ضعیف کند، و از پس حب های قوی اگر در کار آن تقصیری باشد، آب گرم و شور اولیتر آنرا تا مندفع (۱۲) شود زود، و اگر یک درم سنگ، مصطکی (۱۳) (Mastic) سوده با اندکی شکر بخود، دارو را یاری تمام بدهد و زود دفع کند، و تا دارو کار تمام نکند طعام و شراب نباید خوردن، و اگر معده صفرائی بود، صبر کردن احتمال نکند پیش از دارو، به زمانی اندک، چند لقمه نان اندر شراب ترید کرده بدهند، یا شربت کشکاب به آب انار.

و اگر کسی را به فصد و اسهال حاجت آید (۱۴) نگاه باید کرد و اگر اخلاط بلغمی است، نخست مسهل باید داد، و اگر کسی را دارو کار نکند و "تاسه" (۱۵) و "بی آرامی" و "تمدد" (کشیده شدن در اعضا) پدید آید، شیافی (۱۶) یا حقنه (۱۷) بکار باید داشت با قدری "جاوشیر" (۱۸) با شکر (۱۹) اندر آب گرم باید داد تا دارو دفع کند، و اگر رگ ها ممتلی گردد و چشم ها بیرون خیزد، رگ باید زدن و بسیار باشد که آبی و سیب، غثیانی (۲۰) که از دارو باشد زایل کند و دارو در کار آید، و اگر نیز این اعراض (۲۱) بد تولد نکند، چون اجابت نیفتد (۲۲)، فصد باید کرد، اگرچه پس از دو سه روز باشد، و هرگاه که دارو کار نکند و تن از آن ماده که مقصود (۲۳) باشد پاک نشود، گرمابه بکار باید داشت، چند روز، تا ماده که بجانب روده ها میل نکردست و بجانب پوست میل داشته

به عرق دفع شود، و نباید آزمود، اگر از گرمابه لذت می یابد، نشان آن باشد که ماده دفع میشود، و اگر لذت نیابد و تا سه دروی می یابد، نشان آن باشد که زیان دارد، در حال از گرمابه بیرون آید و به شربت و به غذای موافق (۲۴) تدبیر کند، و چون از دارو فارغ شود، از همه چیزها که احوال مردم بگرداند، چون شادی بزرگ و غم بزرگ و چون جماع بسیار و خشم عظیم و مانند آن خویشتن دور باید داشت، و طعام اندک و لطیف باید خورد، و پیش از طعام، مرطوب و میرود را حب الرشاد (۲۵) باید خورد (۲۶) اندر جلاب (گلاب) Rose Water و محرور را اسبغول به روغن گل (۲۷) چرب کنند (۲۸) و کسی که سخت میرود باشد حب الرشاد به روغن زیت چرب کنند، و شراب خوردن پس از دارو هم (۲۹) باشد که تب آرد و اضطرابی پدید کند، و اگر دارو مسهل به اسهال فزون از اندازه کار کند، شیر تازه دهند، تا تاثیر قوت دارو از امعاء باز دارد، و اگر تخم لسان الحمل (۳۰) در شیر جوشانند و بدهند، در حال باز دارد، و اگر تب آمده باشد اسبغول و گل ارمنی (Armeni an bole > شلیمر) و صمغ عربی (Gum arabic) به روغن گل چرب کنند و با شراب آبی (Quince) یا شراب موردانه (۳۱) بدهند و تریاق فاروق (۳۲) و شربت فلونیا (۳۳) دو دانگ دهند و فلونیا اسهال باز دارد.

و هرگاه که اسهال چندان شود که "فواق" سسکه (Hiccup) پدید آید، اسبغول چرب کرده به روغن گل به آب سرد بدهند، و اطراف ببندند و عطسه > Sternutqtion To Sneeze, Sneeze (آریانپور، حییم) آرند، و فلونیا دهند، و اهل تنعم و ملوک را و کسانی که دارو دشوار خورند، تدبیرها لطیف باید ساخت.

اما خداوند معده ضعیف و گرم که به استفراغ حاجت آید، بگیرند: سقمونیا (Scamony) یک شربت (۳۴)، و اندر جلاب خام حل کنند و آبی یا سیب ترش و شیرین پاره پاره (۳۵) کنند و در جلاب نهند یک شب و بامداد آن آبی برچینند و بدهند (۳۶) و آن جلاب بگذارند مضرت "سقمونیا" نباشد و مزه دارو ندهند، اما اگر مقدار "سقمونیا" زیادت از یک شربت کند، تا آنچه آبی بستاند یک شربت بماند، صواب بود، و اگر استفراغ صفرا و رطوبت حاجت افتد ترید (۳۷) سپید تراشیده و نیم کوفته بگیرند یک درم سنگ یا بیشتر به حسب طبع و قوت دارو خوار و اندر صد درم سنگ آب بجوشانند تا به نیمه باز آید و بیالایند (۳۸) و مقدار حاجت سقمونیا درین آب حل کند و مقداری شکر سوده در وی افکنند، پس آبی یا سیب پاره کرده آنگه در وی افکنند و یک شب بگذارند و بامداد آن آبی یا سیب بدهند، مقصود حاصل گردد.

مطبوحی که خداوند "نزله" (۳۹) را سوده کند، بگیرند: "بنفشه" (۴۰) خشک پنج درم، اصل "سوسن" (۴۱) مقشر نیم کوفته ده درم، اندر نیمن آب بجوشانند تا به نیمه باز آید) نصف شود( و بیست درم "شیرخشت" > Purgative Manna آریانپور) با "ترنگبین" (۴۲) در وی حل کنند و بیالایند (۴۳) این یک شربت باشد.

صفت حبی لطیف، بگیرند: "بنفشه" خشک دو درم (۴۴)، رب سوس یک درم سنگ خیار شنبه (۴۵) چندانک هر دو بدان بسرشد و حب کنند (۴۶).

## توضیحات:

۱ - در "مر" و "کا"، "شعرای یمانی" آمده است. شعرا و شعرای شامی و شعرای یمانی، به ترتیب (Siriws , procynon , Dog Star آریانپور) •



شَعْرَى ، شعرای یمانی - Dog Star

در حاشیه "کا" آمده است: "شعرای یمانی ستاره ایست روشن که به طرف جنوب تابد چون یمن به طرف جنوب واقع است، لَهذا به یمن نسبت کردند" •

۲ - باحور: با حای حطی بروزن کافور، بخاریرا گویند که در هوای گرم از زمین برخیزد و در عربی به معنی بسیاری و سخت و شدت گرما باشد. با حورا: با زیادتی الف لفظی است یونانی به معنی روزگار آزموده وایام آن هفت روز است و بعضی گویند هشت روز. ابتدای آن از نوزدهم تموز [تموز ۳۱ روز جولای اروپائیان] باشد و در آن ایام آغاز شکستن گرما بود. و بعضی گویند معنی این لفظ شدت و زیادتی گرما باشد. و بعضی گویند این لفظ ماخوذ است از بحران به معنی حکم، یعنی از این روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان ۰۰۰ (برهان قاطع) • باحور: بخاری که در هوای گرم از زمین برخیزد. باحورا: گرمای سخت تموز. باحورا: ایام آغاز شکستن گرما که شروع آن از نوزدهم تموز "ماه اول تابستان و ماه دهم از شامیان که آفتاب در برج سرطان (تیرماه) بود و گرمای سخت و تابستان" است تا هفت و یا هشت روز و روز اول آن دلیل تشریح اول [۳۱ روز اکتبر اروپائیان]

و روز دویم دلیل تشرین دویم [تشرین ۳۰ روز نوامبر اروپائیان] تا به آخر هر چه در آن روزها واقع شود از گرما و سرما و باران و میخ در آن ماه ها نیز چنان خواهد بود و بعضی گفته اند روز اول دلیل ماهی خواهد بود که آفتاب در برج اسد [امرداد ماه] باشد و روز دویم دلیل بر ماهی که آفتاب در سنبد [شهریور ماه] بود تا به حوت [اسفند ماه] که هشتم است.

باحوری: یوم باحوری، روزی که بیمار را تغییری پدید آید (ناظم الاطباء) ، باحور باحوراء: سختی گرما در تابستان، گرمای سخت تموز (عمید) \*

باحور: بخاری را گویند که در هوای گرم از زمین برخیزد. بسیاری و سختی گرما. ایام باحورا: روزهای گرم هفت روزند که اولشان نوزدهم تموز است. باحورا: شدت حرارت در تموز است. باحوری: منسوب به باحور و باحورا، شدت گرمای تموز روز بسیار گرم، یوم باحوری: روز بحران و مراد از آن بیست و چهار ساعت باشد (معین) \*

۳ - در "مر" ، "نوزدهم روز" آمده است. تموز ماه هفتم امروزی بعضی از کشورهای عربی که ۳۱ روز است می باشد (جولای اروپائیان) \* برای اطلاع خوانندگان نام های عربی که از ماه های رومی گرفته شده بدین شکل می باشد که در نصاب الصبیان آمده است:

دوتشرین و دو کانون و پس آنکه      شباط و آذار و نیسان ایار است  
حزیران و تموز و آب و ایلول      نگه دارش که از من یادگار است

به همین نحو ماه های عربی که با ماه های اروپائی تطبیق گردیده بدین نحو است: کانون دوم (۳۱ January روز) ، شباط (۲۸ February) یا ۲۹ روز که دو ماه آخر زمستان می باشند ، آذار March (۳۱ روز) ، نیسان (۳۰ April روز) ، ایار (۳۱ May روز) \* (که سه ماه بهار می باشند) حریران June (۳۰ روز) تموز (۳۱ July روز) ، آب August (که سه ماه تابستان می باشند) ، ایلول (۳۰ September روز) تشرین اول (۳۱ October روز) ، تشرین ثانی (۳۰ November روز) ، (که سه ماه پاییز می باشند) ، کانون اول (۳۱ December روز که ماه اول زمستان است) \*

۴ - سایر نسخه ها: "لغزنده" \*

۵ - این کلمه در نسخه اساس خوانده نشد. در "مر" و "کا" : "تیز" و در مج (۱): "تر" آمده است، از اصطلاح قیاسی بعمل آمد.

۶ - در "کا" ، "برآزده" آمده است. برازد بروزن طرازد یعنی زبید ۰۰۰ (برهان قاطع) \*

۷ - در "کا" و مج (۱)، "نخورد" آمده است.

۸ - دو نسخه "مر" و "مج" (۱)، جمله "طبع را به منضجات و ملینات" را اضافه دارد. منضج Maturative و ملین Laxative و Emolliant

۹ - به پختگی رساند. نضج، پختگی، رسیدگی Maturity است. پخته شدن ماده و جراحی (ناظم الاطباء) \*

۱۰ - در "مر"، "شود" آمده است.

۱۱ - مطبوخ: ماخوذ از تازی - جوشانده شده و طبخ شده و دم کرده شده و دوی جوشانده (ناظم الاطباء) Decoction \*

۱۲ - در "مر"، "دفع" و در "مج" (۱)، "بدفع اخلاط مشغول گرداند" آمده است.

۱۳ - مصطکی: معرب از مسطبخی و به عربی "علک الروم" نامند. صغ درختی است ریزه تر از کندر، و سفید او را رومی، و سیاه او را نبطی گویند ۰۰۰ (تحفه) ، مصطکی: ماخوذ از تازی یک نوع سم سقزی خوش بو و شبیه به کندر که آنرا اراه و پلاجور و رماس و رماست و کپه تیز گویند ۰۰۰ (ناظم الاطباء) \*

۱۴ - در "مر" پس از کلمه "حاجه" جمله "افتد نخست مسهل باید داد" و در "کا": "نخست نگاه باید اگر اخلاط گرم است نخست فصد کنند" و در حاشیه "مر"، "نظر باید کرد اگر اخلاط بلغمیست" آمده است.

در "مج" (۱)، پس از "حاجت آید"، آمده است: "و اخلاط بر نسبت طبیعی باشد چنانکه خون بیشتر از بلغم و بلغم بیشتر از صفرا و صفرا بیشتر از سودا و این را نسبت طبیعی گویند. چون اخلاط بدین ترتیب باشد به فصد و اسهال حاجت آید. طریقه علاج که ابتدا به فصد باید کرد" که معلوم می شود مطلب یا اضافی نویسنده یا از روی نسخه در دست تهیه کننده نوشته شده است. بعلاوه در حاشیه این قسمت اشعاری در باب گفته بوعلی در درمان بیماریها آمده است که احتیاج به نگاشتن آنها نیست و ظاهرا از سلیقه کاتب یا دستور دهنده می باشد.

۱۵ - تاسه: بر وزن کاسه به معنی اندوه و ملالت باشد و به معنی اضطراب و بیقراری هم هست ۰۰۰ (برهان قاطع) ، تاسه: تاسا تاس، تاسیدن، انتظار آمیخته با بیقراری، اندوه، ملالت: "علامت وی آن است که تاسه و غمی اندر آن کس پدید آید" (ذخیره خوارزمشاهی) ، اضطراب، بی قراری ، تلواسه (معین) \*

۱۶ - شیاف: ماخوذ از تازی - شاف و هر داروی جامد مخروطی شکل که در مقعد یا مهبل داخل کنند و داروی چشم [پماد یا مرهم چشم] (ناظم الاطباء) ، شیاف Suppository و فرزجه [شیاف از مجرای آلت زنانه به داخل مهبل] \* Suppository For The Vulva

۱۷ - حقنه: وارد ساختن دارویی توسط اسباب به مقعد و روده ها جهت روان ساختن و تلیین و اجابت مزاج که

همان "اماله" است. حقنه: داروئی که برای اماله کنند کسی را جمع حقن. اماله و داخل کردن در روده مستقیم دوائی مایعی را باعانت آلت مخصوص به اینکار (ناظم الاطباء) حقنه و اماله در حقیقت یک نوع وارد کردن دارو از راه مقعد به روده هاست. منتهی اماله بیشتر مایع است و حقنه شدیدتر چنانکه در متن کتاب آمده است. حقنه را دستور هم گویند. شلیمر در لغت نامه خود حقنه و دستور اماله را یکی آورده است. \* Clyster اکنون اصطلاح اماله در طب بیشتر معمول است که تنقیه گفته می شود. واژه های Clyster و Enema و Injection در زبان انگلیسی برای اماله و حقنه آمده است.

۱۸ - جاوشیر: معرب گاوشیر (معین) ، جاوشیر: صمغیست بدبو و ظاهرش سرخ تیره و باطن او سفید ... (تحفه) ، جاوشیر: گیاهی از طایفه چتری که صمغ سقزی آن مشابه انغوزه است (ناظم الاطباء) ، جاوشیر: هو صمغ شجره ورقها " کورق التین ... ترجمه آن: "صمغ درختی است که برگ آن بمانند برگ انجیر ... (بحرالجمهر) ، جاشیر Oponax ، جاشیر ترشی (O. Chironium گل گلاب) ، جاوشیر (Oponax شلیمر) ، در تحفه حکیم مومن درباره جاوشیر مخصوصا در مورد خواص آن بسیار مفصل آمده است (طالبان به کتاب مزبور مراجعه فرمایند) \*

۱۹ - در سایر نسخه ها، " دو مثقال مصطکی " آمده است.

۲۰ - غثیان: ماخوذ از تازی شوریدگی دل و تقاضای طبیعت بر " قی " کردن (ناظم الاطباء) Nausea

۲۱ - اعراض: ماخوذ از تازی رنج و بیماری و حادثه و سانحه و حادثه ناگهانی جمع عرض. اعراض کردن: بیمار شدن و رنج بردن از عروض حادثه ناگهانی (ناظم الاطباء) Accidents ، (حییم) ، مرض عرضی Disease - (Symptomatic شلیمر) \* در اصطلاح طبی مجموعه عوارض ناشی از بیماری است که در زبان فرانسوی و انگلیسی [ Complications ترکیبات ] گویند و در عرف بیشتر باقیمانده و آثار بیماری ها یا عود علایم مرضی است. خلاصه آنکه علامات و عوارض ناشی از بیماری ها " اعراض " است.

۲۲ - مقصود آن است که شکم کار نکرده است.

۲۳ - این کلمه در نسخه اساس کار خوانده نشد، از سایر نسخه ها استفاده شد.

۲۴ - در " مر " : "لطیف" \*

۲۵ - حب الرشاد: سپندان (ناظم الاطباء) \* در سایر نسخه ها " حب الرشاد" آمده است.

۲۶ - در نسخه مج ۱) ، پس از " باید خورد" آمده: " و محروم و صفروی را اسبغول و برزقطونا و معتدل المزاج ... و در " کا" ، پس از " باید خورد" آمده است: " و پیش از طعام مبرود و مرطوب را تخم ترب و تیزک [ تره تیزک

جرجیر [Garden Cress] که آنرا سپندان گویند و حب الرشاد باید خوردن اندر جلاب و محرور و صفاوی را اسبغول و معتدل المزاج را تخم شاهسفرهم [ شاه سپرم. شاه اسپرغهم. ریحان سبز (معین) Sweet Basil (شلیمر)



ریحان سبز ، جرجیر ، سپندان - Garden Cress

۲۷ - در "مر" ، " روغن گاو" آمده است.

۲۸ - جرب در "مر" و "کا" ، پس از " چرب کند" ، " پس اندر جلاب کند و کسی که سخت محرور نباشد و مبرود باشد حب الرشاد به روغن زیت چرب کند" آمده است.

۲۹ - در سایر نسخه ها، " و بیم باشد" آمده است.

۳۰ - لسان الحمل: به فارسی بارتنگ + + + (تحفه) \* لسان الحمل: به فارسی چرغون، بارتنگ، (ناظم الاطباء) بارهنگ Plantain - (- Greaterplantain,Waybreol, آریانپور) \*

۳۱ - شرابی که با دانه مورد سازند. مورد Myrtle \* در "مر" و "مج (۱)، " مورد دانه" و در "کا" ، " مورد" آمده است.



۳۲ - در سایر نسخه ها، فاروق" • تریاق پادزهر پازهر فادزهر (Theriac, Electuary شلیمر) • جمع آن تریاقات Antidotes که در قدیم بیشتر بر ضد سم (Poison) و زهر (Venom) استعمال می شده است. اما تریاق، یا بهتر بیان شود تریاق ها انواع و اقسام داشته و هر کدام با موادی ساخته می شدند و استعمال می گردیدند. " تریاق فاروق یا تریاک کبیر یا تریاق اکبر یا تریاق هادی که " اندروماخس" ( به فرانسوی) Theriac d' Andromaque تالیف نموده بزرگترین تریاقات بوده" (تحفه) • پزشکان سلف در تالیفات خود انواع و اقسام تریاقها را آورده اند، که شرح آن خارج از این مقوله است. توضیحا اضافه می شود که دو کلمه سم و زهر که اولی بیشتر نباتی و دومی بیشتر حیوانی است اغلب در کتاب ها در ردیف یکدیگر قرار می گرفتند.

۳۳ - فلونیا: اسم معجون مرکبی است منسوب بافلن طیب، افلونیا نیز نامند و در قرابادین ذکر یافت (مخزن الادویه) ، فلونیا: معجونی است که از تخم شاهدانه و شیرابه خشخاش می ساختند و بعنوان مسکر بکار می رفته است. فلونی: نوعی معجون مسکن و مخدر منسوب به فیلون تارسی (Philon de Tarse) پزشکی از معاصرین اغسطس (اگوست) امپراطور روم که جهت تسکین درد دندان و دل درد بکار میرفته است، فلونیاالرومیه (معین) ، فلونیا: (Philonium Romanum شلیمر) ، فلونیا همان افلونیاست (بحرالخواهر و مخزن الادوی) •

۳۴ - مقصود یک میزان خوراکی. یا در اصطلاح طبی " Portion" و در زبان فرانسوی " Dose" می باشد.

۳۵ - در " مر" و " کا" ، " و سرکه و بیازند" آمده است.

۳۶ - در مج ۱) و " کا" ، " به سر خلال بدهند" و در " مر" ، " به سر خلال برچند" آمده است.

۳۷ - تربد [به ضم تاء و باء]: ریشه مسهلی که از هند آورند ••• (ناظم الاطباء) Turpeth (آریانپور) Turbith (شلیمر) •

۳۸ - در " کا" ، " بیالیند" آمده است. پالائیدن، پالوده شدن، صافی شدن، بیختن، تراویدن، ترابیدن ••• (معین) • در کتاب به معنای آمیختن و آغشته کردن آمده است.

۳۹ - در سایر نسخه ها: "صفت مطبوخی که خداوند نزله را سود دهد" • منظور از " صفت" خاصیت دارو است (Quality) در نسخه اساس کار بجای " نزله" ، " تولد" آمده است که کاتب را در نگارش سهوالقلمی دست داده است.

۴۰ - بنفشه • Viopet سوسن (Lily, Lilium گل گلاب، آریانپور) ، سوسن: بروزن سوزن گلیست معروف و آن چهار قسم می باشد یکی سفید که آنرا سوسن آزاد میگویند ••• و دیگری سوزن ازرق و دیگری زرد و آنرا سوسن ختائی مینامند چهارم الوان میشود ••• (برهان قاطع) •

در باره سوسن اسامی زیادی در کتب و فرهنگ های گیاهی آمده است مانند پیلگوش و فیلگوش، و بیلغوش و زنبق ریش و امثال آنها. و درباب رنگ های آن علاوه بر چهار نوع مذکور در بالا سوزن احمر و سوسن بری و سوسن چینی و سوسن سرخ و امثال آنها آمده است (به گیا و واژه نامه گیاهی مراجعه شود) (Lily of The Valley آریانپور) \*

۴۱ - بنفشه • Viopet سوسن (Lily, Lilium گل گلاب، آریانپور) ، سوسن: بر وزن سوزن گلیست معروف و آن چهار قسم می باشد یکی سفید که آنرا سوسن آزاد میگویند ۰۰۰ و دیگری سوزن ازرق و دیگری زرد و آنرا سوسن ختائی مینامند چهارم الوان میشود ۰۰۰ (برهان قاطع) \*

در باره سوسن اسامی زیادی در کتب و فرهنگ های گیاهی آمده است مانند پیلگوش و فیلگوش، و بیلغوش و زنبق ریش و امثال آنها. و درباب رنگهای آن علاوه بر چهار نوع مذکور در بالا سوزن احمر و سوسن بری و سوسن چینی و سوسن سرخ و امثال آن ها آمده است (به گیا و واژه نامه گیاهی مراجعه شود) (Lily of The Valley آریانپور) \*



**سوسن - Lilium**

۴۲ - ترنگبین (Manna of Heydsarum آریانپور) • در باره شیرخشت و بیدخشت و ترنجبین و گزهای مختلف در اغلب کتب دارویی قدما آنقدر شرح و بسط داده شده که یک رساله مستقل می شود. خوانندگان کتاب می توانند به کتابهای "تحفه حکیم مومن" و "مخزن الادویه" و "فرهنگ نفیسی" و سایر فرهنگها مراجعه کنند.

۴۳ - پالاییدن: پالوده شدن، صافی شدن ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) در مج (۱) و "کا"، "بیالایند" آمده است.

۴۴ - در "کا"، "ده مثقال" و در "مر"، "دو درم سنگ" آمده است.

۴۵ - در "کا"، "عسل فلوس خیار شنبر" و در مج (۱)، "عسل خیار شنبر" آمده است که مقصود شیره فلوس است.

۴۶ - در مج (۱): "و حل کنند" \*

در خاتمه این حواشی اضافه می گردد که: در حاشیه صفحه اول باب دهم در نسخه اساس کار بیست و چهار و نیم سطری مطلب در باره عضلات و اضلاع (به مناسبت مردم خشک اندام و لاغر و کسی را که گوشت عضلات شکم او اندک باشد +۰۰۰) آمده است که از آوردن آنها صرفنظر شد. ایضا در اواخر همین باب در نسخه مجلس (۱) - در حاشیه - پانزده بیت شعر از قول بوعلی سینا در باره خواص داروها آمده است.

## باب یازدهم / در تدبیر استفراغ به داروی "قی" (Vomiting)

کسانی را که سینه تنگ (۱) باشد و از گوشت برهنه (۲) و گردن دراز و حنجره ظاهر و بیرون آمده و کسانی که اندر سینه بیماری بود، "قی" نشاید کردن، و کسانی که دماغ و اعضاء ضعیف باشند و کسانی که سخت فربه باشند، داروی مسهل اولیتر از "قی" باشد.

اما منفعت "قی" آنست که بیماری ها و دردها که فرود سوی (۳) ناف است، سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد، چون "گل خوردن" (۴) و مانند آن زایل کند و آرزوی طعام پدید آرد، و خداوند "یرقان" (Jaundice, Icterus) و "رعشه" و "فالج" و "نقرس" و "مالیخولیا" و "قوبا" (۵) را سود دارد، و خداوند "جذام" (Leprosy) و کسانی که بد رنگ (۶) باشند سود دارد (۷).

اما مضرت "قی" آنست که معده را زبون کند، تا اخلاط روی بدو آورد و بیماری ها (۸) و چشم و سینه را زیان دارد. پس اگر "قی" به اندازه و به وقت حاجت کنند گرانی چشم و گوش و سر زایل کند.

و از بهر "قی" کردن چند گونه طعام و شراب خورده آید، یک زمان صبر باید کرد تا اخلاط که مقصودست با طعام بیامیزد، و کسانی که ایشان را "قی" دشوار افتد، سه روز پیش از "قی" هر روز یک وقیه روغن شیرپخت (۹) با یک وقیه شراب صرف بیامیزد و بخورد، و هر روز در گرمابه رود روغن بمالد و شورباهای چرب خورد و طعام های گوناگون. و اگر هوا سرد بود خانه گرم کند یا در گرمابه "قی" کند، و در وقت قی کردن، "رواده" (۱۰) بر پشت چشم نهد و ببندد و راست بنشیند، و چون فارغ شود چشم و روی به آب سرد بشوید و دهان به آب گرم و چند بار غرغره کند، بسکنگبین یا آبکامه.

و بهترین روزگاری (۱۱) قی کردن را تابستان باشد، و مرطوب، "قی" پس از ریاضت کند و پیش از طعام، و محروم، پس از طعام و شراب (۱۲) کند، و کسی که خواهد که معده او زبون نشود، پس از آنکه دهان بسته (۱۳) باشد و غرغره کرده مقدار یک مثقال مصطکی سوده باید که با شکر (۱۴) یا به آب سیب بخورد، تا ماده هائی که روی به معده آرد باز دارد، و با قی، فضله که باشد به جانب امعاء دفع کند، و گلشکر (۱۵) و اطریفل (۱۶) کوچک نیز سود دارد، و اگر از دارو و "قی" سوزشی در معده تولد کند، شوربای چرب آنرا زائل کند، خاصه شوربای مرغ فربه، و اگر "فواق" پدید آید جرعه آب گرم میخورد و عطسه آرد، و اگر در سینه و پهلوها دردی و تمددی پدید آید، به روغن بنفشه یا بابونه بمالند و به آب گرم تکمید (۱۷) کنند، و تکمید چنان باشد که مثانه گاو یا مانند آن چیزی پاک کرده و شسته، پر آب گرم و شراب گرم کنند و بدان موضع می نهند.

### و داروهای "قی" آنچه بی خطرست اینست:

صفتش، بگیرند: تخم ترب دو (۱۸) درم، و تخم شبت یک دم، بوره نان (۱۹) چهار دانگ، همه را بکوبند و به عسل بسرشند، پیش از طعام بخورند، این یک شراب شربت باشد، و ترب پاره پاره کنند (۲۰) و اندر غضاره ای (۲۱) نهند توتو (۲۲) و بر هر توتی اندکی نمک پراکنند، پس مقداری سکنگبین عسلی بر سر آن کنند و

یک شب بنهند، دیگر روز، پیش از طعام، آن ترب و آن سکنجبین بخورند و پس طعام بخورند و تدبیر "قی" کنند) (۲۳) و پیاز تر، دو یا سه در میان طعام بخورند با ماهی، "قی" آرد، و فقاع (آبجو Beer) گرم با آب شبت و ماءالعسل (سرکنجبین) بخورند "قی" آرد. و هو اعلم و احکم.

### توضیحات:

- ۱ - مقصود آن است که عضله "سینه ای" Pectoral ضعیف و کم گوشت باشد.
- ۲ - مقصود آن است که عضله "سینه ای" Pectoral ضعیف و کم گوشت باشد.
- ۳ - در "مر"، "سوی" و در مج (۱)، "فروسو" و در "کا" "فروسوی" آمده است. فرسو: جهت پائین، جهت سفلی در برابر برسو (معین) .
- ۴ - مقصود "گل خواری" است eating - Geophagisme Earth که بیشتر در زنان در حین بارداری دیده می شود، و یک نوع "ویار" است.
- ۵ - قوباء: نوعی خشکریشه که در پوست آدمی پدید آید (ناظم الاطباء) (Exantheme شلیمر) . جمع آن قوایی است.
- ۶ - مج (۱): "بد رنگ و روی" و در "کا": "رنگ روی زرد" .
- ۷ - در "مر" و مج (۱): "وکسانی که داروی مسهل خورند قی و غثیان آرد. اگر بیش از دارو به سه روز قی کنند چون دارو خورد، قی و غثیان نباشد" و در "کا": "وکسانی را که داروی مسهل قی و غثیان آرد اگر بیشتر از آن که دارو خواهند خورد قی کنند چو دارو خورند قی و غثیان نباشد" که این مطلب در نسخه اساس کار بعدا ذکر شده است.
- ۸ - دو نسخه "مر" و مج (۱)، کلمه "دندان ها" را اضافه دارد.
- ۹ - شیر پخت: روغن کنجد (ناظم الاطباء) (Sesamum - Oil شلیمر) . در مج (۱)، "روغن شیر خشت" .



شیر خشت - Sesamum

۱۰ - در سایر نسخه ها، "رفاده" آمده است. رفاده پارچه ایست که با آن زخم و جراحت را ببندند • Band

۱۱ - در "مر"، "وقت قی کردن" و "در میج (۱)"، "اوقات قی کردن" آمده است.

۱۲ - میج (۱)، پس از شراب، جمله "یا اندکی شکر با آب سیب بخورد" را اضافه دارد. این اضافه بعدا در متن اصلی آمده است.

۱۳ - در "مر" و "کا" "شسته" آمده است.

۱۴ - نسخه "کا"، پس از "شکر"، "یا بی شکر" را اضافه دارد.

۱۵ - گلشکر و گلشکری، گلقلند (ناظم الاطباء)، گلشکر از شکر و برگ گل سرخ، گل انگبین ۰۰۰ (معین)، گلشکر: معجونی از برگ گل و گلاب و شکر درست می کنند و آنرا گلقلند هم میگویند (عمید)، مرپای گل: گل باشکر، داروی نیک، گلشکر، گل پرورد در شکر (ترجمه مقدمه الادب زمخشری، دانشگاه تهران شماره ۸۴۸ صفحه ۳۲۸)، (Rose Preserve, Conserve of Roses آریانپور) •

سعدی گوید:

گر گلشکر خوری به تکلف زیان کند / ورنان خشک دیر خوری گلشکر بود

۱۶ - اطریفل: معجونی که جزء اعظم آن هلیله (Mirobolans) است. اطریفل: (Electuary of Myrobolan شلیمر) • ایضا به "بحرالجمهر" مراجعه شود.

۱۷ - تکمید: گرم کردن عضوی را به بستن کماد (درد شکم و پارچه گرم کرده که بر عضو دردناک نهند) و جز آن بر وی (ناظم الاطباء)، کماد (Dry Fomentation شلیمر) • ایضا تکمید عبارت بود از گرم نگاه داشتن عضو توسط کیسه ای که در آن خاکستر و یا نمک گرم ریخته باشند و بر روی عضو گذارند.



تکمید - Fomentation

۱۸ - در "مر": "ده درم سنگ" •

۱۹ - بوره: معرب بورق، فرانسوی شده (Borax معین) • و در کتاب منظور بوره نان یا بورق الخبز است.

بوره: بر وزن "شوره" چیزی است مانند نمک و آنرا زرگران بکار برند و شکر سفید را نیز گفته اند و معرب آن بورق است و به عربی نظرون خوانند. گویند اگر قدری از بوره بسایند با صدف و در بینی زن بدمند، اگر آن زن عطسه کند دوشیزه بود و اگر نکند دوشیزه نباشد و بوره ارمنی همان است (برهان قاطع) .

بوره: ملحی است که از آب بعضی دریاچه های آسیا و چین و تبت و هندوستان اخذ میکنند و تنگار و ملح ایرانی نیز نامیده میشود (ناظم الاطباء) ، بوره، بورق: ترکیب های مختلفی است که گاهی کربنات و گاهی برات است. بورق الارمنی بوره ای ارمنی یا بوره ی زراوندی باناخالصی هائی از قبیل اکسید آهن، بورق المصفی (بوره ی پاکیزه) نسبه خالص، بورق الخبز، بوره ی نان با بعضی ناخالصی ها، بورق الصناعه (بوره زرگران) . این سنگ جزو برات هاست و ممکن است ترکیب زیر باشد: Boracit, Ulexit تمام از ترجمه سرالاسرار رازی) .



**بورات - Boracit**

۲۰ - در "کا" ، پس از "پاره کنند" ، "همچون درم درم" آمده است.

۲۱ - غضاره: چیزهائی که از گل پخته باشد. ظروف سفالی (ترجمه سرالاسرار رازی) .

۲۲ - در سایر نسخه ها، "توبرتو" آمده است.

۲۳ - توضیح آنکه در نسخه "کا" پس از "قی کنند" ، آمده است: "و پاره پیاز نرگس اندر میانه طعام بخورد و یا ماهی شور بخورد، قی آورده و فقاع گرم به آب "شبت" و یا "ماءالعسل" بخورد، قی آورد. و جوزالقی و "رقع یمانی" بخورد که بی خطر باشد" .

- پیاز نرگس بوته نرگس، عنصل، بصل النرجس (معین) پیاز عنصل Sea Onion - (شلیمر)
- جوزالقی (Nux Vomica حییم)

رقع یمانی گویند درختی است بقدر درخت گردکان و برگش مثل برگ درخت چنار و ثمرش شبیه به انجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند دانه انجیر و با شیرینی و ماکول است و او را در مصر انجیر فرنگی گویند و او را در حاشیه "کا": رقع یمانی میوه ایست مثل انجیر اکثرا در یمن پیدا میشود از مخزن"



پیاز نرگس ، پیاز عنصل - Sea Onion



جوزالقی - Nux Vomica



## باب دوازدهم / در تدبیر فصد و حجامت (۱)

فصد، استفراغی است کلی از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است و بدین سبب هرگاه که فصد کرده شود از هر خلطی چیزی کم شود، پس فصد را استفراغی کلی ازین سبب گویند. و فضیلت فصد آنست که چون رگی گشاده شود، رنگ و قوام قوت خون بیرون آمدن جمع توان دید. و چندانکه مصلحت باشد، بیرون میتوان کرد از اندک یا بسیار و داروی مسهل یا داروی "قی" اگر تقصیر کند آن تقصیر به داروی دیگر تدارک توان کرد و خطرناک باشد. و اگر افراط کند باز داشتن، دشوار و بدین سبب فضیلت هیچ استفراغ به فضیلت فصد نرسد. و منافع خون در تن بسیار است. آنچه از آن چاره نیست در این جایگاه مختصر گفته آید (۲) و آن آنست که "جگر" گرم است و معدن قوت طبیعی است. و همه تن از آن، بهره یابد تا بدان پرورده شود، و مرکب حرارت غریزی هم خونست و خون آنرا به همه تن میرساند. و بدین سبب است که هرگاه که خون لختی (۳) بیشتر بیرون آید، ضعف و غشی تولد کند. و منفعت بزرگتر آنست که رگی بزرگ از "جگر" بدل پیوسته است و نصیبی تمام از خون بدل میرساند و آن خون اندر دل مرکب چون شراثین گردد و اندر همه شریانها برود و قوت حیوانی به همه تن برساند. و بدین سبب است که هرگاه که خون از شریانها برود، قوت حیوانی باطل گردد و مردم هلاک شوند. و کمترین منافع خون آنست که پوست رنگین و تازه و با رونق دارد و از بهر این معنی بعضی از متقدمان، خون بیرون کردن به هیچ حال روا نداشتندی، و آن رای، خطاست از بهر آنکه منفعت خون آن وقت باشد، که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید، و مزاج آنچنان که باید. پس هرگاه که مقدار بیشتر شود یا مزاج آن بگردد ناطبعی گردد و سبب بیماریها شود. و زائل کردن حال ناطبعی واجبست و عذری خواسته اند و گفته که هرگاه غذا از بیمار بازگیرد یا چیزی نافع و اندک داده شود، هم مقدار خون و هم مزاج خون به اعتدال باز آید، و به بیرون کردن حاجت نیاید. جواب آن گوئیم، اگر چه این تدبیر صوابست، مدتی و مهلتی (۴) باید تا غض حاصل آید، و آنجا که ایمن نتوان بودن که آفت پیشدستی کند و مهلت ندهد، پس به ضرورت، مقداری خون کمتر باید کردن و صواب آن باشد که اندر چنین حال هر سه تدبیر کرده شود. غذا نافع و اندک دادن و مقداری خون بد بیرون کردن، خود غرض حاصل آید. و اگر در حال بیرون کردن خون، اعتماد بر قوت و بر حال دل باید کرد، و این از نبض توان داشت (۵). و اولیتر آنست که طیب در حال فصد، دست بر نبض دارد، تا هرگاه که تغییری و ضعیفی پدید آید، در حال ببندد. و هرگاه که سبب فصد، تباهی خون باشد، تا رنگ و قوام آن نگردد، نباید بست، مگر که اثر ضعف پدید آید. و هرگاه که سبب فصد، بسیاری خون باشد، تا قوت بیرون آمدن کمتر نشود، نباید بست مگر که اثر ضعف پدید آید. و هرگاه که سبب فصد، آماس باشد تا رنگ خون نگردد، نباید بست. "بقراط" بدین سبب میگوید که: اندر "شوصه" (۷) رگ باسلیق (Basilic Vein) باید زد و تا رنگ خون بگردد (۷) نباید بست مگر به دو سبب: یکی آنکه ضعف پدید آید. دوم آنکه آماس، قوی باشد و رنگ خون دیر بگردد و بیم ضعف باشد از بهر آنکه آماس گرم و بزرگ گذرهای خون بسته باشد، و خون را در آن موضع باز داشته و به دشواری بیرون آید. و مردم محروم و لاغر را که در معده، صفرآ تولد کند و کسی را که "مسام" گشاده شود و کسی را که "فم معده" ضعیف بود و کسی که حس "فم معده" قوی باشد، از غشی نگاه باید داشت.

پس طیب باید که دست بر نبض دارد، تا چون اثر تغیر بیند در حال ببندد. و در حال خون آمدن، غشی کمتر افتد، بیشتر پس از آن افتد که رگ بسته باشند و "قی" کردن پیش از فصد، غشی باز دارد، خاصه کسی را که

در معده صفرا تولد کند و " فم معده " ضعیف بود. و اگر در حال غشی " قی " افتد، غشی زائل شود و قوت باز آید.

و تدبیر باز داشتن از غشی آنست که پیش از فصد به زمانی اندک مایه شراب انار دهند یا شراب سیب ترش یا شراب آبی ترش، یا شراب غوره یا مانند این چیزی. و مبرود را پیش از فصد، شراب بودنه (پونه Pennyroyal) دهند با میبه (۸) یا جلابی که اقاویه (۹) در وی پخته باشند و مفصود را به پشت باز خفته فصد کند. و هم بدان شکل باید تا خون چندانکه باید بیرون کنند یا کمتر از قدر حاجت و به هیچ حال اسراف نکنند. و از پس فصد، گوشت آبه (۱۰) دهند. و " فصاد" باید که " نافه مشک" (۱۱) و " پر مرغ" و آلتی که بدان " قی " توان کرد حاضر کند (۱۲) تا اگر غشی افتد در حال، " پرمغ" فرو کند و " قی " آورد و مشک را بیویاند و دواءالمسک (۱۳) اندر جلاب یا در آب انار حل کند و به حلق اندر چکاند.

و کسی را که تب آید، اندر میان تب و روز ( تب روز حمای یوم Hectic- Fever) نوبت رگ نشاید زدن. و کسی را که درد صعب بود، رگ نشاید زد. نخست درد ساکن باید کرد و پس، رگ زدن از بهر آنکه درد، اخلاط را سوی خویش کشد. و رگ زدن، خلط را سوی خویش بیرون کند، منازعت میان این هر دو کشیدن پدید آید، و اضطراب و شوریدن و ضعف تولد کند. و اندر تابستان، رگ روزی باید زد که هوا خوش باشد و اندر ساعت نخستین (۱۴) از روز، خاصه مردم محرور را.

و اندر تدبیر استفراغ به داروئی مسهل یاد کرده آمده است که کدام روزگار، از فصل گرما، نه مسهل شاید خورد و نه فصد کردن. آن معنی اندرین باب نگاه باید داشت. و آن روز که فصد کنند دیگر روز طعام اندک و لطیف تر باید خورد و چیزی (۱۵) باید که صفرا بنشانند خاصه محرور را. در جمله طعامی که قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه خشک و مانند آن نباید خورد از بهر دو کار: یکی آنکه مقصود از فصد بازگرفتن خون باشد و طعام قوی، مقصود باطل کند.

و دیگر آنکه آنروز که فصد کند، قوتها و معده و دیگر اندامها همه لختی ضعیف شوند و قوت ها قوی باید تا طعام های قوی هضم کند. و چون قوت ضعیف باشد و طعام قوی خورده باشد هضم، بد باشد و خلط بد تولد کند و در حال گرانی و کسلانی آرد.

و از پس " قی " و از پس " اسهال " و از پس " جماع " و از پس " بیخوابی " و " رنج " و از پس " ناگواریدن " طعام و از پس " هیضه " (۱۶) و از پس کاری که تن را گرم کند تا به سبب آن تحلیل، بسیار افتد و " مسام " گشاده شود، رگ نشاید زد ، و اگر ضرورت باشد میان این حال ها و میان رگ زدن باید که دو روز یا سه روز رفته باشد. و از پس رگ زدن غلتیدن و آسودگی صواب باشد ، لیکن نشاید خفتن از بهر آنکه کسلانی و ضعیفی آرد و بر سر رگ " رفاده " بزرگ نباید نهاد و هیچ عطر و لخلخه (۱۷) نباید مالید. و اگر سر رگ گرم شود هر ساعت می باید گشاد و " رفاده " به گلاب سرد تر کردن و باز بیستن. و مرطوب را پیش از رگ زدن، ریاضت معتدل باید کرد، تا حرارت برافروزد و رطوبت ها بگذارد.

و اما رگهائی که بیشتر زنده (۱۸) قیفالست) ورید قیفال Cephalic Vein و اکحل) ورید اکحل ( Meodian Cutaneous Vein) و باسلیق (Basilic Vein) (۱۹) و حبل ذراغ (۲۰) و واسلیم (۲۱) و باسلیق ابطنی (۲۲) و مابض ابطنی (۲۳) و صافن (Shaphena, Internal Saphenous Vein > آریانپور) و عرق النسا (۲۴) و هر رگ را منفعتی دیگرست.

اما قیفال، علت های سر و چشم و بینی و کام و زبان و دندان و لب را سود دارد. و فصد اکحل، علت ها همه تن را سود دارد. و باسلیق، علت های " جگر" و " سپرز" (۲۵) و " ذات الجنب" و " شوصه" و دردهای سرین و ساق و قدم را سود دارد.

واسلیم، دنبال باسلیق است، از دست راست، درد جگر را سود دارد. و از دست چپ " سپرز" را سود دارد. و خداوند " گر" و " خارش" (۲۶).

و حبل الذراع، اندر بعضی دست ها با رگ باسلیق است و اندر بعضی با اکحل آمیخته و بر " زندالاعلی" ( Radial Bone، استخوان زند اعلی، Radius) نهاده نزدیک خرده دست ( Wrist Carpus > آریانپور) و اندر کتب میگویند که منفعت آن همچون منفعت قیفال است. و قیاس، بر خلاف این واجب میکند، همانا که این خلاف از سهو ناسخان افتاده باشد (۲۷).

و فصد صافن، خون را از نیمه با پا [در بعضی نسخه ها: بالا] فرود آورد و حیض بگشاید و ریش زه دان (رحم Uterus) و خایه و قضیب را سود دارد.

و مابض (۲۸)، زیر زانو است و بعضی از طبیبان گفته اند: که مابض شاخها است و دنبال رگها که یک رگ شده است. فصد آن، درد " احشا" را و درد " پشت" را سود دارد. و صافن، حیض را بگشاید و درد " مقعد" و "بواسیر" را سود دارد.

و فصد عرق النسا، درد عرق النسا را زایل کند. و منافع این به منافع صافن نزدیک است (۲۹).

اما قیفال را مورب (۳۰) باید زد یا از پهنا ربوده باید زد تا بیش از دیگر روی رگ بیرون نرود، و بکرانه وتر (رباط، زردپی، Tendon) و عصب و عضله و غشای آن برنیاید. و اندر زیر اکحل عصبی هست، احتیاط باید کرد و ربوده (باتردستی و چابکی) باید زد، و از درازنا (طول، درازا) باید زد از بهر آنکه بسیار باشد که اکحل در میان دو عصب باشد.

و باسلیق، از بهر آنکه در زیرش شریانست از موضع خویش یک سو باید برد و مورب باید زد تا از پهنا، از درازا نباید زد و اگر از درازا زنده باد گیرد (باد کند، متورم شود) و باشد که از هر دو جانب شریان باشد، دست از او بیاید داشت و رگی دیگر باید جست. و اندر بیشتر وقتها که باسلیق ببندند، باد گیرد، و نشان بر وی آن باشد که بر

رگ مانند عدس یا نخود یا بزرگتر ناهمواریها پدید آید، پس بیاید گشادن و به آهستگی مالیدن تا ناهمواری بشود (از بین برود) و دیگر ناهمواری ها پدید آید، پس بیاید گشادن و به آهستگی مالیدن تا ناهمواری بشود، و دیگر باره بیستن ، و اگر دیگر باره بادگیرد، دست از آن بیاید داشت (۳۱) ، و باسلیق ابطی باید زد و هر رگ دیگر که همچنین باد گیرد، نباید بست و نشاید. و باسلیق را اولیتر آنست که به پشت، نیش (۳۲) زنند چنانکه نیش حجامت زنند، تا سلامت باشد. و باسلیق ابطی را بسیار بیاید مالید و آب گرم برریختن بسیار، پس بیستن و بند بزرگ باید زد، و دست مفصود راست باید داشت، چنانکه زاویه بغل قائمه باشد، و رگ را به ابهام (انگشت ابهام، شست Thumb) فرو باید گرفت و نیش از بالا برگ فرو باید برد.

و فصد اسلیم، ساعد (Forearm) را بیاید بست و مورب باید زد یا از بالا، یعنی از درازنا، و دست اندر آب گرم باید نهاد تا خون چندانکه خواهد برود.

و رگ صافن، از بالا اشتالنگ (شتالنگ ، استخوان پاشنه یا Astragale) بیاید بست و گامی چند بیاید زدن، و گروهه ای (۳۳) از پنبه در زیر پای فرو فشارد تا رگ پدید آید. و آن اصل رگ، دو شاخ برخاستست از دو جانب. و اصل اندر میان هر دو است اصل را بیاید زدن.

و مابض را ساق بیاید بست، و ران نیز بیاید بست، و چندگام بیاید رفت، و چند بار فرو باید نشست و برخاست، تا رگ پدید آید.

و عرق النسا (۳۴) را دستاری بگیرند دراز، یک سر آن در ران مفصود ببندند و باقی بر ران و ساق او می پیچند (۳۵) و می بندند سخت تا به نزدیک شتالنگ ، و چند فرو نشیند و برخیزد و پای بر خستی نهد و فصاد بر پشت پای، میان "خنصر" و "بنصر" رگ را بجوید. اگر یافت از خطا ایمن شد ، و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب و خستی (۳۶) بجوید و نشاید (سایر نسخه ها: نشان) عرق النسا آنست که بر وی چند گره باشد و از درازا باید زد از بهرآنکه از دو جانب او عصب است. و هرگه که فصاد را خطائی افتد و سر نیش به غشا عصبی بازآید، اگر دست باشد یا پای، آماس گیرد و "کزاز" (Tetanos) تولد کند. پس همه تن به روغن بنفشه چرب باید کرد، یا روغن بادام و آب گشنیزتر (گشنیز Coriander) و صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا (۳۷) بر آماس ضماد کردن ، و اگر قوت بر جای بود از دست دیگر رگ باید زد ، یا رگ صافن بیاید زدن ، و اگر این خطا بر پای افتد از دست رگ باید زد، هم از آن جانب، و اگر جراحت، ریم چرک (Pus) کند، جراحت فراغ (سایر نسخه ها: فراخ) باید کرد، و رفادهایی باید نهاد، چنانکه ریم دفع کند. و اگر خطا از آنگونه افتد که تنگ (سایر نسخه ها: نیک) گشاده باشد و خون اندر پوست گرد آید و جایگاه رگ کبود شود، یا اثر آن زایل نشود، بدان دست هیچ کار نشاید کرد ، و هرگاه که کبودی، کمتر می شود و سلامت باشد و اگر کبود تر می شود و یا سیاه شود از دست دیگر رگ باید زد، یا رگ صافن باید زد ، و آن ضماد که بیشتر باد کرده آمدست بر نهادن. و هرگه که نشتر به شریان باز آید، در حال ، سر رگ بیاید گرفت و دارویی که آنرا لازوق (۳۸) خوانند، برنهادن و زیر آن رفاده بر نهادن و نیش محکم و دست بر بالشی بزرگ نهادن و بازوی و دست دیگر و پائی که برابر این دست مجروحست بیستن، تا خون بدین دست

مجروح، میل نکنند و اگر از بستن رنج رسد، نباید گشادن و بازبستن (۳۹).

صفت لازوق، بگیرند: دم الاخوین (خون سیاوشان Dragon's Blood) و انزروت (۴۰) و شب یمانی (۴۱) و قلقطار (زاگ زرد) و جلنار (معرب گلنار) و اقاکیا (*Falce Acacia*) آریانیور، *Commun Locst- Tree*، *> حییم*) و کندر و صبر (صبرزرد صبرالاصفر، *Aloes*) و از هر یکی یک درم سنگ، صمغ عربی دو درم سنگ، این همه را بکوبند و بپزند و به سفیده خایه مرغ بسرشند و آنرا با "وبر" (۴۳) خرگوش یا با "قز" (۴۴) پخته یا "خانه عنکبوت" (۴۵) پاکیزه بر جراحت و گرداگرد آن نهند و به بندند و ده روز باز نگشایند. بعد از ده روز برفق بگشایند، اگر خون ساکن نشده باشد باز ببندند و هر چند روزی میگشایند و باز می بندند، تا معلوم شود که جراحت بسته و محکم شده. و اندرین میان طبع مفسود نگاه باید داشت، تا نرم شود و به اعتدال باشد. و نشان رسیدن نیش به شریان آنست که حرکت خون بیرون آمدن حرکت با نظام باشد همچون حرکت نبض، و در حال، نبض ضعیف شدن گیرد، و خون شریان رقیق تر باشد و اشقر) (۴۶) باشد و اگر گوش بدو برند آواز خون بتوان شنید.

اما حجامت (۴۷)، کودکان و پیران را به جای فصد باشد. و بر هر عضوی که حجامت کنند آن عضو پاک شود و با خون حجامت از گوهر روح چیزی خرج نشود، و با خون فصد، بسیار خرج شود، و کودکان را تا از شیر باز نکنند بی ضرورتی سخت حجامت نکنند، و از پس آن تا ضرورت نباشد نشاید از بهر آنکه ضعیف شوند، و بر آن ضعف بمانند، و بزرگان را از پس شصت سال، حجامت نشاید کرد از بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه دارد.

و اولیتر آن بود که روز چهاردهم ماه و پانزدهم ماه باید فصد نکنند و حجامت نکنند (۴۸)، توقف کنند تا نور ماه، نقصان گیرد. و این روز شانزدهم و هفدهم باشد از بهر آنکه روز چهاردهم، ممتلی باشد از نور و اخلاط اندر تن حرکت کرده باشد و میل بجانب ظاهر کرده و رگها باریک و شاخ رگها (شاخه رگها) همه پر شده. و اندر وقت زیادتی نور ماه، خون نیک و صافی بیشراند و خلط بد کمتر، و هرگاه که نور ماه نقصان گیرد، خون صافی باز گردیدن گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد، به سبب آنکه، غلیظ تر باشد باز پس (وایس تر و عقب تر) ماند و بدان زودی که خون صافی باز گیرد، اخلاط باز نتواند گردید، بدین سبب با خون حجامت اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید.

## توضیحات:

۱ - در "مر"، "اندر استفراغ های دیگر" آمده است.

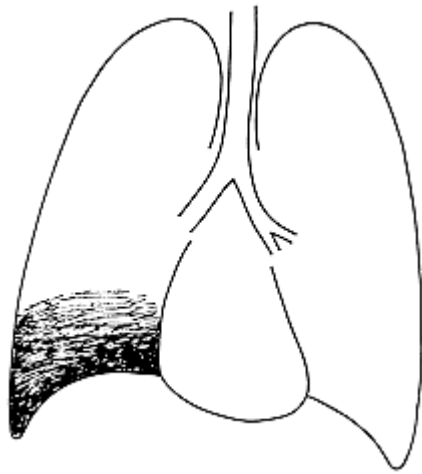
۲ - در حاشیه نسخه اساس کار، در این باب، یادداشتی آمده که به نظر می رسد از کاتبی است که به احتمال قوی طبیب بوده و قریب نه ونیم سطر در مورد شرائین می باشد.

۳ - در "مر": "قدری" .

۴ - در "کا" کلمه، امانی را اضافه دارد. امان: به معنای مهلت و فرصت، اطمینان و ایمنی آمده است.

۵ - در "مر": "دانست" \*

۶ - شوصه درد شکم و بادی که در پهلوئی مردم پدید آید. و ورم درونی پهلو. اختلاج و جهندگی رگ (ناظم الاطباء) [، شوصه: باد که در پهلو نشیند مردم را (منتهی الارب) \* باد که در پهلو افتد (مهذب الاسماء)، (اقرب الموارد) \* قسمی ذات الجنب (Pleurisy) ( یادداشت مولف) ورمی است که در حجاب اضلاع زیر دیافراگم (از اقرب الموارد) \* ورم درونی پهلو (منتهی الارب) \* ذات الجنب که ورم از داخل باشد. ورم در حجاب اضلاع از درون (یادداشت مولف) \* شوصه و ذات الجنب در بیماری شبیه یکدیگر و از نظر علاج نیز یکی هستند و هر کدام دارای علامت های خاصی است \*\*\* (از تذکره داود ضریرانطاکی، ص ۱۷۹). شوصه، آماسی دردناک و گرم اندر عضلها اندرونین سینه (از ذخیره خوارزمشاهی) (تمام از لغت نامه دهخدا) در بحرالجمواهر شوصه را ورمی در حجاب (پرده ها) اضلاع (دنده ها) \*\*\* آورده است. خلاصه آنکه شوصه همان " برسام" است. برسام Inflammation of the diaphragm ورم حجاب دیافراگم (شلیمر) ، برسام، (ذات الجنب ، Pleurisy ، Diaphragmatis آریانپور) \*



ذات الجنب ، پلورزی - Pleurisy

۷ - در "مر": "بگردد" \*

۸ - میبه: ماخوذ از "می" به فارسی - داروئی که از به و شراب ترتیب دهند (ناظم الاطباء) \*

۹ - در سایر نسخه ها، " افاویه" آمده است. افاویه: ادویه عطریه طیبه بابویی که طیب، بیمار را بدان درمان کند \*\*\* (ترجمه الجمواهر) ، افاویه: ادویه حاد و معطر مانند میخک و دارچین (ناظم الاطباء) \* خاصه کلام عطریات است.

۱۰ - در " مر " ، " ماء اللحم " و در مج ۱)، " گوشت آب " آمده است. ماء اللحم: باصطلاح اطباء آبی باشد که بعضی داروها و گوشت حیوان در آن انداخته بطریق عرق کشند (آندراج) ۰ عرقی است که از گوشت ها گیرند (تحفه حکیم مومن) آبی که با قرع و انبیق از گوشت حاصل کنند نه آبی که از جوشانیدن گوشت در آب حاصل شود (یادداشت به خط مرحوم دهخدا) (تمام از لغت نامه دهخدا) ۰

۱۱ - نافه مشک: خریطه مشک (کیسه و جوال کوچک ۰۰۰ بغچه ۰۰۰ و کیف ۰۰ و جلد و تخمدان) ناظم الاطباء) ۰ نافه: مشکدان (Bag of Musk آریانپور) ۰ این ماده خوشبو را عموماً از ناف آهو می گیرند و بهترین مشکها، مشک نافه آهوی " ختن " می باشد.

۱۲ - در " مر " و مج ۱)، " و دواء المسک اندر جلاب یا اندر شراب حل کنند ۰۰۰ " قبل از جمله بعدی آمده است.

۱۳ - دواء المسک یک نوع فادزهر Antidote بوده که مرکب از افسستین و صبر و ریوند چینی و زعفران و برزک و مشک و چند بیدستر و عسل می باشد. (فهرست تاریخ طب در ایران، ج ۲، صفحه ۶۹۲).

۱۴ - در " کا " پس از " نخستین " ، " از روز آنروز که رگ زنند و دیگر روز طعام کمتر و لطیفتر خورند. و چیزی خورند که صفرا بنشانند " آمده است.

۱۵ - در " مر " ، پس از کلمه " چیزی " ، " و چیزهای صفراوی نشاید خوردن و از پس قی و اسهال و جماع و بیخوابی و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس هیضه و از پس هیچ کاری که تن را گرم کند یا به سبب آن تحلیل افتد بسیار و مسام گشاده شود، رگ نشاید زدن " آمده است.

۱۶ - هیضه ۰۰۰ اسهال و قی با هم (اقرب الموارد) ، اسهال شدید توام با استفراغ در اثر سوءتغذیه بطور انفرادی در اشخاص عارض میشود و به صورت همه گیر در نمی آید (Sporadic Cholera) و بای پائیزی، ثقل سرد (معین) ۰

۱۷ - لخلخه: بویهای آمیخته، خمیره خوش بوی، خمیره بوی (مقدمه الادب زمخسری، دانشگاه تهران، صفحه ۳۰۷). ایضا به " بحرالجواهر " رجوع شود.

لخلخه: بر وزن دغدغه، ترکیبی است از مواد خوشبو و عطرها مانند مشک و عنبر و کافور و لادن و عود که قدماً برای تقویت دماغ و بخور دادن آنها نافع میدانستند (خلاصه ای از برهان قاطع و ناظم الاطباء و معین و عمید) ۰ لخلخه سلیمانی: ثقل روغن و زعفران را گویند (معین) ۰

۱۸ - در حاشیه نسخه اساس، هفت سطر دستورهای طبی آورده شده که به ظن قوی از کاتب یا دستور دهنده

کتاب اضافه شده و مربوط به متن نمی باشد.

۱۹ - این سه " ورید" بیشتر از سایر وریدها در طب دیروزی جهت رگ زدن (خون گرفتن) مورد استعمال داشته، تا آنجا که به ادبیات کشور ما هم سرایت کرده است:

ای خواجه مبارک و بر بندگان شفیق	فریادرس که خون رهی ریخت جاثلیق
لختی ز خون بچه تا کم فرست از آنکه	هم بوی مشک دارد و هم گونه عقیق
تا ما بیاد خواجه دگر باره پرکنیم	ز خون تازه اکحل و قیفال و باسلیق

۲۰ - حبل الذراع: دو رگ دیگر حبل الذراع است و این رگ اندر بیشتری مردمان باسلیق است و اندر بعضی باسلیق با اکحل آمیخته میگردد و حبل الذراع آن است و بر زیر زندالاعلی نهاده است، نزدیک خرده دست است [مچ دست] و اگر چه میگویند که آن باسلیق است و اندر کتب چنین یاد کرده اند که منفعت فصد آن همچون منفعت فصد قیفال است و قیاس بر خلاف این واجب کند، مگر این اخلاف از خطای ناسخ افتاده است (ذخیره خوارزمشاهی) حبل الذراع: رگیست در ظاهر ساعد و آن از شاخه های قیفال است. رگیست در دست (دستوراللغه ادیب نطنزی) وریدی است که ممتد است از جانب انسی [طرف چپ هر چیز > ۰۰۰ > بحرالجمهر] ساعد به سوی بالا و سپس از طرف وحشی [بیرونی > بحرالجمهر] آن امتداد یابد. عرق فی الید. (معجم البلدان) (تمام از لغت نامه دهخدا) \*

۲۱ - اسیلیم: نام ورید کوچکی است مابین خنصر [انگشت کوچک دست Little Finger] و ینصر [انگشت چهارم دست انگشتی که انگشتی بدن گذارند Ring Finger] خلاصه ای از بحرالجمهر) \*

اسیلیم: یکی از عروق سته دست " و اما عروق الیدین فسته، القیال [قیفال] و الاکحل و الباسلیق و حبل الذراع الوحشی و الاسیلیم و الابطی" (معالم القریه، ص ۱۶۲ و ۱۰۴ - نقل از لغت نامه دهخدا) - خلاصه و ترجمه سطور بالا آن است که: اسیلیم یکی از رگهای شش گانه دست است: اما رگهای دو دست شش عدد میباشند: قیفال و اکحل و باسلیق و حبل الذراع وحشی و اسیلیم و ابطی (۰ اسیلیم) Vena Salvatella از دهخدا) در بحرالجمهر "اسلم" آمده که توضیح داده " باسلیق بغلی" است.

۲۲ - باسلیق ابطی: ورید زیر بغل ۰ Axillary Vein ابطی [به کسر الف و سکون باء و طاء] زیربغل که گاه از آن فصد کنند (ناظم الاطباء) \*

۲۳ - در " کا": "مابض الرکبه [ ورید زانو] External - Saphenous Vein Short - (شلیمر) ۰ مابض: محل اتصال عضد [بازو] به ساعد [بین مفصل آرنج و مفصل مچ] و ایضا باطن زانو [رکبه] [خلاصه ای از بحرالجمهر] ۰ مابض: باطن زانوی مردم ۰۰۰ (ناظم الاطباء): مابض ابطی، ورید زیر بغل است.

۲۴ - ورید عرق النسا ۰ Sciatic Vein کلمه عرق النسا (Sciatic) در فارسی و اصطلاحات خارجی عموماً به



عصب و بیماری " سیاتیک " آمده است. در حاشیه نسخه اساس در صفحه مربوط به رگهایی که باید فصد بعمل آید و ذکر انواع وریدها مطالبی اضافی دارد که معلوم میشود کاتب (که احتمالاً طبیب بوده) آورده است.

۲۵ - نسخه " کا" ، این کلمات را " و سینه را" اضافه دارد.

۲۶ - در " کا" ، پس از " خارش" ، " وابطی خلیفه (جانشین و بدل) اکحل است" آمده است.

۲۷ - معلوم شد که کتاب و نساخ در نوشتن کتاب سهو و خطاهایی و نظراتی شخصی داشته اند که بسیار روشن است. اما گاهی بر حسب ذوق افرادی که به کتاب و نساخ کتابی برای استنساخ سفارش می دادند، خودشان (سفارش دهندگان) نیز دخالت هایی ناروا در متن کتاب بر حسب ذوق خود، کم یا زیاد، روا می داشتند. در حاشیه کتاب چند سطر کوچک در باره حرکت عضلات و حس اعصاب و عمل آنها آمده است که از کاتب می باشد.

۲۸ - در بعضی نسخه ها، " مابض الرکبه" آمده است.

۲۹ - در " کا" ، پس از " عرق النساء" آمده: "در پس کعب [ هر بند استخوان وشتالنگ Anklebone, Slinbone عظم کعب، (شلیمر) ] راست بود یعنی کعب وحشی [بیرونی] و فصد " عرق النساء" ، و پس از " نزدیک است" ، " و صافن در پس کعب چپ بود یعنی کعب انسی [درونی] آمده است. شتالنگ و استخوان کعب و پاشنه و کف پا ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ، استخوان تاپ، استخوان شتالنگ (Astragalus احدوت) ، کعب: بجول، طاس، ته، قوزک Cube root (آریانپور) ، کعب: بند استخوان بندگاه پا و ساق، پاشنه پا، شتالنگ ۰۰۰ (عمید) ، انسی: ماخوذ از تازی، آن طرف از چیزی که نزدیکتر به شخص باشد (ناظم الاطباء) .

۳۰ - در " مر" و " کا" ، به ورید آمده است. ورید: اریب کج و معوج و منحرف (ناظم الاطباء) .

۳۱ - در حاشیه این دو سه صفحه، از باب دوازدهم، کاتب از خود (یا به اشاره دستور دهنده) یادداشتهایی آورده است. ایضا در " کا" چند جا اضافاتی دارد که معلوم می شود بعداً در چاپ آمده است (یا محتملاً از روی نسخه ای استنساخ شده است) .

۳۲ - نیش: نوک هر چیز سر تیز (مانند سوزن، نشتر، خنجر) ۰۰۰ (معین) . در اینجا بیشتر مقصود بیشتر (یا بیشتر Trocar, Lancet) است.

۳۳ - جروهق: گروهه درزی، گلوله ریسمان درزگر. جروهق معرب گروهه بندقه: سنگ کمان، گروهه (مقدمه الادب زمخشری انتشارات دانشگاه تهران شماره ۸۴۸ ، صفحات ۳۰۴ و ۳۲۳) ، بندق: گلوله گلین یا سنگی یا سربی و یاغیر آن ۰۰۰ جمع آن بنادق. بندقه: واحد بندق یک گلوله (گلین، سنگین ۰۰۰)(معین) ، بندقه: گلوله خرد و سنگ مدور (ناظم الاطباء) .

۳۴ - در " کا " آمده: " و عرق النساء و او پس کعب راست بود یعنی کعب وحشی [بیرونی] و فصد آن درد عرق النساء را سود دارد و زایل کند، طریق فصد وی آنست که دستاری ۰۰۰ " .

۳۵ - در " مر " : " و سخت می بندند " .

۳۶ - در سایر نسخه ها، " جانب وحشی یعنی جانب بیرونی " آمده است.

۳۷ - مامیثا: Common Field -Scabious شلیمر) ، مامیثا: نام رستنی که در آب بهم رسد و از داروهای قابض است و عصاره آنرا شیاف مامیثا نامند (ناظم الاطباء) .



مامیثا - Scabious

۳۸ - لازق: چسبنده ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) ، لازوق: مرهمی که تا به شدن جراحت چسبان باشد (منتهی الارب) ، لازق: سریش و بر داروئی اطلاق شود که بر روی جراحت گذارند تا بهبود یابد (ترجمه از بحرالخواهر) .

۳۹ - در حاشیه نسخه " مر " ، " و دست بر بالش بزرگ نهادن " آمده است.

۴۰ - انزروت کنجیده، کجول کرمانی، کحول فارسی انجروت معرب آن عنزروت، صمغ است سقزی برنگ سرخ، زرد یا سفید، طعم آن تلخ است و از درختی خاردار که برگهائی شبیه مورد دارد استخراج شود، عنزروت، انجروت، زنجیر، کنجده، کلک (معین) (Sarcolla آریانپور) ، درخت انزروت (Sarcolla Plant شلیمر) . در نسخه " مر " ، عنزورت آمده است.

۴۱ - شب یمانی (به فتح شین و شدباء) زاج، زاج سفید ۰۰۰ و انواع و اقسام دارد که یکی از آنها شب یمانی است ۰۰۰ (ترجمه سرالاسرار رازی) .

۴۲ - در " کا" ، کلمه " کتیرا" را اضافه دارد. کتیرا Gum Tragocanth (شلیمر) •

۴۳ - وبر (به فتح واو و باء) ، پشم شتر و خرگوش و مانند آن ... (معین) • در بعضی نسخه ها " ویر" آمده است.

۴۴ - قز (به فتح قاف): کج و ابریشم خام و بد قماش (ناظم الاطباء) •

۴۵ - مقصود تار عنکبوت (لعاب مترشح عنکبوت) است. کارتنه، کارتک (معین) •

۴۶ - اشقر ... هرچه دارای رنگ سرخ مایل به سفیدی باشد. (معین) ، الشقر: بمانند کتف لاله و شنگرف و مفرد آن شقره است (ترجمه از بحرالجمهر) •

۴۷ - حجامت واژه تازی است و آن چسبانیدن شاخ حجام (حجامت گر) به بدن آدمی (عموما بین دو کتف) و مکیدن هوای آن که در نتیجه موضع بر آمده و باد کرده و خون بدان محل متمایل می شد. نام دیگر حجامت بادکش است. پس از آنکه عمل بالا انجام می گرفت با نشتر (چاقو) خون از بدن بیمار (قسمتی که باد کرده بود) گرفته می شد. یا آنکه بعضی اوقات فقط بادکش ساده بعمل می آوردند، بدون خون گرفتن که این عمل را " بادکش" می گفتند. بادکش (Dry Cupping, Cupping آریانپور) • بادکش کردن مترادف با کوزه انداختن است. حجامت فرنگی Spring Scarificator (شلیمر) •



**بادکش ، حجامت فرنگی Cupping**

۴۸ - در باب خون گرفتن و حجامت قدما را عقاید مخصوص بوده که در کدام روز و در چه فصل از سال و چه موقع خون گرفته شود، یا حجامت به عمل آید. مطلب مهم آنکه عموما اثر آفتاب و مهتاب و ایام ماه را در این دو موضوع بسیار معتبر می دانستند، چنانکه در متن کتاب آمده و اطباء نیز بدان عمل می کردند، هنوز مردمانی را در همین زمان می بینیم که در پشت آنها بین کتفین جای خراش تیغ دلاک دیده می شود. این عمل را بیشتر دلاکها انجام می دادند.

## فهرست مطالب کتاب خفی علانی (قسمت چهارم)

۹۰	باب سیزدهم / اندر تدبیر استفراغ های دیگر
۹۰	و اما ادرار بول:
۹۰	اما منفعت ادرار بول:
۹۰	تدبیر ادرار عرق:
۹۱	تدبیر مخاط:
۹۱	تدبیر لعاب:
۹۱	تدبیر استفراغ به شیاف:
۹۲	تدبیر حقه:
۹۳	تدبیر جماع:
۹۳	توضیحات:
۱۰۶	باب چهاردهم / در تدبیر اعراض نفسانی (Symtomatic Diseases)
۱۰۷	توضیحات:
۱۰۹	باب پانزدهم / در تدبیر پیران
۱۰۹	توضیحات:
۱۱۳	باب شانزدهم / در تدبیر مسافران
۱۱۴	توضیحات:

## باب سیزدهم / اندر تدبیر استفراغ های دیگر

و آن هفت نوع است:

الف - ادرار (۱) بول (کمیز، پیشاب، زهرآب، Urine)

ب - عرق (Sudation)

ج - مخاط (Mucus، ترشحات و آب بینی) که از بینی آید.

د - لعاب (آب دهان (بزاق، Saliva) که از بن دندان و دهان آید.

ه - جماع (مجامعت، مقاربت جنسی Coitus)

و - استفراغ به شیاف (۲).

ز - استفراغ به حقنه (۳).

### و اما ادرار بول:

باید دانستن که هر طعام که خورده شود آنرا سه هضم است: هضم نخستین اندر معده است و هضم دوم اندر جگر و هضم سوم اندر اندامها. و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره، آنرا تمام هضم نکرده باشد، و اندر تدبیر حفظ صحت دفع آن واجب است. و هر فضله را طریق است که بدان طریق دفع شود. اما دفع فضله دوم، ادرار بول باشد از بهرآنکه این فضله در عروق باشد. و هرگاه که اندکی باشد به دارویی ادرار کننده دفع شود، و اگر بسیار باشد به داروی ها که آن فضله از عروق جدا کند و به اسهال دفع کند و به دفع کردن حاجت آید، و تدبیر اسهال، در گذشته یاد کردیم. و تدبیر ادرار و داروها که ادرار کنند، اندر بخش عملی، در باب علاج "عسرالبول" (Dysuria) یاد کرده آید.

### اما منفعت ادرار بول:

که به اندازه حاجت بود، بزرگ است. درد پیوندها را و درد پشت را و گرانی و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماری ها را که از تری باشد زایل کند و افراط کردن اندر آن بیم باشد که مثانه را ریش (زخم و جراحت Sore Ulcer) کند و تشنگی و علت "ذیابیطش" (۴) و "دق" و "گدازش" (۶) تولد کند.

### تدبیر ادرار عرق:

باید دانستن که عرق فضله هضم سوم است و طریق دفع آن گذرهای باریک است و ناپیدا که آنرا مسام گویند. بعضی از آن فضله بخارست، که از همه تن به تحلیل دفع شود و آنرا نتوان دید و بعضی شوخ (۷) و وسخ است که بر پوست بماند اندر گرمابه پاک کنند. و بعضی عرق است که هم به تدطریق مسام بیرون آید. و اندر

تدبیر حفظ صحت و اندر علاج بعضی بیماریهای عرق آوردن باید کرد، و بدین سبب است که هرگاه که بیمار عرق کند، راحت یابد. و هوای گرم (۸) چون هوای گرمابه، و ریاضت و رفتن اندر هوای تابستان، عرق آرد از بهر آنکه ریاضت اندرون تن را گرم کند و فضله بگذارد. و هوای گرم، آن فضله بیرون کشد و داروهای لطیف کننده، تن را گرم کند و عرق گند آرد، لیک اندر تدبیر حفظ صحت عرق آوردن به داروها زیان دارد، و حرکت ریاضت کفایت بود از بهر آنکه ایمن نشاید بود، که داروها تب و عرق بسیار آرد و تن را خشک و لاغر کند، و پوست را درشت کند و رطوبت های اصلی بگذارد و تحلیل کند و "دق" و "ذبول" (لاغری، پژمردگی Thinner) تولد کند.

### تدبیر مخاط:

بباید دانست که مخاط را رطوبت غلیظ گویند که از "سر" براه بینی فرود آید، و از آمدن آن، دماغ پاک شود و بیماری های دماغی که از خلط غلیظ خیزد، زایل کند، چون "صرع" و "سکته" و مانند آن. و از بهر حفظ صحت، مرطوب را و کسانی را که اندر دماغ ایشان رطوبت ها شود، تدبیر فرود آوردن آن بپایند کرد. و تدبیر آن غرغره (Gargarism) است و عطسه و سر به بخار و سرکه و شراب که بر سنگ های گرم بپزند و مانند آن داشتن، و بخار (۹) پودنه تلخ کوهی و بابونه سودمندست. و خربق (۱۰) سفید و فلفل و عرطنیثا (۱۱) بسایند نرم و بیویند، عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آرد. و این تدبیر، پس از استفراغ به داروی مسهل یا به داروی قی باید کرد که دماغ را و تن را لختی پاک کرده باشد تا باقی بدین طریق دفع شود.

### تدبیر لعاب:

بباید دانست که لعاب، آبی غلیظست که از کام و بن زبان فراید (۱۲) و به وقت حاجت آمدن آن دماغ را و چشم و گوش و حلق و فم و معده (۱۳) را سود دارد. از بهر حفظ صحت گاه گاه تدبیر لعاب رفتن باید کرد، خاصه اندر زمستان و خاصه مرطوب را از بهر آنکه اندر زمستان رطوبت ها بیشتر گرد آید. و تدبیر آن به عاقرقرحا (۱۴) و میویج (۱۵) و مانند آن که لختی بخایند و غرغره کردن به سرکه (۱۶) و آبکامه (۱۷) و با ستر و خردل و اندر گرمابه غرغره باید کرد یا اندر خانه گرم.

### تدبیر استفراغ به شیاف:

بباید دانست که فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است و جز ماده که بدو نزدیک بود نشاید آورد، اگر چه ترکیب از داروها قوی باشد. و منفعت آن درد پشت و کمرگاه و سرین و حوالی آن باشد. از بهر هر شخص، خردی و بزرگی شیاف اندر خور او باید و از بهر آنکه هر مقصودی از وی بپایند شناخت که به مقصود لایق باشد. مثلا از بهر کسی که تب دارد و محرومست از بنفشه و شکر و سقمونیا باید ساخت. و از بهر مرطوب و دردهای بلغمی از سکبینج (۱۸) و جاوشیر و مقل (۱۹) و اشق (۲۰) و نمک (۲۱) و شحم حنظل (۲۲) و زنجبیل (Imdiam G). و سورنجان (۲۳) و تخم کرفس (Celery) و جنبدیاستر (۲۴) و قسط و زرنباد و عنزروت و برگ سداب و ماهی زهره (۲۵) باید ساخت.

## تدبیر حقنه:

فعل حقنه قوی تر از فعل شیافست از بهر آنکه به مقدار بیشتر باشد و رونده تر و گرم باشد. و کسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان داد، چون ضعیفی معده و تولد غثیان، و سبب دارو خوردن خاصه اگر امعای ثقل (۲۶) را دفع نکنند چنانکه باید و مقصود وی از داروی مسهل تمام حاصل نشود، چنین اشخاصی را هیچ علاجی چون حقنه نیست. کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد و یا اندر دماغ آماسی و آفتی باشد، حقنه سخت نافع باشد و ماده از دماغ فرود آورد و بخار بر سر بفرستد، چون داروی مسهل و داروی قوی و حقنه. گاه باشد تا به معده برآید و بیشتر تا به روده های باریک (معاء دقاق Small Intestine) بر آید. بدین سبب به هیچ حال بر "ریق" (۲۷) حقنه نباید کرد.

اگر شربتی که به معده قوت کند، بیاید داد و نگاه باید کرد، اگر حقنه از بهر درد کرده (۲۸) و کمرگاه (۲۹) کند، بیمار به قفا (۳۰) بار خسبد و سر ببالش نهد، چنانکه سینه افزاشته باشد و سرین او هم بر بالشی افزاشته باید نهاد و میان پشت بر زمین باید نهاد. و اگر از بهر درد ناف کند، بیمار بر زانو خسبد، چنانکه شکم او آویخته باشد و سر و سینه نیز بر بالشی افزاشته بود و بیمار خویشتن را نگاه دارد، تا در آن حال "سعال" (سرفه Coughing, Cough) و "عطسه" نکند و "فواقی" نیفتد. و بیاید دانست که اگر داروی حقنه اندک باشد، به موضع برسد [سایر نسخه ها: نرسد]، و اگر بسیار باشد، سستی و نفخ و بیقراری آورد، و بود که "زحیر" (اسهال، دل پیچه Tenesm) آورد، و اگر سخت گرم باشد، غشی آورد و "اسهال خون" (اسهال خونی ذوسنطاریا دیسانتری Dysentry) آورد، و اگر سخت سرد باشد، باد گیرد (گیر کند) و طبع اجابت نکند، و اگر سخت غلیظ بود، روده را آلوده کند و ممانه را زحمت دهد، و اگر سخت رقیق باشد، فعل نکند (اجابت نکند) پس معتدل باید، و مقدار معتدل پنجاه مثقال باشد و سبوس (۳۱) آن پخته، و نظرون (۳۲) روده را از ثقل (۳۳) پاک کند و طبیخ جغندر چغندر پخته (با روغن زیت را همین فعل کند. و اندر حقنه خداوند درد معده و درد اندام ها (۳۴) و خداوند "سده" (گیر) و "قولنج" صعب را از قنطوریون (۳۵) رقیق چاره نیست، و حلبه (۳۶) و زیره و هزار اسفند (۳۷) و تخم سداب سخت نافع باشد، و اندر بعضی حقنها از آبکامه چاره نباشد، و بسیار که سرگین کبوتر و فرفیون (۳۸) و جندبیداستر مقدار دو درم سنگ در افکنند و از بهر "دردسر" و "لیثرغس" (۳۹) و "مالیخولیا" و "درد چشم" و "درد گوش" از شحم حنظل چاره نیست. و در حقنه خداوند تب، نمک و بوره نشاید کرد، و لکن از لعاب بزرقطونا و از شکر و طبیخ بنفشه و کشکاب باید کرد و از بهر "تب محرقه" (Typhus) روغن گل به آب نیم گرم بیامیزند و حقنه کنند. و از بهر سوزش و ریش روده ها از طبیخ خشخاش و روغن گل کنند. و اندر هیچ حقنه، افیون و آب گشنیز تر نشاید کرد. و صبر در هیچ حقنه و هیچ شیاف نشاید.

صفت "طلی" (۴۰) که بر شکم مالند تا طبع نرم گردد، بگیرند: روغن زیت، و بیدانجیر، و موم زرد، و دردی روغن زیت، و موم، روغن سازند و شوخ خایه (۴۱) مگس انگبین و قدری عصاره قثاء الحمار (۴۲) یا شیر شبرم (۴۳) یا سقمونیا با شحم حنظل یا زهره گاو و یکی از این همه، یا دو سه بدین موم روغن بسرشته و بر شکم طلی کنند، استفراغ تمام کند. و خداوند تب را و طبع خشک را و طبع خشک [کذا] را باز از اندرون شکم، آماس باشد و بدان سبب شکم فرو نیاید، روغن تازه به آب نیم گرم بزنند و بسیاری از آن بر پهلوها و تهی گاه

شکم می مالند به آهستگی ، تا طبع نرم شود.

### تدبیر جماع:

بباید دانست که جماع نوعی است از استفراغ های طبیعی و از جمله سبب هائی (علت ها) است که هرگاه که چندانى اتفاق افتد که باید، و چنانکه باید، و آنوقت که باید، تندرستی باشد ، و هرگاه که خلاف این بود، سبب بیماری شود از بهر آنکه هرگاه که اوعیه (۴۴) " منی " پر شود، طبیعت محتاج شود به دفع آن. اگر کار کرده شود، استفراغ طبیعی باشد، مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشه ها بدو وسواس و قوت عشق بدان زایل شود. و اگر این استفراغ، اتفاق نیفتد، اندر همه تن، اندکی گرانی پدید آید ، و باشد که " منی " اندر جای خویش گرم شود، و بخار آن بدل برآید و بدان سبب تپها تولد کند ، و باشد که بخار آن به دماغ بر شود، " وسواس " و " مالیخولیا " و " تیرگی چشم " و " خفقان " و " سرگشتن " پدید آید.

و بباید دانستن که " منی " از خون تولد کند که اندام های اصلی را شاید، و آن در بایسته ترین خونی باشد اندر تن، و بدین سبب است که هرگاه که مردم جماع کند افزونی عادت، تن او سرد شود و ضعیف گردد، نبینی اگر چه مردم اندر جماع اسراف کند جمله " منی " که از وی جدا شود پنجاه (۴۵) درمستگ باشد تا نباشد ، و اگر فصد کند و دوپست درمستگ خون بیرون کند، در وی آن ضعف پدید نیاید، که از جماع آید. و این دلیل است بر آنکه " منی " در بایسته ترین (۴۶) خونبست اندر تن مردم. و سبب آنکه جماع، ضعیف کننده است، آن است که اوعیه " منی " در جماع با سه یا پنج بیش (۴۷) پر نشاید و تهی گردد، و اگر بیشتر الحاح کند بیرون آید و آن خونی باشد که غذای اندام های اصلی خواهد شد. و هرگاه که آن غذا خرج شود، مدتی دراز بیايد، تا عوض آن بجای باز آید، و بدین سبب است که اثر جماع بیشتر است.

و جماع بر گرسنگی و از پس " قی " و " اسهال " و از پس گرمابه و از پس ریاضت، تن را خشک کند و حرارت غریزی کم کند و چشم تاریک کند و پای ضعیف کند. در جمله، از پس هر سببی که تحلیل بسیار کند، چون شادی به افراطی و بیخوابی به افراط و مانند آن سخت زبان دارد ، و از پس امتلا از طعام، " درد بندها " و " سستی عصب ها " و " سده " و " ضیق النفس " (Asthma) و " دمداما " (۴۸) و " رعشه " و " استسقاء " تولد کند. و اگر در حال جماع سرما در پشت آید یا با لذت جماع رنجی یابد، یا از اندام های او بوی ناخوش آید، نشان آن باشد که در تن او خلطهای بد است، از جماع دور باید بودن و تن از خلط پاک کردن.

و بباید دانست که خداوند مزاج " گرم " و " تر " اندر کار جماع قوی باشد و مضرت آن بر وی کمتر پدید آید. و خداوند مزاج " گرم " و " خشک " هم قوی باشد، لیکن اثر خشکی در وی پدید آید و لاغر شود و چشم بکو فرو شود (۴۹). و خداوند مزاج " سرد " و " خشک " هر دو ضعیف باشند و مضرت آن بر هر دو زود پدید آید.

### توضیحات:

۱ - ادرار: در اصطلاح طب قدیم، مطلق بیرون راندن مواد اضافی است چه طبیعی و چه غیر طبیعی و در حقیقت



یک نوع استفراغ به معنی کلی بوده است.

۲ و ۳- چنانکه آمد استفراغ بطور کلی عبارت از تخلیه فضولات (زیادیهها) از بدن است و آن به طرق چند به عمل می آمده است. در این مورد منظور با شیاف (Suppository) یا با حقنه (اماله) دستور Enema (Clyster) - است. در مج ۱، عناوین این باب از قبیل ادرار بول و امثال آن در حاشیه نوشته شده است.



Engraving published in Rome by Lorenzo Vaccaro, c. 1570. From the *Recueil Fossard*.

Reproduced in Pierre Louis Duchartre, *The Italian Comedy* (NY: Dover, 1966), p.336.

### شیاف - Suppository

### اماله ، حقنه ، تنقیه - Enema

۴ - دیابتیس ، ذیابیطوس (ماخوذ از یونانی) بیماری دو لاب ، بیماری قند ، دیابت Diabetes \* به عنوان "سلس البول" و "سلسه البول" هم آمده است.

۵ - دق (به کسر دال): ماخوذ از تازی، دقیق و باریک و تب دق، تب متصلی که شخص را میکاهاند و باریک و لاغر کند (ناظم الاطباء) \* تب لازم سل Tuberculosis که در شیراز آن را "تب بندی" گویند. یعنی تبی که از آدمی دست بردار نیست.

۶- گدازش: گداختن، ذوب، کاهش تن، لاغری و "بسیار باشد که خداوند گدازش و کاهش را که به تازی ذبول گویند، اجابت طبع صفراوی باشد" (ذخیره خوارزمشاهی) (Liquefaction, Fusion) (حییم) \*

۷ - در "کا" سوخت و در "مر" ، "شوخب" آمده است. شوخ: چرک، وسخ، ریم (معین) \*

۸ - در "مر" ، "و هوای گرمابه" آمده است.

۹ - سایر نسخه ها، "طبیخ بابونه" را اضافه دارد.

۱۰ - خربق: ۰۰۰ رستنی داروئی و بر دو قسم است. سفید و سیاه ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ، خربق سیاه Black Hellebore ، خربق سفید (White Hellebore شلیمر) ، خربق: نوع سفید و سیاه دارد و آنرا کشنده سگ می گویند. جالینوس گفته: آن کشنده با گریه است، چنانکه زعفران با خنده من میگویم: از داروهای متروکه در این زمان است (ترجمه از بحرالخواهر) \*



**خربق - White Hellebore**

۱۱ - عرطنیتا: بیخ درخت بخور مریم (ناظم الاطباء) پنجه مریم (Cyclamen Sowbread شلیمر) \* در بعضی نسخه ها، " عرطنیسا" آمده است. بخور مریم: شجره مریم ، نگونسر ، سیکلاض (Bleedingnun) واژه نامه گیاهی) \*



**عرطنیسا ، پنجه مریم - Sowbread**

۱۲ - در بعضی نسخه ها، " فروز" و " فروذ" آمده است.

۱۳ - در سایر نسخه ها، " فم معده" آمده است.

۱۴ - عاقرقرا Pillotory of Spain ، عربی آن عاقرقرا. تاغندت ، اصل الطرخون الجبلی (زرگری) .

عاقرقرا: به زبان فرانسوی ( Ache , Estragon شرح اسماءالعقار) . عاقرقرا ماخوذ از فارسی - ریشه طرخون بری که به فارسی کژ طرخون گویند (ناظم الاطباء) تاغندست (واژه نامه گیاهی) (Pyrethre شلیمر واژه نامه گیاهی) . عاقرقرا: بابونه زرد (آریانپور) ایضا به بحرالجمهر مرجعه شود.



عاقرقرا ، کژترخون ، بابونه زرد - Estragon

۱۵ - میوزج ، حب الراس (Staphisaigre شرح اسماءالعقار) ، میوزک (Lousewort شلیمر) . میوزج: معرب میوزک است.

میوزک: گیاهی است دو ساله که از تیره آلاله ۰۰۰ از دانه های آن در طب عوام و در دامپزشکی برای از بین بردن حشرات طفیلی استفاده میشود ، حب الراس زیب الجبل، کشمش کولی، کشمش کاولیان، زیب بری، میوزک، میوزج، (Delphinium Staphysagria معین) ، میوزج (بحرالجمهر) .



میوزج ، حب الراس ، میوزک - Lousewort

۱۶ - نسخه " مر " ، " زیزی " و نسخه مج (۱) و " کا " ، " ریزی " اضافه دارند.

۱۷ - در " کا " ، قبل از " آبکامه " ، " یا با یارج فیکرا " آمده است. یارج فیکرا معرب یاره فیکراست. یاره همان کلمه ایست که در اصطلاح اطباء به یارج معروف است. و آن ترکیبی باشد از ادویه که اثر آن مسهل و مصلح است (قانون ابن سینا، طبع بولاق، ج ۳ ، ص ۳۴۰). و " فیکرا " در لغت یونانی به معنی تلخ است، چه یارج فیکرا ایارجی است که جزء عمده آن " صبر " (Aloes) است (ایضا صفحه ۳۴۰ و ۳۴۱) (تمام از دکنتر معین ضمن حاشیه چهارم مقاله عروضی به کوشش آن مرحوم) \* در بحرالجمواهر آمده: که یارج فیکرا داروئی که با شحم حنظل و فیکرا (مرنافع) میباشد (خلاصه) \*

۱۸ - سکبینج (Sagapenum شلیمر) \* سکبینج معرب اسکبینه فارسی است (مخزن الادویه) ، سکبینج: ماخوذ از سکبینه فارسی و به معنی آن. سکبینه: صمغ گیاهی دوائی از طایفه چتری (ناظم الاطباء) ، ایضا به بحرالجمواهر مراجعه شود.

۱۹ - مقل [به ضم میم] یکی از گونه های نخل که آنرا نخل دوم (Doum) نیز گویند \* و انواع و اقسام دارد: مقل مکی و مقل ازرق و مقل یهود \* (معین) ، مقل: ماخوذ از صمغ درختی از جنس نخيلات \* (ناظم الاطباء) ، مقل ازرق (Bdellium شلیمر) \* مقل: درخت مغیلان، کندور، صمغ (مقدمه الادب زمخشری، چاپ دانشگاه تهران، شماره ۸۴۸ ، صفحه ۳۲۹).



**مقل ازرق ، درخت مغیلان - Bdellium**

۲۰ - اشق [به ضم الف و فتح شین] اشق که اشترک نیز نامند. عبارت از یک قسم صمغ مغزی است از محصولات ایران و از یکی از نباتات طایفه چتری (ناظم الاطباء) ، اشق: معرب از اوشه فارسی است و آن صمغی است مایل به زردی. نبات او شجری و کوچک و ساقش باریک \* و گویند صمغ نبات اشترغا [بیخ انگدان



[Sweet Asa] است (تحفه) ، اشق: ۱) درخت اشتر ۲) صمغی زرد رنگ به طعم گس و تلخ و مهوع که از درخت اشق گرفته میشود - اشترک، و شق، اندران، بلشر (معین) ، اشق (Persian Ammoniacum شلیمر) ، شجره الاشق اشق، اشه، اندران، کندل، اوشک، کما Dorema Gum Ammoniacum Plant - (واژه نامه گیاهی) \*



أشق - Ammoniacum

۲۱ - در مج ۱) و "کا"، "نمک هندی" (ملح الهندی) آمده ۰۰۰ نمک هندی سیاه و تبرزدی است و جلای

کمی دارد ۰۰۰ در هندوستان به این نمک کالانمک Kala Namak یا نمک سیاه میگویند ۰۰۰ نمک هندی برای مسهل بکار می رفته است. (ترجمه سرالاسرار رازی) •



**نمک سیاه - Blacksalt = Kala Namak**

۲۲ - شحم حنظل دانه حنظل. حنظل هندوانه ابوجهل (معین) • حنظل (Coloquinte شلیمر) • حنظل: ثمر گیاهی به قدر خربزه خرد و در نهایت تلخ مسهلی است قوی و به پارسی خربوزه ابوجهل و کبست [به فتح کاف و باء] ۰۰۰ گویند (ناظم الاطباء) • حنظل آنچنان تلخ بوده که به نمونه تلخی در میان مردم اشتهار داشته است. سعدی گوید:

به از شیرینی از دست ترش روی

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی



**حنظل ، هندوانه ابوجهل - Coloquinte**

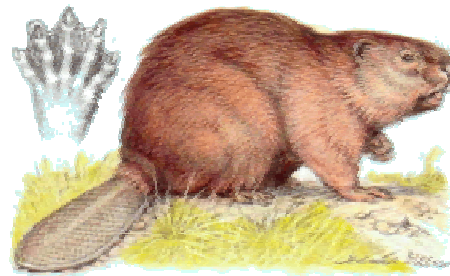
۲۳ - سورنجان Persian meadow saffron سورنجان مصری Hermodactyl شنبلیله (شلیمر) ،

سورنجان: به کسر ثالث و سکون نون و جیم بالف کشیده و بنون دیگر زده بلغت اندلس دوائیست که آنرا در عراق " لعبت بربری" خوانند و فجاج آنرا یعنی شکوفه و گل آنرا به عربی " اصابع هرمس" گویند. ○○○ (برهان قاطع) ، سورنجان: داروئی که به تازی حافرالمهر [به فتح میم] و برگ آنرا اصابع هرمس گویند (ناظم الاطباء) ، در زبان فرانسوی Colchique de Perse - گویند (شلیمر) ، سورنجان (Colchium، آریانپور) ○ ایضا به بحرالخواهر مراجعه شود که به تفصیل در باره سورنجان بحث شده است.



**سورنجان ، شنبلید - Saffron**

۲۴ - بیدستر: گندیستر یعنی کیسه غده ماندی که در زیر پوست شکم بیدستر در مابین ریشه و دم آن حیوان و جزء خلفی رانش واقع است و این کیسه که زوج است در نر و ماده این حیوان هر دو موجود میباشد و محتوی ماده مترشحه ایست که آنرا در دفع تشنج بسیار استعمال میکنند ○○○ (ناظم الاطباء) (Castoreum ، آریانپور) ، چند بادستر هم آمده است (معین) ○



**بیدستر - Castoreum**

۲۵ - ماهی زهره: بار گیاهی سمی که در مست کردن ماهی های رودخانه به کار می برند و در طب نیز استعمال میگردد (ناظم الاطباء) ، مرگ ماهی (معین) ، ماهی زهره: پوست بیخ گیاهی است بغایت سیاه مانند جگر ماهی و آنرا به عربی " سم السمک " [ سم ماهی ] و " شبکران الحوت " خوانند. اگر قدری از آن در آب ریزند ماهیانی که در آب باشند مست شوند و تمام بر روی آب آیند و معرب آن ماهی زهرج باشد (برهان) ، فرانسوی آن -Plantes a Lstex است (شرح اسماءالعقار) .

۲۶ - ثقل: گران شدن، ظاهر شدن آبستنی زن، سنگینی ، ثقل: امتلاء معده (Surfeiteol Stomach) شلیمر) ثقل، Gravity ثقل: در ده - تفاله) آریانپور) ، ثقل: کنجاره، تفاله ۰۰۰ (معین)

۲۷ - ریق ۰۰۰ بقیه جان و رمق ۰۰۰ و ناشتائی و خلاء معده ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ، ریغ: پلیدی، ۰۰۰ ریغو: آنکه خود را ملوث کند (معین) ، ریغ ، فضله (Liquide stool, Thin excrement آریانپور و حییم) . ریق ۰۰۰ بقیه جان، رمق، اول چیزی در صبح شخص می خورد و می آشامد (دهخدا از مراجع مختلف) ، ریقو: ریخو (ناظم الاطباء) ، ریغو، ریخو، آنکه ماسکه سست دارد (یادداشت مولف) شخصی که شکمش خودبخود برود آنندراج ۰۰۰ (تمام از لغتنامه دهخدا) . خلاصه کلام آنکه کلمه " ریقو" مستعمل در میان مردم از همین ماده است. مقصود از کلمه (ریق) شخص کم رمق و ناتوان و ریقو است.

۲۸ - کلیه یا قلوه (Kidney) است و ایضا قلبه (ناظم الاطباء) ، قلوه: کلوه، کلیه، قلبه (معین) .

۲۹ - کمر: میان و میانه و وسط و منطقه ۰۰۰ (ناظم الاطباء) ، کمرگاه: کمرگه و محلی که کمر بند یا تنک بر آن قرار گیرد. کمر بست، میان (معین) (Waist, Middle Part, Girdle, Belt حییم و آریانپور) .

۳۰ - قفا: پس گردن، پشت گردن (معین) . قفا: ماخوذ از تازی، پس گردن و هیره و عقب و پس ۰۰۰ (ناظم الاطباء) (Back , Cervix آریانپور) (Nape of the Neck, Cervix حییم) .

۳۱ - سبوس: نخاله و جزء آرد شده ای از دانه های آسیاکرده و کوفته و نخاله و پوسته گندم و جو آرد کرده (معین) (Bran, Pollard آریانپور) . در مج ۱) سبوسات آمده است.

۳۲ - در نسخه اساس و نسخه " کا" ، " نظرون" آمده که صحیح نیست بلکه نظرون صحیح می باشد. نظرون ماده شیمیائی مرکب از کربنات دو سدیم و آب و ناخالصی هاست (خلاصه ای از ترجمه سرالاسرار رازی) .

۳۳ - در " مر": "ثقل" .

۳۴ - در مج ۱) و در " کا" ، پس از اندام ها، " سپرز" هم آمده است.



۳۵ - قنطوریون ، Greater Centaury که قنطوریون کبیر و قنطوریون صغیر (or lesser) Commor .  
شلیمر) • قنطوریون قنطاریون قنطریون ••• گل گندم ••• (معین) • قنطوریون عنبر ترنشان گل  
گندم Blue-bottle Bachelor button Cornflower - (واژه نامه گیاهی) • ایضا به بحرالجاوهر مراجعه  
شود.



گل گندم ، عنبر ، ترنشان ، قنطوریون - Blue-bottle

۳۶ - حلبه (به صنم حاء و کسر باء) Fenugreek شنبلیله (شلیمر) حلبه ، نوعی از طعام که از دانه شنبلیله و خرما و دیگر دانه ها پزند و گیاه شنبلیله. حلبه: گیاه شنبلیله ۰۰۰ (ناظم الاطباء) حلبه به پاریسی شمبلید ۰۰۰ (تحفه حکیم مومن) (از دهخدا) .

۳۷ - هزار اسپند: هزار اسفند در لغت اول با "با" ی فارسی و در دویم با "فا" نوعی از سداب کوهیست ۰۰۰ (برهان قاطع) ، هزار اسپند: نوعی از سداب کوهی (ناظم الاطباء) .

۳۸ - فرفیون (Gum Euphorbium شلیمر) ، فرفیون، فریبون (ناظم الاطباء) . فرفیون، فریبون—ون (Devil's milk, Euphorbia آریانپور) .



**Euphorbia - فریبون ، فرفیون**

۳۹ - لیثرغس (Lethargy شلیمر) ، لیثرغس فراموشی ۰۰۰ عارضه ای که با خواب ممتد و بسیار عمیق و فقد حرکات عضلانی و هوش و حواس همراه است ۰۰۰ (معین) ، لیثرغس، سبات، لتارژی، بیحسی، بیحالی، (Lethargy, - Lassitude آریانپور) .

۴۰ - طلی اندود (Plaster آریانپور) . فرق طلا و ضماد آنست که طلا مایعی است که بر بدن می مالند و ضماد ماده ای غلیظی است که به بدن می چسبانند (خلاصه ای از بحرالخواهر) .

۴۱ - شوخ: چرک و وسخی که بر بدن و جامه نشیند و ریم و چرک زخم (ناظم الاطباء) ، گاه در معنی مطلق چرک و پلیدی بکار رود و بدل اشق شوخ خانه مگس انگبین است (ذخیره خوارزمشاهی) (تمام از لغت نامه دهخدا) .

۴۲ - قنءالحمار قنءا بری، خیار وحشی، خیار دشتی، خیار خر، خرخیار (Spurting Cucumber) واژه نامه گیاهی) .



**خیار وحشی ، خیار دشتی ، خرخیار - Squirting Cucumber**

۴۳ - شبرم: نام فارسی گونه ای فرفیون، گاو کشک (Euphorbia - Pityusa) (معین) ، شبرم بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث و میم ساکن. گیاهیست شیردار و آن بیشتر در صحراها و کنارهای جویها روید، رنگ ساق آن به سرخی مایل است. گویند اگر گاو آنرا بخورد بمیرد و گوسفند را مضرت نرساند و آنرا به شیرازی " گاو نیطونک" خوانند (برهان قاطع) .

۴۴ - اوعیه جمع "وعاء" است. وعاء ظرف، مجاری ترشچی بدن • Vessel

۴۵ - در "کا" ، " پنج درم" آمده است.

۴۶ - در "مر" ، " در بایسته تر از خون" آمده است.

۴۷ - در "مر" ، " یا دو یا سه یا چهار و یا پنج جماع تهی گردد" و در "کا" ، " دو یا سه یا بر پنج جماع تهی گردد" و در مج (۱)، " دو یا سه یا چهار یا پنج بار بیش نیاید و تهی گردد" آمده است.

۴۸ - در بعضی نسخه ها (دمادما) نیامده است. دما: نفس نفس، تتابع نفس، ضيق النفس ... (لغت نامه دهخدا) \*

۴۹ - در " مر " ، " فرو شود " و در " کا " ، " چشم او دور افتند " و در میج ( ۱ کلا این جمله نیامده است. به نظر می رسد نسخه مرکزی صحیح باشد چرا که چنین مردم به اصطلاح عوام " چشمه‌ایشان گود می شود " \*

## باب چهاردهم / در تدبیر اعراض نفسانی (Symtomatic Diseases)

اعراض نفسانی، شادیست و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجلت و اندیشه کارهای درهم و علم های (۱) باریک و امیدوی و نومیدی و هر یکی را اندر تن مردم اثریست ظاهر، فزون از اثر طعام و شراب و فزون از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون و غیر آن از بهر آنکه طعام و شراب و داروها که مردم خورند هیچ قوی تر و اثر کننده تر از زهر نیست. و بیشتر زهرها تا اندر تن مردم قرار نگیرد و حرارت او در اندرون، اثر نکند، مضرت و فعل او پدید نیاید.

و اعراض نفسانی در حال، بی هیچ مهلتی، اثر کند. نبینی که اندیشه ای که بر خاطر کسی گذر کند و سخن ها و خبر (۲) خوش و ناخوش که بشنود، در حال، اثر آن بر رنگ و روی او پدید آید و حرکات و سکانات او دیگرگون شود. پس معلوم شد که اعراض نفسانی را اثر، افزون تر از اثر دیگر سبب هاست. و اعراض نفسانی، بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح (Spirits, Souls) را در حرکات (۳) آورد، چون خشم و شادی ولذت و امیدها و اندیشه کارهای مهم. و بعضی سرد کننده، چون ترس و غم و نومیدی ، و گرم کردن خشم، قوی تر از گرم کردن شادی است (۴) ، و سرد کردن ترس، قوی تر از سرد کردن اندوه باشد ، و خشم که به اندازه باشد، خون را و قوت روح را و حرارت غریزی را اندر تن بگستراند. و خشم، صفرا را عظیم (۵) بجنباند و رنگ روی را بگرداند و زرد کند، و محور را زیان دارد ، و مبرود و مرطوب را سود دارد. و شادی به اندازه، روح را و حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و رنگ روی را برافروزد و فربه کندو بدین سبب است که بر تن مردم شادکام اثر پیری کمتر پدید آید. و هرگاه کاری شاد کننده پیش آید، لختی دل گشاده شود و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و ادراک را بیشتر کند. و اگر شادی از حد بیرون شود، دل تمام گشاده شود و روح و حرارت غریزی را از بهر استقبال و طلب تمامی آن حال خویش را بیرون افکند، دل همچنان گشاده بماند و غشی کند (۶) و باشد که بدین سبب به مفاجات هلاک شود. و اندوه و ترس، خونرا و حرارت غریزی را به قعر (۷) باز گرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن حال دورتر باشد، و از بهر این است که رخساره غمگین زرد شود. و اگر اندوه و ترس از حد بگذرد، حرارت همه (۸) به اندرون دل باز گردد و دل فراهم (۹) آرد و حرارت اندر وی خبه (۱۰) شود و بمیرد بمفاجات. و مردن مفاجات به سبب اندوه و ترس کمتر از آن باشد، که به سبب شادی مفرط از بهر آنکه حرکت روح، به سبب شادی به سوی بیرون است و به سبب اندوه و ترس به سوی اندرون ، و حرکت شادی ناگاه و به یکبار باشد ، و حرکت اندوه آهسته تر باشد. و خجالت نیز خون و حرارت را بگستراند و لختی رطوبت فرو گذارد و تحلیل کند. و از بهر اینست (۱۱) که در حال، روی سرخ شود و عرق روان گردد و به آخر روی زرد گرداند از بهر آنکه حرارت، لختی تحلیل پذیرد. و منفعت ایمنی و امیدواری هم چون منفعت شادی معتدلست ، و مضرت ناامیدی (۱۲) همچون مضرت اندوه و خالی بودن از اندیشه، خاطر پراکنده (۱۳) کند و همه قوت ها را و حرارت غریزی را ضعیف کند و رنگ روی بگرداند و بیماری ها زیادت کند، چنانکه مشغولی و اندیشه (۱۴) دردهای بیماری ها مشغولی دارد، تا کمتر دل در آن بندد و بدیشان (۱۵) سبکتر شود. و بدین سبب است که سفر کردن (۱۶) و شهرها و کارهای عجب دیدن از بیماری های (۱۷) " عسر" و از " وسوسه" عشق (وسوسه Temptation) برهاند. و اندر علاج عشق، هیچ کاری سودمندتر از اندیشه کارهای مهم نیست و از خشم کسی که از روی لختی حشمت دارند، سودمندترست. و هیچ چیز زیان کارتر از بیکاری و اندوهی (۱۸) نیست.

اما علاج خشم - به شربت های خنک کننده و به عذرها و سخن های خوش و بازی ها و خنده (۱۹) و حاضر کردن دوستان ، و علاج اندوه و ترس به امیدهای (۲۰) قوی و به سماع و آواز بلند و به شراب و مفرح های (۲۱) گرم.

و در علاج اعراض نفسانی طریقی دیگر هست و آنرا علاج روحانی (۲۲) گویند ، و آنچه آن باشد که مردم، همت بلند دارند و از شادی و غم و لذت و ترس (۲۳) و غیر آن هرچه پیش آید، در آن به چشم حقارت نگرند و قدر آن حادثه کمتر از آن نهند که باشد (۲۴). و اگر تغییری پدید آید ظاهر نکند. و از دوست و دشمن پوشیده دارد، تا بدین طریق نیک و بد روزگار کشیدن عادت کند (۲۵) والسلام.

### توضیحات:

۱ - در " مر " ، " کارهای بزرگ و مهم و عمل ها " و در مج ۱) ، " کارهای مهم و عمل های باریک " و در " کا " ، " کارهای مهم و الم های باریک " آمده است.

۲ - در " مر " ، " خبرهای " و در مج ۱) ، " سخن های چیزی ناخوش و خوش " آمده است.

۳ - در بعضی نسخه ها، " حرکت " آمده است.

۴ - در سایر نسخه ها، " و دیگر اعراض " در دنباله " شادبست " آمده است.

۵ - در " مر " : " و خشم عظیم مغز را بجنباند " .

۶ - در سایر نسخه ها، " افتد " آمده است.

۷ - سایر نسخه ها: " به قعر تن " .

۸ - در " مر " ، " هم " و در مج ۱) ، " همیشه " آمده است.

۹ - در " مر " ، " دل فرازهم " آمده است.

۱۰ - در " مر " ، " خفگی " و در مج ۱) ، " خفه " و در " کا " ، " خبه " آمده است.

خبه (به فتح خاء و باء) خفه (معین) . قطعا کاتب نسخه اساس کار، به جای " خبه " ، " خبه " نوشته که اشتباه است.

- ۱۱ - در "کا"، "که در آن حال روح به ظاهر آید و روی سرخ شود" آمده است.
- ۱۲ - در سایر نسخه ها: "نومیدی" \*
- ۱۳ - در "مر" و "کا"، "خاطر را کند کند" آمده است.
- ۱۴ - در مج ۱) و "کا"، "اندیشه کارهای مهم" و در "مر"، "اندیشه کارها و مهم بزرگ از اندیشه بیماری ها" آمده است.
- ۱۵ - در "مر" و "کا"، "بریشان"، و در مج ۱)، "پیشانی" آمده است.
- ۱۶ - در "مر"، "سمرها گفتن" آمده است. سمر: شب و افسانه شب و حدیث لیل ۰۰۰ (ناظم الاطباء) \*
- ۱۷ - در مج ۱)، "دشوار" آمده است. مقصود بیماری های سخت است.
- ۱۸ - در سایر نسخه ها، "بی اندوهی" آمده است.
- ۱۹ - در "مر"، "و لعب های بازی های خنده ناک" و در مج ۱)، "بازی های خنده ناک و بازی های عجیب" و در "کا"، "و حکایت های خنده ناک و بازی های عجیب" آمده است.
- ۲۰ - در "مر"، "و نومیدی ها" و در "کا"، "بامیدواری قوی" آمده است.
- ۲۱ - مفرحات: ماخوذ از تازی، چیزهایی که خشنودی آورد و اندوه زداید (ناظم الاطباء) \* مفرح، فرح بخش، دلگشا Refreshing Exhilarating (آریانپور) \*
- ۲۲ - در باب علاج روحانی، "رازی" را کتابی است به نام "طب الروحانی" به زبان عربی که بسیار مشروح و مفصل مطلب را ایراد کرده است. این کتاب با ده رساله دیگر از "رازی" در سال ۱۹۳۵ میلادی توسط "پاول کراوس" Paul Kraus - - در قاهره به چاپ رسیده است.
- ۲۳ - دو نسخه "کا" و "مر"، کلمه "و اندوه" را اضافه دارند.
- ۲۴ - در سایر نسخه ها: "شاید" \*
- ۲۵ - در سایر نسخه ها، "تا حوادث و تغیر احوال در وی ظاهر نکند" آمده است.

## باب پانزدهم / در تدبیر پیران

مزاج پیری سردست و خشک، و هرگاه که مردم به پیری رسند، همه تدبیرهای وی باید که به گرمی و تری میل داشته بود، چون گرمابه رفتن، و مالیدن (ماساژ، مالش Massage) و باید که به اعتدال باشد، به روغن های گرم و خوش بوی خود را چرب کردن، چون روغن سوسن (valley - Lily of the) و یاسمن (Jasmin) و عطرهای معتدل و شراب صرف به مقدار معتدل، و در بستر نرم غلطیدن و ریاضت اندک و شادکامی و خوشدلی جستن، و از هرچه مزاج پیری دارد، چون اندوه و ترس و عطرهای سرد، چون کافور و نیلوفر (نیلوپر، نیلویپ Nenuphar) و از طعام ترش، خویشتن دور باید داشت، و نباید دانست که هوای بد و بخارها و تری های (۱) ناخوش و دود و غبارها همه در پیران اثر زیادت کند (۲) از آنکه در دیگران خویشتن را از این همه نگاه باید داشت، و غذا به تفاریق (۳) و اندک اندک باید خورد. و اگر کسی را معده، احتمال کند که به یکبار تمام بخورد، روا باشد، و طعام پس از آنکه از گرمابه بیرون آید موفق تر (۴) باشد، و طعام خورده اندر گرمابه نشاید رفت، و طعام های غلیظ که سودا فزاید نشاید خورد، مگر وقتی که در معده رطوبت گرد آمده باشد، بر سبیل علاج، روا بود، و چیزهای تیز چون آبکامه و غیر آن نشاید خورد، و شیر سود دارد، اگر در معده ترش نشود و باد نکنند. بدین سبب برنج به شیر با عسل یا با شکر، سود دارد. و گرسنگی، سخت زیان دارد، و اندر معده و امعای پیران رطوبت بسیار گرداند. گاه گاه حاجت آید به نرم داشتن طبع، و بعضی مردمان را در پیری، طبع خشک تر شود و قلیه گندنا با روغن زیت یا آبا آبکامه بیش از طعام دیگر بخورد (۵)، طبع را نرم کند. و اما آب (۶) اندر آب و نمک پزند و با آبکامه و روغن زیت بخورند، طبع را نرم کند، و پنج درم سنگ بسفایح (۷) با دسته برگ کبریت (۸) پیزند و بیالیند و مقداری تخم معصر (۹) پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند (۱۰) و احشا را پاک کند، چهار درم افیتمون (گل گلاب)، با چند دانه انجیر خشک و لختی تخم معصر بکوبند و بخورند اجابتی تمام کند، و انجیر خشک در ماءالعسل پیش از طعام بخورند، طبع نرم کند. و هر وقت این ملینات یکی بکار میدارد، تا طبع با یک چیز خونکند، و تا ضرورت نباشد فصد نکند، و طعام گوشت آبه خورد و شورباهای گندم و مانند آن با دارچینی و اندکی زنجبیل، و در فصل سرما تریاق بزرگ و مثرودیطوس (۱۱) خورد، تا نافع آید.

### توضیحات:

- ۱ - در مج (۱) و "مر" بعد از "بخارها"، "بوی ها" آمده است.
- ۲ - در "کا"، پس از جمله "اثر زیادت کند"، "زیاده از آنکه در جوانان" آمده است.
- ۳ - تفاریق: جدا جدا (معین) \* یعنی غذا را یک سره و یک مرتبه نباید خورد، بلکه غذا کم کم و به فاصله ها باید خورده شود.
- ۴ - در سایر نسخه ها: "موافق تر" \*



۵ - در "کا" و "مر" ، " و لبلاب" آمده است.

۶ - در "مر" و "کا" ، " و لبلاب اندر آب نمک" آمده است. لبلاب: گیاه پیچک (ناظم الاطباء) ، مراد از کلمه لبلاب انواع نیلوفر صحرائی و نیلوفر باغی است که جزو تیره پیچکها ۰۰۰ است (معین) (Bindweed آریانپور) (Ivy شلیمر) .



**نیلوفر - Bindweed**

۷ - بسفایح بسپایک سرخسی از نوع سرخسیان ۰۰۰۰ (معین) ، بسپایح اضراس الکل بسفایح Polypody of the (Common Golden locks Polybody Wall Fern) - Polypody (واژه نامه گیاهی) oak شلیمر) . این کلمه معرب "بسپاسه" است.



**بسفایح ، بسپایک ، بسپاسه - Common Polypody**

۸ - در " مر " ، " با دسته برگ کرنب " و در مج ۱) ، " باو پیوسته برگ گرم بیزند " و در " کا " ، " با دو سه برگ کرنب " آمده است، که تصور میشود "کرنب" صحیح باشد. کرنب: (به فتح کاف و نون) (۱) کلم (۲۰۰۰۰ کلم) یکی از اقسام کلم که آنرا کلم پیچ گویند (معین) (Cabbage حییم) .

۹ - معصفر ۰۰۰ گل کاجیره ۰۰۰ از اسپرغمها ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) ، گل کافیشه Safflower, Saffron Flower تخم کاجیره Saffron-seed Bastard (شلیمر) ، ۰۰۰ زعفران کاذب (معین) . معصفر: زرد رنگ، جامه زرد رنگ، هرچیزی که آن را با گل کاجیره یا چیز دیگر به رنگ زرد در آورند (عمید) .



**معصفر ، گل کاجیره - Safflower, Saffron Flower**

۱۰ - در سایر نسخه ها، این عبارات، اضافه بر متن آمده است: "ده درم علك البطم با شکر کوفته بخورند طبع را نرم کند" . Epithymum - Cuscuta - (گل گلاب) .



**علك البطم - Cuscuta**

۱۱ - در باب تریاقها به فصل دهم و زیر نویسه‌های فصل مراجعه شود. اما در باب تریاق مشرودیستوس یا مشرودیستوس باید دانست که این تریاق منسوب به مهرداد پادشاه پونتوس، (Pontus) از خاندان پارت می‌باشد. (خلاصه از معین).

## باب شانزدهم / در تدبیر مسافران

هر که عزم سفر دارد، پیش از آنکه به سفر بیرون شود، هرچه داند که اندر سفر خواهد بود، از کم خوابی و تشنگی و گرسنگی و سرما و گرما و طعام های مسافران و پیاده رفتن اندکی اندک به آن خو باید کرد، مثلا اگر وقت گرما بود، عادت تنعم و گرما از خویشتن باز داشتن، بیایدگذاشت، و اگر وقت سرما باشد، جایگاهی گشاده نشیند، تا با هوای صحراخو کند، و ریاضت و حرکت فزون از عادت کند، و نخست فصد کند، یا به درازی (۱) به داروی مسهل تن را پاک کند.

و چون به سفر بیرون شود، ممتلی بر ستور نشیند، طعام خوردن تاوقت فرود آمدن به منزل افکند، تا به وقت بر نشستن، معده از طعام خالی شود و به آب حاجت (۲) نیفتد. و اگر در گرما تشنه شود، سه درم تخم خرفه کوفته با سرکه و آب ممزوج بخورد، تشنگی زایل کند، و پیوسته سراز آفتاب، پوشیده دارد. و هنگام بر نشستن شربتی پست جو (۳) با آب سرد باز خورد. و در هر منزلی روغن بنفشه، بناف و کف پای و عضلها درمالد و بینی بر کشد. و اگر " باد سموم" (باد زهر آلود) آید، بینی و دهان پوشیده دارد، و بر آن رنج، صبر کند، و پیاز پاره پاره کرده، اندر دوغ آغشته بخورد، و آن دوغ را بیاشامد. و اگر کسی را " سموم" بزند (۴)، آب سرد بسیار بر دست و پای او باید ریخت و روغن گل و آب بید و گلاب بر سر او نهادن و او را در آب سرد نشاندن و برگ خرفه و کوک (کاهو) و خیار و مانند آن آنچه بدست آید مقداری، بخورد، و به آب مضمضمه میکند و میریزد، و اگر چاره نباشد جرعه جرعه میخورد، و اگر "تب" نباشد، شیر و دوغ، سخت موافق بود.

و اگر کسی در راه، سرما یابد، چون به منزل برسد، زود پیش آتش نباید شد، به تدریج خویشتن را به جامه گرم باید کرد و دست و پای به روغن زیت یا روغن فرفیون (Euphorbium Gum) یا روغن قسط گرم کرده، چرب باید کرد، و اندر طعام، روغن گاو و سیر بیشتر باید کرد، و اگر روغن گاو نخورد (۵)، دو سه پیاله شراب صرف باید خورد، سرما باز دارد و روز دمعه معده (۶) خالی نباید داشت. و اگر به عوض (۷) شراب (۸) خورد، موافق بود. و سرمازده را یک درم انگزد خوش اندر شراب با ماءالعسل حل کنند و بدهند، نافع بود.

و هنگام بر نشستن پیش آتش نباید رفت البته، و پای را به روغن فرفیون یا به روغن بارزد (۹) بمالند یا بسیر و یا بقطران (۱۰) و لختی موی " بز" (۱۱) بر انگشتان نهند، و به کاغذ در نیچند و پاتابه (۱۲) درپیچند و به موزه فرو کنند، از سرما سلامت یابند.

و " موزه" باید که اندرون پای جنبان بود و اگر کسی را پای سرما یابد، شلغم بجوشاند به آب کرنب یا به آب شبت یا بابونه یا انجیر خشک و پای اندر آن نهند، و بهترین کاری آنست که پای در برف گیرند، تا سرما از وی بیرون آید، و پیش آتش نباید رفت البته، و اگر پای رنگ بگرداند بیاید آزد (۱۳) و اندر آب گرم نهادن، تا خون تمام برود، پس گل ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلی کنند، و اگر پای سیاه شود یاسبز، نشان پوشیده شدن و تباه گشتن، جز آنکه جدا کنند (قطع کنند) هیچ تدبیری دیگر نباشد.

و لعاب اسبغول با سفیده خایه (سفیده تخم مرغ) و کتیرا حل کنندو صمغ عربی بر وی طلی کردن، اثر باد و آفتاب از وی باز دارد، و پیازبه سرکه و سیر به سرکه مضرت آن باز دارد، و کوک نیز سود دارد، و تدبیرآن در جایگاهش گفته آمده است، و روغن بابونه اندر عضلها مالیدن سوددارد و ماندگی ببرد، و از ترشی ها پرهیز کردن.

و مسافران دریا نخست که در کشتی شوند، باشد که ایشان را قی اوفتد، باز نباید داشت تا خود بیارامد، پس اگر بسیار شود باز بایدداشت، به شراب بودنه و مانند آن و آبی و انار و عدس، بغوره پخته، فم معده را قوی کند، خاصه اگر بابونه خورد. و هواعلم. تمام شد نصیب این کتاب (۱۴).

## توضیحات:

- ۱ - در سایر نسخه ها، " به درازی" دیده نشد.
- ۲ - در "مر" و "مج (۱)"، " و در راه به آب" و در "کا"، " و در راه حاجت نیاید" آمده است.
- ۳ - در "مج (۱)"، " پوست جو" و در "کا" و "مر"، " پست جو" آمده است.  
پست جو آرد جو (ناظم الاطباء)، آرد عموما و آرد گندم وجو و نخودبریان کرده... (ایضا ناظم الاطباء) \*
- ۴ - در "مر" و "کا"، " و اگر کسی را باد سموم بزند" آمده است.
- ۵ - در سایر نسخه ها: "بخورد" \*
- ۶ - در "مر"، " و روز در معده" و در "مج (۱)"، " و روز معده" و در "کا"، " معده خالی نباید داشتن" آمده است.
- ۷ - سایر نسخه ها، " به عوض آب" را اضافه دارند.
- ۸ - سایر نسخه ها، " ماءالعسل" را اضافه دارند.
- ۹ - در "مر"، " برزد" و در "مج (۱)"، " روغن بیرزد" آمده است. اما بیرزد، بارزد، بیزد، و بشیرازی پرز خوانند... (خلاصه ای از لغت نامه دهخدا)، ایضا بارزد به معنی بیرزد است و آن صمغی باشد مانند مصطکی و به عربی قنه (به کسر قاف) خوانند (از لغت نامه دهخدا)، قنه: نوعی صمغی است مانند مصطکی، بارزد، بیرزد (معین)، Galbanum شلیمر و شرح اسماءالعقار)، بیرزد: یکی از صموغ سقزی طایفه چتری که انزروت و بارزد نیز گویند (ناظم الاطباء) \*





**Galbanum – ببرزد ، ببرزد – Galbanum**

۱۰ - قطران و قیر (Tar آریانپور) ، قطران، روغن درخت سرو است (Goudron شرح اسماءالعقار) •

۱۱ - در "کا" و "مر" ، "بز موی" و در مج (۱) ، "قدری موی" آمده است.

۱۲ - در "مر" ، "پاتیانه" آمده است. پاتانه، پاتیانه، پاتاوه، پاتیاه، پاپیچ، چارق، نواری که به ساق پیچند، مچ پیچ  
••• (معین) •

۱۳ - در "کا" ، "باید رگ زدن" و در "مر" ، "رگ باید زد" دارد و در مج (۱) فقط "اگر پای رنگ بگرداند باید  
زود" آمده است. آژیدن خلائیدن (ناظم الاطباء) •

۱۴ - در آخر این مقاله، در نسخه مج (۱) ، "وهو نعم المعین" آمده است.

## فهرست مطالب کتاب خفی علای (قسمت پنجم)

مقاله دوم / از بخش نخستین	۱۱۶
باب نخستین / اندر شناختن بیماری	۱۱۶
توضیحات:	۱۱۷
باب دوم / اندر تدبیر شناختن " نضج "	۱۱۹
توضیحات:	۱۲۰
باب سوم / اندر شناختن بحران	۱۲۲
تشجیر	۱۲۵
توضیحات:	۱۲۷
باب چهارم / در تدبیر نشانهای سلامت و امیدواری (۱)	۱۳۱
توضیحات:	۱۳۱
باب پنجم / در شناختن علتها که بدیگر علت زائل شود	۱۳۲
توضیحات:	۱۳۲
باب ششم / اندر شناختن حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری بود که خواهد بود	۱۳۴
توضیحات:	۱۳۴
باب هفتم / در شناختن وقت مرگ	۱۳۶
توضیحات:	۱۳۷

## مقاله دوم / از بخش نخستین

اندر مقدمه معرفه بیماری [سایر نسخه ها: "تقدمه المعرفه بیماری" ] این مقاله مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن نضج و بحران، و شناختن نشانه‌های سلامت و امیدواری [در نسخه چایی: امیدواری و نومیدی بیماری] و شناختن علتها که به علتی دیگر زایل شود، و شناختن حالهائی که درتن مردم پدید آید، و آن نشان بیماری باشد که خواهد بودن، و این هفت باب است.

### باب نخستین / اندر شناختن بیماری

طریق شناختن بیماری آنست که نخست از علم منطق، طیب، جنس و نوع و خاصه و فعل (۱) و عرض [مراتب شناخت و طبقه بندی اجناس مرض ] بشناسد. و جنس را قسمت کند و نوعها که در زیر آن باشد نیک بجوید (۲)، و فعل هر نوعی اعنی آنچه هر نوعی بدان از یکدیگر جدا شود، بشناسد، و نوع بازپسین بدست آرد (۳) و نگاه کند تا هیچ نوعی از میانه فرو نگذارد. بدین طریق، جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیمار بتوان شناخت (۴) و برحقیقت بیماری که باشد واقف توان شد.

اما جنس بر دو وجه گویند: یکی جنس الاجناس (۵) که در زیر آن جنس های بسیار باشد، چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید. این هر سه به قیاس با جنس انواع باشند. و این جنس الاجناس را "جنس الاعلی" نیز گویند.

و دوم جنس خاص ترست، از نظر آنکه جماد و نبات و حیوان که جنس الاجناس گویند، هر یک به قیاس با انواعی دیگر که در زیر هر یکیست، چون حیوان که در زیر آن مردم است، و جز او دیگر جانوران اندر آید. اینجانحیوان جنس خاصه باشد، و مردم واسب (۶). و دیگر انواع جانوران هر یکی نوعی باشند اندر زیر حیوان. پس جنس، نامی است که بر چیزها افتد که به نوع و معنی از یکدیگر جدا شوند.

و نوع، نامی است کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد که بعدد (۷) از یکدیگر جدا باشند، چون مردم که به زید و عمر و اوفتد، و زید و عمر و به نوع، یکی اند و به شخص و عدد از یکدیگر جدا.

و فصل، خاصتر از نوع است. نامی است کلی و ذاتی (۸) که بر نوع افتد و هر نوع بدان نام یکدیگر جدا شوند، چون "ناطق" که مردم از دیگر جانوران بدان جدا شود.

و خاصه، خاصتر از فصل است و نامی است (۹) کلی نه ذاتی، لکن عرضی است چون ضاحک (خندان) و کاتب مردم را.

و عرض عام، صفتی است ذاتی و اندر بسیار چیزها که بنوع، مخالف اند موجود باشد، چون سبیدی اندر برف و پنبه (۱۰) و غیر آن.



و مثال، بازجستن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض (۱۱) بیماری آنست، که مردی مثلاً "تب" آید و طیب گوید این "تب"، بیماری است و بیماری "جنس اعلی" است و بیماری را علاج (۱۲) باید و "تب" بیماری، گرم است، علاج بجزی سرد باید کرد و بیماری گرم، جنس خاصتر است از بهرآنکه بیماری سرد بود و گرم بود. و در زیر بیماری گرم، تبهای گرم و آماسی گرم و دردسر گرم و غیر آن در آید. این همه انواع است که همه بیماری گرم که جنس خاصتر است در آمدست (۱۳) و در زیر هر نوعی انواع دیگر درآید. چنانکه در زیر تب گرم: تب غب خالصه و غیر خالصه (تب غب تب یک روز در میان Tertian - Fever) و تب مطبقة (تب تیفوئید Thyphoid) و تب محرقة (تب تیفوس اگزانتوماتیک Typhus) و تب یک روزه Quotidian (fever) و تب دق (۱۴) (Tuberculosis) در آید و در زیر هر نوعی، انواع دیگر درآید، چنانکه در زیر "تب غب"، "خالصه" و "غیرخالصه"، "شطرالغب" (۱۵) در آید. و اندر زیر "تب دق" راستینی و دق مشایخی (پیران) درآید، و هر نوعی را فصلی ذاتی است و خاصه است. و به فصل ذاتی از دیگرانواع جدا شود، چنانکه فصل ذاتی غب خالصه آنست که یک روز تب آید و دیگر روز از تب اثری باشد.

و فصل ذاتی "شطرالغب" آن است که یک روز تب، سخت قوی باشد و دیگرروز تبی باشد ظاهر و لکن آهسته. و خاصه حالی باشد که یک نوع باشد، و روا باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد، لکن هرگاه که باشد جز آن نوع را نباشد، چون تلخی دهان اندر "تب صفراوی" \*

و عرضی، حالی باشد که به تبع بیماری پدید آید، چون "صداع" (۱۶) و "بیخوابی" اندر "تب صفراوی" \* بدین طریق "تب غیر خالصه" از همه بیماریهای گرم و از همه انواع تبهای گرم جدا توان کرد، تا بتوان دانست که این بیماری، تبی است که به سبب عفونت ماده است و آن ماده، صفر است.

و علاج آن، استفراغ صفر است، و تسکین حرارت و هرگاه که طیب، جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری بدین طریق و بدین ترتیب بازجوید، زود بر بیماری و بر طریق علاج واقف شود. و اگر از این طریق غافل شود، ممکن نیست که بر بیماری واقف تواند گشت یا علاج صواب تواند کرد.

## توضیحات:

۱ - فصل صحیح است. در حاشیه نسخه "کا" آمده: "تعریف ضروری بحث منطق برای شناخت اجناس مرض" \*

۲ - در "مر"، "نجوند" و در مج ۱)، "بجوید" و در "کا"، "یکایک بجویند" آمده است که صحیح می باشد.

۳ - منظور "سید" آن بوده که طیب، قدم به قدم در مورد بیماریها به ترتیب کلی و طبقه بندی شده اقدام نماید، و از قسمت "بتوان شناخت" مستفاد می گردد که طیب تشخیص آخری یا تشخیص افتراقی را بدهد.

۴ - منظور "سید" آن بوده که طیب، قدم به قدم در مورد بیماریها به ترتیب کلی و طبقه بندی شده اقدام نماید، و

از قسمت "بتوان شناخت" مستفاد می گردد که طیب تشخیص آخری یا تشخیص افتراقی را بدهد.

۵ - جنس الاجناس: آن باشد که جنس اعم از آن نباشد چون جوهر ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) ۰

۶ - در مج ۱، "اسب و گاو و خر" و در "مر"، "که در زیر آن مردم است" آمده است.

۷ - در مج ۱، "که بعد" آمده است.

۸ - عبارات بین این دو شماره در نسخه ی مرکزی (مر) دیده نشد.

۹ - عبارات بین این دو شماره در نسخه ی مرکزی (مر) دیده نشد.

۱۰ - نسخه "کا"، و "سیاهی غراب" را اضافه دارد.

۱۱ - در "کا"، پس از "عرض" کلمه "عام" آمده است.

۱۲ - در "کا"، پس از "علاج"، کلمه "بضد" آمده است.

۱۳ - گرگانی در مطالب متن، طبقه بندی صحیح و جزء جزء موضوعات مربوط به تشخیص افتراقی را به طور وضوح بیان داشته است.

۱۴ - تب دق: تبی که بدن را بکاهاند و بی نهایت لاغر کند، مانند تبی که در مبتلایان به سل عارض شود (ناظم الاطباء) ۰

۱۵ - شطرالغب: قسمتی از تب و نوبه که یک روز شدید باشد و یک روز خفیف (Double tertian Fever شلیمر) ۰ در "کا"، "شطرالغب" آمده که صحیح بنظر نمی رسد.

۱۶ - صداع: دردسر (بطور عام)، صداع شقی دردی که در یک جانب سر حادث شود (معین)، صداع عام Headach، صداع شقی Hemicrania=Megrim (شلیمر) ۰

## باب دوم / اندر تدبیر شناختن " نضح "

نضح، پخته شدن ماده بیماری است، هرگاه که قوت مغیره بر ماده بیماری مستولی گردد، و آنرا بیزاند و ساخته آن گرداند که طبیعت دفع نتواند کرد و چنانکه مثلا در " ذات الجنب" به سرفه رطوبتی بر آید بقوام معتدل پر نکند (۴) و پخته (۵) و بویهای زند و به آسانی بر آید و ناخوش بوی نباشد نشان نضح تمام باشد. و اگر به قوام (۱)، غلیظ یاریقیق باشد و برنگ سفید یا کبود یا سبز باشد، و بوی ناخوش دهد، نشان تباهی و عفونت باشد. و هر خطری که باشد، پیش از پدید آمدن نضح باشد، و چون اثر (۲)، پدید آید، بیماری اندر نقصان افتد و از خطر بگذرد و از بهر آنکه پس از نضح، اندر هیچ بیماری هرگز خطر نبوده است و نباشد، مگر که خطائی کرده شود. و اگر چه نضح نشان سلامتست پدید نابودن نضح هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماریها بود که دراز گردد و اثر نضح ظاهر نباشد، و بیماری اندک اندک زایل شود، لکن اعتماد بر قوت باشد. اگر قوت بر جای بود امیدوار توان بود و اگر قوت ضعیف بود حال بد باشد و حال خداوند " تب " ، اندر " تب " ، همچون حال عضویت که اندر وی آماسی بود که پخته خواهد شد. همچنان که درد " آماس " روز بروز قویتر باشد، که پخته تر می شود، تبها نیز آنروز که ماده پخته می شود، گرم تر باشد، چون پخته شد، تبها آهسته تر شود.

بدین سبب است، که غایت بیماری تا وقت پدید آمدن نضح باشد. و از بهر آنکه " حال تب " و " حال آماس " ، ماده است و تا اندر آماس " ریم " ( چرک Pus ) سفید و هموار تولد کند، آماس پخته نباشد. اما در تبها تارسوب اندر " دلیل " (۴) پدید نیاید، ماده تب هنوز اندر رگها پخته نباشد و رسوب باید که سفید و هموار باشد. و از پس نضح، ایمنی از خطر بیماری به اندازه اثر نضح بود. هرگاه که اثر نضح تمام پدید آید، بیمار از خطر بیماری [در نسخه " کا " :بتمامی ] بیرون آید. و درازی و کوتاهی بیماری به اندازه زودی و دیری نضح بود و نشانهای نضح ناقص. و نضح تمام آنست که مثلا اندر میان بیماری " سر " چون " سرسام " و " زکام " و رطوبتی رقیق و تیز و سوزنده پالودن (۵) گیرد، نشان آغاز نضح باشد، و اگر بر آن بماند نضح ناقص است، و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سفید و زردفام شود، نضح تمام باشد.

و همچنین اندر درد چشم، اشک رقیق و گرم، نشان آغاز نضح است، و اگر معتدل نشود (۶) نضح ناقص باشد، و اگر به اندکی باز آید و معتدل شود و رمص (۷) کند، نضح تمام باشد. و اندر بیماری سینه همچنین و اندر " ذات الجنب " ، " نفث " (۸) رقیق، نشان نضح تمام باشد، و اندر " دلیل " نشان نضح ناقص و تمام از سه وجه باید جست.

اما نشان خامی آنست که هر چند بول سفید تر و رقیق تر باشد از نضح دورتر بود.

و نشان نضح : یکی آنست که از پس سپیدی، زرد شود یا از پس رقیق (۹)، غلیظ شود و هم بر آن بماند و رسوب نکند. این نشان آغاز نضح بود.

و دوم آنست که اندر بن قاروره (۱۰) یا بر سر آب (۱۱) یا در میان آب رسوبی هموار و سپید همچون ابری

پدید آید، نشان نضح ناقص باشد.

و سوم آنست که رسوب سفید و هموار و پیوسته اندر بن قاروره پدید آید، نشان نضح تمام باشد. و هرگاه که نضح ناقص باشد، بحران هم ناقص آید.

و بیاید دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره بیماری باشد که فربه و آبادان سالم باشد و طعام خورد و اندر قاروره آب خشک خشک (۱۲) اندام و لاغر بود و اندک خورش (کم خوراک) ، رسوب اندک باشد یا خود نباشد و ظاهر نشود. و نشانی نضح و قوت بیماری از رنگ آب و حالهای دیگر باید جست و هواعلم.

### توضیحات:

- ۱ - قوام: مایه زیست، اصل چیزی، و غلظت و بستگی شایسته در شربت‌ها (ناظم الاطباء) ، دوام، ثبات، استحکام ۰۰۰  
Consistency Firmness, Existence= (آریانیور) •
- ۲ - در "کا" و "مر" ، پس از " اثر" ، کلمه " نضح" آمده است.
- ۳ - در " مر" ، پس از کلمه " حال" آمده است: "تب و حال ماده تب همچون حال ماده آماس" و در نسخه های دیگر مطالب تقدم و تاخر دارد.
- ۴ - در مج ۱)، " بول" آمده است. دلیل: در اصطلاح طب، قاروره، و اطباء بول را اختصاص به دلیل داده اند به سبب این است که دخالت بسیاری بر احوال بدن دارد (منتهی الارب) ، بول رنجور را گویند ۰۰۰ (تمام از لغت نامه دهخدا) • خلاصه آنکه دلیل همان بول و قاروره بول بیمار و ظرف محتوی بول بیمار است. یعنی این کلمه به ظرف و مظروف، اطلاق می گردد.  
تفسره نیز بول است.
- ۵ - در " کا" ، " سوزاننده و پالودن گیرد" ، در مج ۱)، " نابودن گیرد" و در " مر" ، " بالودن" آمده است. پالودن: تصفیه کردن، پاک و صاف کردن To Filter
- ۶ - در " مر" ، " اگر بدان بماند" و در " کا" ، " اگر معتدل تر باشد" آمده است.
- ۷ - رمص، چرک خشک کنج چشم (معین) ، در " کا" هم " مص کند" آمده است، اما در " مر" و مج ۱)، " و اگر قوام آن معتدل شد و رنگ آن سفید بود و زردفام گردد نضح تمام باشد" آمده است.
- ۸ - نفث: خلطی که از سینه آید. نفث الدم Hemoptysis تف خونی.

۹ - در دو نسخه دیگر: "رقیقی" \*

۱۰ - قاروره: بول، شاش، تفسره ایضا شیشه ای که در آن بول کنند.

۱۱ - آب ماء (عربی) بول urine به افرادی که ادرار بیماران را می گرفتند، "مائیین" می گفتند (تاریخ طب در ایران، ج ۲).

۱۲ - در سایر نسخه ها، "بیماران خشک اندام" آمده است.

## باب سوم / اندر شناختن بحران

بحران (۱) اندر لغت یونانی لفظی است شکافته از چیره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنانک مدتی دو خصم می کوشند تا بر یکدیگر چگونگی دست یابند، هر وقت (۲) یکی را خویش کار بکنند و مهلت ندهند. همچنین ماده بیماری و طبیعت بر مثال دو خصم باشد که با یکدیگر می کوشند، در آن مدت اگر ماده پخته گردد و طبیعت دست یابد در حال، نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید. و اگر ماده مستولی شود و طبیعت عاجز آید، در حال نشان عاجزی طبیعت پیدا آید. پس معلوم شد که بحران، تغییر حال بیماری است از حالی به حالی بهتر یا بتر. و بحران شش گونه است:

یکی آنکه طبیعت، بیماری را دفع کند بیکبار، این را بحران نیک و تمام گویند.

دوم آنکه طبیعت، بیکبار عاجز شود و بیمار هلاک گردد، و هر دو در بیماریهای حاده باشد، و معنی وی تیزی و زود گذاشتن (۳) است.

سوم آنکه طبیعت (۴)، ماده را اندک اندک می پزند و مدتی تمام بیزند و دفع کند، آنرا تحلیل گویند.

چهارم آنکه طبیعت، بتدریج ضعیف می شود و ماده خام می ماند، تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر گردد و بیمار هلاک شود، این را "ذبول" (پژمرده شدن) خوانند و کاهش گویند. و این سوم و چهارم اندر بیماری دراز باشد که طیبیان آنرا "مزمه" (۵) گویند.

پنجم بحران مرکب باشد و آخر سلامت بود، و این چنان باشد که نخست بحران باشد سیره، لکن ناقص باشد و باقی اندر مدت تمام بکند، این هم از جمله بحرانهای نیک بود.

ششم هم، مرکب باشد، لکن نخست بحران کند بد و ناقص و قوت پس از آن ساقط می شود و بتدریج. و این بحران پنجم و ششم نه از بیماریهای حاده (Acute Diseases) باشد و نه از جمله مزمه. و آنروز که بحران تمام خواهد بود، در بیماری اضطرابی تمام باشد.

و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود، اضطراب کمتر باشد، و سبب اضطراب، قوت کوشیدن (کوشیدن، سعی و کوشش) طبیعت باشد با ماده بیماری. و هرگاه که طبیعت، بیماری بیکبار دفع نتواند کرد بسیار باشد که ماده را اعضای رئیسه (۶) دفع کند و آن اعضای دیگر دفع نتوان کرد، این را بحران انتقال گویند. و مثال این همچون باشد: پادشاهی باشد که شهرنگاه دارد و ناحیت (۷) بدشمن باز گذارد. و بحران انتقال بسیار کوتاه باشد، بعضی نیک و بعضی بد. آنچه نیک باشد "یرقان" است و "گر" و "کوبا" (۸) و "بهق" و آنچه بد باشد "آماسها" و "جراحتها" و "دنبله" (۹) و "طاعون" (Pest, Plague) و "نمله" (۱۰) و "نارفارسی" (۱۱) و "آبله" و "خوره" (جذام Leprosy) و "خناق" و "برص" و "داء الفیل" (پیل یا Elephantiasis) و "غدد" (۱۲) و "دوالی" (۱۳) و "لقوه" (۱۴) و "تشنج" (لرزش، هیجان Spasme, Convulsion) و "دردپشت" و "دردسیرین" و "درد زانو" .

و اگر چه بدین علتها بیماری زایل شود، مدتی درین علتها بماند، و باشد که مزمن گردد. و توقع بحران از قوت قوی و خلط رقیق باید کرد، اگر قوت، قوی نباشد و خلط، رقیق نباشد، بحران انتقال توقع باید کرد (۱۵). و بحران ماده رقیق ب " عرق " باشد. و بحران معتدل ب " رعافات " (رعاف خون دماغ Epistaxis) یا ب " ادرار بول " یا ب " اسهال " یا ب " قی " \* و بحران بیماریها سر به مخاط یا ب " دمعه " (۱۶) یا ب " صدید " (۱۷) که از گوش پالاید. و بحران بیماریهای آلتهای دم زدن ب " نفثه " (۱۸) باشد. و گشادن خون " بواسیر "، اندر بسیار بیماریها بحران نیک باشد، خاصه کسی را که عادت بوده باشد. و بهترین و تمامترین بحرانها رعافتست، پس " اسهال "، پس " قی " پس " ادرار بول " پس " عرق " \*

و بیاید دانست که همه بیماریها را ابتدا است و زیادت شدن آنرا وقت تزاید گویند، و بغایت تمامی رسیدن است و آنرا وقت انتها گویند، و نقصان گرفتن و آنرا انحطاط گویند. و بحران تمام جز به وقت انتها نباشد. و مرگ اندر ابتدا باشد و هم در انتها و هم در وقت تزاید و هرگز در وقت انحطاط نباشد. نه بحران و نه مرگ و نه بحران که در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت تزاید باشد، اگر نیک باشد، ناقص بود و اگر بد باشد بیمار در آن بحران سخت بد حال (۱۹) بود. و آنچه در وقت انتها باشد تمام بود، بیکبار طبیعت بر بیماری مستولی گردد و بیمار از خطر بیرون آید، یا بیکبار طبیعت عاجز آید و بیماری مستولی گردد و بیمار هلاک شود. و بحرانی که در روزهای بحران باشد، امیدوار باشد و هر چه بیش از آن افتد نشان آن باشد که ماده بیماری سخت بد است یا سخت بسیارست، و طبیعت از گران باری و بدی ماده مضطرب شدست.

و آن از بهر اینست که هرگاه نشان آن یابند که روز چهاردهم بحران خواهد بود، پس زودتر از آن بحران کند، اگر این روز که حرکت بحران پدید آید، جمله روزها بحران باشد، چون روز پانزدهم نشان آن باشد که بحران خواهد بود اگر نیک باشد ناقص باشد و سبب زودی حرکت بحرانی بی طاقتی و اضطراب طبیعت باشد، و هم بدین سبب است که اندر بیماریها باسلامت بحران به وقت خویش میباید از بهر آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود.

علی الجمله، حرکت بحران پیش از وقت انتها یا به سبب قوت بیماری و عاجز بی طبیعت باشد یا به سببی بیرونی که طبیعت را بی هنگام بجنانند، چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی یا شرابی نه به وقت خوش (۲۰) و نه لایق حال. و هرگاه که روزی که بحران نیک توقع کند علامتی پدید آید، سخت بد باشد.

و بیاید دانست که روزگار بیماری روزهای بحران باشد. آنرا " ایام الباحوریه " (۲۱) گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشد، که بحران خواهد بود و کدام روز خواهد بود، و آنرا " ایام الانذار " (۲۲) گویند و بعضی روزها از میان این روزها باشد، که نه بحران باشد و نه خبر دهنده از بحران، آنرا " ایام الواقعه " گویند فی الوسط (۲۳). و بحرانهای سخت قوی تا روز چهاردهم باشد، و تا روز بیستم بدان نزدیکی باشد. پس هر روزی که پس تر باشد بتدریج، بحران، ضعیف تر باشد، تا تمام چهل روز.

محصول این سخن آنست که بحرانهای صعب قوی تا بیستم باشد، و آنچه از پس این باشد، آهسته تر

باشد.

و حکیم " بقراط " از پس چهل روز، هیچ روزی را بحران نشمرد مگر روز شصتم و هشتادم (۲۴) و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانها بیستگانی باشد، تا صد و بیست روز باشد، لکن این نیز نادر باشد و پس ظاهر نباشد.

و باید دانست که بعضی بحرانها هر چهار روز باشد و بعضی هر هفت روز (۲۵) و بعضی هر بیست روز. و قوت بحران چهارگانی تا بیست روز و تمامتر باشد. و از پس بیست روز ضعیف تر باشد، لکن از این بیرون نشود، که از جمله روزها خبر دهنده باشد. و قوت بحران هفت گانی تا چهل روز باشد، پس ضعیف تر شود. پس قوت بحران، بیستگانی باشد، تا صد و بیست روز، و بعد از این بحران یا از پس هفت ماه یا از پس هفت سال یا از پس هفت سال یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یکسال.

و بحران بیماریهای حاده اندر روزهای (۲۶) طاق باشد، بدین سبب است که بحران " تب غب " روز یازدهم (۲۷) باشد. و اندر بیشتر بیماریها، دور تبها چون عده روزهای بحران باشد، مثلا هفت روز دور " تب غب " ، همچون هفت دور نوبت " محرقة " باشد. و اندر بیماریهای مزمنه عدد ماه و سال همچون عدد روزهای بیماریهای حاده باشد. مثلا اندر " تب ربع " سودائی بلغمی، هفت ماه، همچون هفت نوبت " تب غب " باشد و روزهای خبر دهنده از روز بحران بیماریهای مزمنه هم بر قیاس روزهای خبر دهنده از روزهای بیماریهای حاده باشد. و بحران بیماریهای مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد، همچنان که اندر بحران های بیماریهای حاده چنانکه یاد کرده آمد.

و روزهایی که بحرانها بی وقت (غیر موقع) آید، آنرا " ایام الواقعة فی الوسط " گویند. و آن روز سوم و پنجم و نهم و سیزدهم است.

اما بحران روز چهاردهم هرگاه که از وقت خویش بگردد، روز هفتم آید یا روز و ایام یازدهم.

و از " ایام الواقعة فی الوسط " روز نهم قویترست، پس پنجم پس سوم، و روز سیزدهم ضعیف است، و روز ششم بحران کند، لکن بد. و هرگاه که اندر بیماریهای حاده روز نخست اثر نضح پدید آید، بحران روز چهارم باشد.

و اگر بیماری سخت گرم و سریع الحركه بود، روز سوم، و اگر آهسته تر باشد، روز پنجم و اگر روز انداز، روز چهارم باشد و بیماری گرم باشد، بحران، روز هفتم بود.

و اگر آهسته تر بود، روز نهم باشد، و اگر روز انداز، چهارم باشد و نشانهها بد نماید، بحران، روز ششم باشد.

و اگر روز انداز، هفتم باشد، بحران اندر یازدهم یا در چهاردهم بود.

و اگر روز یازدهم نوبت زودتر آید و تب، گرم تر و اثر نضح پدید آید، بحران اندر چهاردهم باشد.



و اگر نضح اندر چهاردهم باشد، بحران اندر هفدهم باشد یا هجدهم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر اندر بیستم باشد، و همچنانکه روز چهارم انداز بروز هفتم کند، یازدهم انداز بروز چهاردهم کند، و هفدهم انداز به بیست و یکم و بیستم.

و باشد که اثر نضح اندر هفدهم (۲۸) پدیدآید، ضعیف باشد. و بحران که از بیست و یک اندر گذرد و به چهل روز رسد در روز بیستم انداز به چهل کند.

و از " ایام الواقعة فی الوسط " هرگاه نشانهائی که روز سوم پدیدآید، باشد بحران، روز ششم کند، و روز پنجم بروز نهم انداز کند.

لکن اگر نشانهائی بد باشد، بحران، روز هشتم کند، و روزهایی که دروی بحرانها باشد نیک باید، تمام یا ناقص، جمله آن بیست (۲۹) روزست، سوم و چهارم همچنین به ترتیب تا روز هفدهم، پس روز نوزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهل.

و گروهی روز اول و روز دوم از جمله روزهای بحران شمرده اند از بهرآنکه " حمی یوم " (تب روزانه) روز نخست یا دوم بگذرد و از بهرآنکه گذشتن از تغیر خالی باشد، آنرا بحران گفته اند.

و گروهی دیگر گفته اند که از پس چهل روز بحران نباشد، لکن بیماری به تحلیل گذرد، و از روز بیستم تا تمامت چهل روز سیزده روزست که دروی بحران نباشد، روز بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و سی و ششم و بیست و نهم و سی و ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم. و از جمله جهت بیان این روزهامشجری (۳۰) ساخته آمده است، و نام روزها که در وی بحران نیک باشد به شرحی نوشته آمد به قلمی سطر و روزهایی که در وی بحران گاهی باشد و گاهی نباشد، به قلمی سطر نوشته آمد به سیاهی. و روزهایی که در وی بحران بد باشد هم به سرخی نوشته آمد به قلمی باریک و روزهایی که دروی بحران نباشد به قلمی میانه نوشته آمد به سیاهی، تا بر خواننده این کتاب، زود ظاهر شود. والله اعلم واحکم.

## تشجیر

روز نخستین روز دوم (۳۱) بسیار باشد که بیماریها و تبها که بغایت گرم باشد اندرین روزها بحران کند. روز سوم - بسیار باشد بیماریها و تبها که بغایت گرمی باشد که اندرین روز بحران کند. روز چهارم - روزهای بحرانست که خبر دهنده است از بحران روز ششم و هفتم، پس اگر نشانهائی که در روز چهارم پدید آید، بد باشد تمامی این در روز ششم پدید آید و اگر نشانهائی نیک باشد تمامی این روز هفتم باشد.

روز پنجم - این روز بحرانهای نیک بسیار باشد.

روز ششم - اندرین روز بحران نیک نادر باشد، و اگر باشد با رنج و خطر باشد و بیمار را " نکس " (۳۲) افتد.

روز هفتم - هر بحران که اندرین روز باشد بی رنج و خطر بود و این روز ضد ششم است.  
روز هشتم - روز بحران نیست و اگر بنا در بحران کند نیک نباشد.  
روز نهم - روز بحرانت و حکم این همچون روز سوم و پنجم است و خبر دهنده از روز یازدهم، چنانکه خبر دهنده است از روز چهارم از روز ششم و هفتم.  
روز دهم - همچون روز هشتم است.  
روز یازدهم - همچون روز پنجم و نهم است و خبر دهنده است از چهاردهم.  
روز دوازدهم - همچون روز هشتم است.  
روز سیزدهم - درجه او میانه است نه از روزهای که طیب توقع بحران کند و نه از جمله روزهایی است که در وی بحران نباشد.

روز چهاردهم - روز بحرانت و پس از روز هفتم هیچ روز قویتر از این روز نیست.  
روز پانزدهم - اندرین روز بحران، کم باشد و اگر باشد نیک بود.  
روز شانزدهم - همچون روز هشتم و دهم است.  
روز هفدهم - همچون روز نهم است، خبر دهنده است از روز بیست و یکم.  
روز هجدهم - اندرین روز، بحران، کمتر از آن بود که در هفدهم و اگر باشد نیک بود.  
روز نوزدهم - اندرین روز، بحران، کمتر باشد و اگر باشد بد باشد.  
روز بیستم - روز بحرانت و از چهاردهم گذشته هیچ روز قویتر از این روز نیست.  
روز بیست و یکم - روز بحرانت، لکن اندر بیستم بیش از آن باشد که اندرین روز.  
روز بیست و دوم - بحران نیست.  
روز بیست و سوم - بحران نیست.  
روز بیست و چهارم - روز بحرانت و از پس بیستم هیچ روزی به قوت تر از این روز نیست.  
روز بیست و پنجم - بحران نیست.  
روز بیست و ششم - بحران نیست  
روز بیست و هفتم - روز بحران است و از پس بیست و چهارم هیچ روزی به قوت تر از این روز نیست.  
روز بیست و هشتم (۳۳) - بحران نیست.  
روز بیست و نهم - بحران نیست.  
سی ام - بحران نیست.  
سی و یکم - بحرانت.  
سی و دوم - بحران نیست.  
سی و سه ام - روز بحران نیست.  
سی و چهارم - روز بحرانت، و آنچه پس از این روز باشد، ضعیفتر باشد.  
سی و پنجم - روز بحران نیست.

سی و ششم - بحران نیست.  
سی و هفتم - روز بحرانست.  
سی و هشتم - روز بحران نیست.  
سی و نهم - روز بحران نیست.  
چهارم - روز بحرانست. و هواعلم.

هر بحرانی که پس ازین باشد ضعیف بود، چون یاد کرده آمده است که نامهای روزهای بحران و غیر بحران کدام است. و قوت روزهای بحرانی وضعف آن بی هیچ اندیشه معلوم گردد که روزها که در وی بحرانیها نیک و تمام باشد کدام و چند است. و آن روز چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم، جمله یازده روز باشد. و روزهایی که در وی گاهی بحران باشد و گاهی نه، کدامست و چندست و آن روز سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم، جمله شش روزست. و روزهایی که در وی بحران، ناقص است یا بد و با رنج و با خطر کدامست و چندست و آن روز ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم، و جمله هشت روز باشد. و روزهایی که در وی بحران نباشد بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم، جمله سیزده روزست، تمام سی و هشت روز باشد، و با روز اول و دوم، تمامت چهل روز بود که بیشتر یاد کرده آمد (۳۴).

### توضیحات:

- ۱ - در باره بحران قبلا در مقاله اول کتاب توضیح داده شد. اماگرگانی در این باب به تفصیل و مشروحا شش گونه بحران را شرح داده است. بحران تغییری که بیمار را پدید آید ۰۰۰ (یوم بحران) (ناظم الاطباء) •
- ۲ - در سایر نسخه ها " هر یک در وقت، کار خویش بکنند" آمده است.
- ۳ - در "کا" و "مر"، "زود گذشتن" و "در مج ۱"، "زود در گذشت" آمده است.
- ۴ - در مج ۱) و در "کا"، پس از "طبیعت"، "اندک اندک" آمده است.
- ۵ - منظور آن است که بحران طولانی و در نتیجه بیماری نیز طولانی گردد.
- ۶ - اعضاء رئیسه: در اصطلاح اطباء قدیم اعضا و قسمتهای معتبر و مهم بدن مانند مغز و کبد و قلب و معده و امثال آن را می گفتند.
- ۷ - در "مر"، "حوالی" و در "کا"، "نواحی" آمده است.
- ۸ - همان قوباست که در مقاله اول توضیح داده شد.

۹ - در " مر " و " کا " ، " دبيله " و در مج ۱) ، " دمل " آمده است. دبيله: [به ضم دال ] آماسی در بدن انسان که پس از وی بیماری دیگری بروز کند (ناظم الاطباء) \*

۱۰ - نمله: ۰۰۰ ریش پهلو ویژه و دمیدگی که بر اندام بر آید (ناظم الاطباء) \*

این کلمه از نمل (به فتح نون و سکون میم و لام) گرفته شده که به معنای مورچه است. در بحرالجواهر آمده که دانه های نمله بمانند دانه های ارزن است.

۱۱ - نار فارسی: ۰۰۰۰ دانه ای باشد که بر جلد بدن پیدا شود پر آب رقیق شدیدالحرقت (آنندراج) غیر از کوفت است که سیفیلیس باشد (مجمع الجوامع) ۰۰۰ دانه ایست که از جنس نمله ۰۰۰ (لغت نامه دهخدا) ۰ در " برهان قاطع " آمده است: نوعی از زهر باشد مرکب از چیزهای تلخ و اندکی از آن کشنده است. بازهم در باره نارفارسی در مقاله چهارم، مطالبی به نظر خوانندگان خواهد رسید.

۱۲ - غدد منظور غده هایی بمانند لیپوم (Lipome) و امثال آنهاست.

۱۳ - دوالی (Varicose veins شلیمر) ، دالیه [مفرد] Varix (آریانپور) ، ۰۰۰ علتی که در آن وریدهای ساق و قدم فراخ گردد (ناظم الاطباء) \*



واریس ، دوالی ، دالیه ، Varicose veins

۱۴ - لقوه: کجی دهان فالج عصب صورت =Facial Palsy = فلج صورت (Paralysis of the Face آریانپور) ، کجی دهان بر اثر فالج عصب باصره.

۱۵ - در مج ۱) ، " نباید کرد " آمده است.

- ۱۶ - دمع [به فتح دال] اشک، سرشک و "دمعه": ایضا اشک و سرشک (معین) Tear سیلان دمعه (Watering of the eyes = Lacrimation شلیمر) (آریانپور)، اشک ریزی.
- ۱۷ - صدید: زردآب، چرک آمیخته به خون، خونابه ۰۰۰ (معین)، سروم، خونابه (Serum آریانپور) در مج ۱)، "بصدئه" آمده است.
- ۱۸ - نفثه: دمیدگی و دمیدگی افسونگر و دم دهنده (ناظم الاطباء)، در "مر" و "کا"، "نفث" آمده است. شرح "نفث" قبلا یاد کرده شد.
- ۱۹ - در "کا"، قبل از بد حال، "عاجز باشد" آمده است.
- ۲۰ - در "کا"، "در وقت و نه لایق حال" و در "مر"، "نه وقت و نه لایق" و در مج ۱)، "نه به قوت و لایق" آمده است.
- ۲۱ - در باره ایام "بحور" در مقاله اول کتاب به تفصیل آمده است. در "کا"، "ایام الباحوری" آمده است. ایام باحوریه: روزها باشد که در آن بحران واقع شود ۰۰۰۰ (بحرالجمهر) \*
- ۲۲ - ایام الانذار: یعنی روزهای آگاهی و آگاهانیدن و تنبه، مقصود آن است که طبیب در این روزها به حال بیمار بسیار توجه کند. در بحرالجمهر آمده: ایام "انذار" روزها باشد که خبر دهد به آمدن بحران در روز دیگر مثلا روز چهارم خبر میدهد به آمدن بحران در روز هفتم ۰۰۰"
- ۲۳ - مقصود روزهای وسط بیماری باشد. در "کا"، "ایام واقعه فی الوسط" آمده است.
- ۲۴ - در "کا"، پس از "هشتادم"، "و روز صدم" هم آمده است.
- ۲۵ - در "مر"، "هر چهار روز" آمده است.
- ۲۶ - اینکه در بیماریهای حاد، بحران در روزهای فرد باشد از عقاید پزشکان سلف است و دلیل علمی بر آن نمی توان قائل بود.
- ۲۷ - در "مر"، "پانزدهم" آمده است.
- ۲۸ - در مج ۱)، "هفتم" آمده است.

۲۹ - در سایر نسخه ها: "بیست و پنج" .

۳۰ - در مج ۱)، "شجره" و در "کا"، "فهرست" آمده است. شجره و شجره نامه نسب نامه) Genealogy آریانیور)، نسب نامه، فهرست اسامی اجداد کسی، شجره نامه، شجره النسب (معین)، در باره این مشجر که در کتاب بابت طرز و روش آن به قلمهای مختلف است - در سایر نسخه ها باختلافهایی و تقدم و تاخر مطالب آمده است، اما شرحی که در نسخه اساس کار آمده، از همه کاملتر است.

۳۱ - در "مر"، "روز اول و دوم و سوم"، در "کا"، "روز نخستین و دوم و سوم" آمده است و در مج ۱)، از روز سوم شروع کرده است. ایضاً در سایر نسخه ها عبارات با نسخه اساس کار کمی متفاوت است اما مفهوم آنها یکی است، مثلاً در مج ۱) آمده ۰۰۰۰ و نام روزهایی که در وی بحران نیک باشد نشان کرده شده و روزهایی که در وی بحران گاهی باشد و گاهی نه بسبزی و روزهایی که در وی بحران بد باشد یا ناقص به سیاهی و در روزهایی که در وی بحران نباشد بکبودی نوشته است تا بر خواننده این کتاب زود ظاهر شود انشاءالله تعالی.

۳۲ - نکس [به ضم نون و سکون کاف و سین] باز گشتن بیماری. عودبیماری، برگشت بیماری  
Reapparition of disease .

۳۳ - تذکر: نسخه مج ۱)، روزهای ۲۸ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ را ندارد.

۳۴ - در باب بحران و روزهای آن چنانکه در این باب آمد، قطعی است که خوانندگان کتاب متوجه شده اند که پزشکان سلف تا چه حد به بحران دردوران بیماری و روزهای آن توجه داشته اند و احتیاج به شرح و یا حاشیه بر آن نیست و متن کتاب بهترین شاهد موضوع است.

اینکه پیشینیان در باره روزهای بحران و محاسبه خوب و بد بحرانی و غیر بحرانی آن مطالبی نگاشته اند، موضوعی است که تا این اواخر (تقریباً پنجاه تا صد سال قبل) در کشور ما برقرار بوده و همینکه در یکی از این روزهای تعیین شده ایام بحران محسوب آمده، ترتیب مداوی بیمار هم تغییر می کرده است. میراثی که سید بزرگوار در این باب در کتاب خود آورده متأثر از کتابهای "محمد زکریای رازی" و "علی بن عباس اهوازی" و "شیخ رئیس" است. چرا که "رازی" در ابتدای کتاب "حاوی" (چنانکه آمد) سی و دو یا سی و سه حکایت طبی از بیماران خود برشته تحریر درآورده که یکی از این حکایات شرح بیماری است که او را روز بروز تحت نظر می داشته است (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به "ترجمه حکایات طبی رازی"، شماره ۹۴۰، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم)

## باب چهارم / در تدبیر نشانه‌های سلامت و امیدواری (۱)

هرگاه که بیمار بر پشت باز نیفتد و در پهلو بتواند خفت و اندر بستر به نشیب فرو نرود و خود از پهلو، بدیگر پهلو، تواند گشت (۲) و بر آن شکل خسبد که اندر تن درستی عادت داشته، این نشان قوت طبیعت باشد و امیدواری، خاصه که دم زدن بیمار طبیعی باشد و نبض قوی، و اگر بیمار پرهیز (۳) کند و بیماری زیادت نشود، نشان درست (۴) باشد، از قوت طبیعت و امیدواری و خواب یافتن به شب و بامداد که از خواب بیدار شود، آسوده تر بودن و حاستها درست و نظر همچون نظر تن درستان، نشان سلامت دماغ بود. و "عطسه" از پس "سرسام" نشان پاک شدن دماغ بود و برهيات و رنگ خویش بودن، نشان سهولت بیماری باشد، خاصه اگر دیگر نشانه‌های سلامت بود، و همواری حرارت تب اندر همه تن، نشان سلامت بود و از بهر آنکه معلوم گردد که از در (۵) احشا آماسی نیست، و اندر "تب مطبقة" ناقص بروز بحران، نشان پاک شدن عروق باشد از عفونت، و اندر "تب صفراوی" بثرهائی (۶) که آنرا "تب خاله" (۷) گویند، نشان خیر باشد، و اندر تب های گرم "رعاف" و "قی" و "اسهال" و "ادرابول" و "عرق" (۸) اندر روز بحران، نشان سلامت بود، و اندر (۹) بیماریها شهوت طعام نشان قوت معده باشد و سلامت جگر و دیگر احشاء.

### توضیحات:

- ۱ - در "کا"، در تدبیر شناختن نشانه‌های ۰۰۰ آمده است.
- ۲ - در "مر"، "خفت" آمده است.
- ۳ - در "کا"، "ناپرهیزی" و در مج (۱)، "پرهیز نکند" آمده است.
- ۴ - در "مر"، "تندرستی" آمده است.
- ۵ - "اندر" صحیح است (طبق سایر نسخه ها) •
- ۶ - بثر [به فتح باء و سکون ثاء و راء] جوش و دانه ریز که روی پوست پیدا شود. واحد آن بثره جمع آن بثور (معین) =Eruption, Pustule (آریانپور) •
- ۷ - تب خال، تبخاله • Herpes در "کا"، "تپخال" آمده است.
- ۸ - در "کا"، "پس از ادرابول"، "رسوب نیک" آمده و "عرق" نیامده است.
- ۹ - نسخه "کا"، جمله "واندر بیماریها شهوت طعام نشان قوت معده" را ندارد و بدین صورت آمده است: "اندر تب ها و بیماریهای احشاء و آماسها نشان سلامت باشد" •

## باب پنجم / در شناختن علتها که بدیگر علت زائل شود

هرگاه که خداوند "تب گرم" را گوش، "کر" شود، پس "اسهال صفرائی" اتفاق افتد، کری زایل شود. و همچنین درد چشم ب "اسهال صفرائی" زایل شود. و ممکن باشد که خداوند "اسهال صفرائی" را گوش، "کر" شود و "اسهال" باز ایستد از بهر آنکه صفرا و ماده صفرائی روی سوی بالا کند. و همچنین درد چشم ب "اسهال صفرائی" زایل شود. و اگر خداوند "استسقاء" را "اسهال بلغمی" افتد یا رطوبت آبی ناک رود، علت او زایل شود. و اگر خداوند "تشنج بلغمی" را "تب" آید، حرارت تب، آن ماده را بگذارد و "تشنج" زایل کند و "صرع" به "تب ربع" زایل شود، یا سهل تر گردد. و سوء المزاج سرد که از معده و احشا باشد هم به "تب" زایل شود. اگر خداوند "ذات الریه" را بر پای، جراحی (۱) پدید آید و آنچه ب "سرفه" برآورد نشان نضح دارد. علامت آن باشد که ماده انتقال کرده است بدفع طبیعت. همچنین اگر خداوند "ذات الریه" اندرین گوش یا اندر حوالی سر و سینه و پهلوها ریشها برآید، دلیل بحران انتقال باشد و امید سلامت (۲)، لیکن آن ریشها به سبب بدی ماده ناصور (۳) شود. و اگر خداوند "خناق" و "سرسام" را "بواسیر" (Hemorrhoids) پدید آید، بحران انتقال باشد و علت بدان زایل شود. و من دیدم که خداوند "مالیخولیا" را رشته (۴) بر آمد بر پای و "مالیخولیا" بدان زایل شد. و اگر خداوند "خفقان" و "ذبحه" (۵) را بر سینه آماس و سرخی پدید آید، بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را به ظاهر دفع میکند. و همچنین اگر به ظاهر حلق و زبان آماس پدید آید، نشان سلامت بود. و اگر خداوند "سرفه کهن" (۶) را درخایه آماسی پدید آید، "سرفه" زایل شود از بهر آنکه اندامهای دم زدن را با اندامهای تناسل مشارکت است. و اگر خداوند "داء الثعلب" (۷) را "دوالی" پدید آید، "داء الثعلب" زایل شود از بهر آنکه ماده بد انتقال کرده باشد. و همچنین اگر خداوند "درد گرده" را و "درد اندامها" را و "تقرس" را "دوالی" پدید آید، ماده انتقال کرده باشد. و اگر خداوند "فواق امتلائی" را "عطسه" پدید آید، "فواق" زایل گردد.

### توضیحات:

- ۱ - در "مر"، "خراجی" آمده است. خراج [به ضم خاء] کفگیرک Benign Antrax گنده طاول خراج جید، خراج ردی Malignant Anthrax = (شلیمر) \*
- ۲ - در "مر"، "پس از سلامه"، جمله "و علت بدان زایل شود" آمده است.
- ۳ - ناصور ناصور، جمع آن نواصیر • Fistula
- ۴ - رشته: پیوک عرق المدنی عرق المدینی عرق مدنی - Guinea Worm = Hair- Worm



پیوک ، رشته ، عرق المدنی - Guinea Worm



۵ - ذبحه: درد گلو و خونی که خناق پیدا کند و بکشد. و ریشی که در حلق بر آید (ناظم الاطباء) ، ذبحه: ورمی باشد بهر دو جانب. حلقوم، درد گلو (معین) •

۶ - منظور " برنشیت" مزمن است.

۷ - داءالثعلب (Baldness Fox - Evil) شلیمر) ، بیماری روباه (ریختگی مو) ، بمانند ریختن موی روباه.



**Baldness - داءالثعلب - بیماری روباه**

## باب ششم / اندر شناختن حالها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری بود که خواهد بود

هرگاه که در چشم و روی اختلاج (۱) افتد، بسیار بیم "لقوه" بود واگر در عضوی دیگر باشد، بیم باشد که اندر آن عضو "تشنج" افتد. و هرگه که چشم و روی سرخ میشود و از چشم آب بسیار آید و روشنائی نخواهد (ترس) از روشنائی > Lightshunning (شلیمر) که بیند و از دیدن آن "خذوکی" (۲) یا بد، بیم "سرسام" بود، "سرگشتن" بسیار و "کابوس"، مقدمه "صرع" بود، اندوهناکی و ناخوشدلی پیوسته بی سببی مقدمه "مالیخولیا" باشد، دیدن خیال چون "پشه" پیش چشم یا چون دودی مقدمه آب (۳) بود، "درد شقیقه صعب" و "صداع" و پیوسته بیم کننده بود، به علت انتشار یا به آب سبب (Glaucoma)، "کسلانی" و "کندی حاستها" و "اختلاج" همه اندامها که پیوسته باشد، مقدمه "سکته" بود، بسیاری "زکام" و "نزله" بیم کننده باشد، بعلت "ذات الریه" و "سل"، و عرق آمدن بسیار از همه تن نشان "امتلا" باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد به سقوط قوت عرق آمدن ناخوش بوی، بیم کننده بود، به تبهای عفونتی، امتلا می مفرط، بیم کننده بود ب "سکته" یا بدانچه خون از گلو بر آمدن گیرد، ثقل (۴) ناخوش بوی نشان "تخمه" (۵) باشد، بول ناخوش بوی، بیم کننده باشد به "تبهای عفونتی"، سقوط شهوت و الم (۶) ماندگی، نشان "امتلا" باشد و مقدمه بیماری "منش گشتن"، (۷) و تولد بادها در شکم مقدمه "قولنج" باشد، شهوت طعام فزون از عادت، نشان "سوءالمزاج سرد" باشد اندر معده تا ماده سقوط شهوت طعام بی تولد بادها اندر معده، نشان گرمی فم معده بود، آرزوهای ترشپها، نشان تولد صفرا باشد اندر معده، آرزوی تیزیها چون "خردل" و مانند آن، نشان مانند ماده غلیظ بود اندر معده، سرخی چشم و تیرگی و رنگ روی و تنگی نفس و کوفتگی (۸) آواز، مقدمه "جذام" باشد، بسیاری دملها نشان جراحی بزرگ باشد، بسیاری غده ها، مقدمه "دنبله" (۹) عظیم باشد، "بهق سفید" بسیار، مقدمه "برص" باشد، "خفقان" پیوسته مردم تندرست بیم کننده باشد، به مرگ "مفاجا" (۱۰)، "تمدد" که اندر "جگر" باشد و میل به سوی پهلوها و پشت دارد، نشان علتی باشد که اندر جذب (۱۱) جگر بود، سپیدی ثقل و اندکی آن، نشان "سده" باشد و مقدمه "یرقان"، آماس پشت چشم و دست و پای نشان ضعیفی "جگر" و مقدمه "استسقاء" باشد، "گرانی" و "تمدد" تهی گاه (۱۲)، نشان آفتی باشد اندر گرده، "اسهالی" که "مقعد" را بسوزاند بیم کننده باشد. "سحج" (۱۳) امعا سوزانیدن آب تاختن (۱۴)، بیم کننده باشد ب"ریش مثانه"، خاریدن "مقعد"، نه به سبب "کرم" خرد، مقدمه "بواسیر" باشد.

### توضیحات:

- ۱ - اختلاج ۰۰۰ پریدن، جستن، پریدن رگها و چشم یا اندامی دیگر از تن ۰۰۰ (معین) Convulsion (آریانپور) Substultus، پریدن چشم (To Winckle شلیمر) \*
- ۲ - در "مر"، "خذوکی" و در "کا" "خیرگی" آمده است. خدوک: آشفته، پریشان، آزرده، پراکنده ۰۰۰ (معین) \*
- ۳ - مقصود آب مروارید است (Cataract) یا آبشار یا آب سفید.



آب مروارید - Cataract

- ۴ - در "مر"، "نفل" آمده است.
- ۵ - تخمه: سوءهاضمه، سوءهضم و عموماً "تخامه" گویند • Inoligition=
- ۶ - نسخه "مر"، "وتکسر" را اضافه دارد.
- ۷ - برگشتن طبیعت، بر هم زدگی طبیعت، قی و غثیان. قبلاً توضیح در باره این واژه آمده است.
- ۸ - در "کا" و "مر"، "گرفتگی" آمده است.
- ۹ - در "کا" و "مر"، "دبيله عظیم" آمده است. دبيله: مصغر ورم میباشد ••• (بحرالجاهر) •
- ۱۰ - در "مر" و "کا"، "مفاجاه مردن" آمده است.
- ۱۱ - در "مر"، "حدبه جگر" و در "کا"، "حدب جگر" آمده که صحیح می باشد.
- ۱۲ - طرف راست و چپ شکم که در عرف عامه "پهلوی" گویند.  
F flank یا Hypochonolrium
- ۱۳ - سحج ••• نوعی از بیماری روده (ناظم الاطباء)، سحج: خراش (Alight Scratch شلیمر) • خراشیدگی روده.
- ۱۴ - در "مر"، "آب تاختن" نیامده و در مج ۱)، "بول" آمده است.  
منظور سوزش در موقع دفع آن است.

## باب هفتم / در شناختن وقت مرگ

اندر تبها و نوبتها. تبها اندر بیماریهای حاده صعب و کشنده، آنروز میرند که اندر بیماریها (۱) سلیم بحران، نیک باشد و اندر بیماریهای (۲) محرقه و آنچه بدان ماند، اندر نوبت "تب" میرند. نشان مرگ آن باشد که عقل، شوریده شود و "تاسه" صعب خیزد یا ضعیف و غنودن پدید آید. پس دردسر و تاریک شدن چشم تولد کند و دل درد خیزد و بیمار بیقرار گردد و هلاک شود. و اندر بیماریهای بلغمی اندر اول "نوبت" میرد.

و نشان مرگ آن باشد که مدت سرما، دراز گردد و گرم نشود و نبض، ضعیف و متفاوت بماند و "کسلانی" و "سبات" (۳) پدید آید، و درین میان هلاک شود. در بیمار، مرگ آن ساعت باشد از روز و اندر وقت "تب" که اعراض "تب" و بیماری پدید آید و صعب ترین پدید آمدنی باشد. لکن اندر ابتداء نوبت، "تب" کمتر باشد و در تزیاید یا در انتها. و اگر علامتهای بد در چنین وقتها، پدید آید که یاد کرده آمد، کمتر باید ترسید. و نیز بیماری که در ابتدای "تب" یا اندر وقت تزیاید بمیرد و بیشتر اندر تبتهائی میرد که سبب، آماسی باشد اندر اندامهای اندرونی، و اندرین وقت ماده در حرکت آید و روی بدن موضع نهد و الم زیادت گردد و آسیب آن بدل بار دهد (۴)، یا اندر بیماری که ماده آن سخت بد باشد، و بسیار باشد، و طبیعت از حرکت آن هزیمت می شود و حال طبیعت با آن همچون آتش اندک باشد که در زیر هیزم بسیار فرو میرد (۵) یا همچون حال کسی که او را گلو بفشارند. و اینچنین بیمار در وقت انتهای "تب" میرد، به سبب آن که طبیعت از ماده هزیمت شود و بنا در اندر وقت انحطاط "نوبت" بمیرند، لیکن اندرین وقت جز به سبب قوی (۶) یا غمی عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین ماند، یا به سببی از نوعی دیگر چون طعامی یا شرابی ناموافق و نخست عرق لزوج کند، پس میرد. و حقیقت آنست که این انحطاط بی ضرر (۷) باشد (۸) و آسیبی نباشد، لیکن قوتهای ضعیف شده باشد و حرارت غریزی تحلیل یافته و نبض، ضعیف و آهسته شده، بدان مانده که "تب" اندر انحطاط است، و نباشد، از بهر آنکه اندر انحطاط راستی قوتها باز آید و حرارت غریزی برافروزد و نبض قوی گردد و بنظام شود (منظم شود) \*

اما در آبله در وقت انحطاط بسیار میرند و بیشتر ب "اسهال" میرند و سبب آن بسیاری ماده بود و تباه شدگی همه اخلاط. و این، چنان باشد که بعضی "آبله" به ظاهر تن بیرون آید و بعضی (۹) بیاطن باز گردد و "اسهال" تولد کند و احشا را میرنجانند و می گذازند، تا هلاک شود. و علامتهای دیگر (۱۰) اندر بیماریهای دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و صداع پدید آید چشم دور درافتد و بینی باریک شود و سرد گردد، و باشد که سر بینی کبود شود یا سیاه، و همچنین (۱۱) سرد، و ناخنها کبود و پوست پیشانی کشیده شود، چنانکه کسی پوست تر بگیرد و چیزی پوشد، تا خشک شود، پوست پیشانی بر استخوان همچنان شود. این همه، نشان سرد شدن خونست و فرو مردن حرارت غریزی و نارسیدن به اطراف، و به آخر، سیاهی چشم سوی بالا شود و سپیدی پدید آید.

و از جمله علامتهای بد آنست که بیمار به پشت باز افتد و دستها فرو گذارد و به نشیب فرود آید، اندر بستر و دندان برهم ساید و "صریر" (۱۲) کند، و بعضی باشد که لب زیرین بر جهد و دندانها که پوشیده بودنی برهم (۱۳) شود و چشمها گشاده بماند، و بعضی باشد که بدست حرکت کردن گیرد، چنانکه کسی مگسی (۱۴) پیش چشم همی بیند و بعضی انگشت به دیوار همی مالد چنانکه کسی "کاه" از دیوار بیرون کند، و بعضی انگشت بر جامه می

مالد، چنانکه کسی " کاه" از دیوار و " پرز" (۱۵) از جامه برچیند. این همه نشانها و علامتهای بدست و نشان نزدیکی وقت مرگ والله اعلم واحکم.

تمام شد بخش نخستین از خف علائی بتوفیق الله تعالی وعونه والصلوه والسلام علی رسوله محمد و آله واصحابه.

## توضیحات:

- ۱ - در نسخه " کا" ، بین کلمه " بیماریها" و کلمه " سلیم" آمده است: " در بیماریها و سلیم" \*
- ۲ - در " کا" ، بجای " بیماریها" ، " تپ های" آمده است:
- ۳ - سبات [به ضم سین]: موت کاذب، لیثرغس (Lethargy شلیمر) \*  
سبات: خواب، اول خواب، خواب سبک (معین) \*
- ۴ - در " مر" ، " بدل رسد" در " کا" و " مج (۱)" ، " بدل باز گردد" آمده است.
- ۵ - در " مر" ، " میروود" آمده است.
- ۶ - سایر نسخه ها، عبارت " چون اسهالی قوی" را اضافه دارند.
- ۷ - در " کا" ، " مزور کاذب" آمده است:
- ۸ - در " مر" و " کا" ، " نباشد" آمده است.
- ۹ - در " مر" ، پس از کلمه " بعضی" آمده است: " که باقی ماند" و در " کا" ، " باقی" آمده است.
- ۱۰ - در " مر" ، به جای " دیگر" کلمه " بد" آمده است.
- ۱۱ - در " مر" ، " و گوش همچنین" آمده است.
- ۱۲ - در " کا" ، " ضریر" آمده است. ضریر: فریاد کردن، بانگ سخت برآوردن \*\*\* (معین) و ضریر کور، ناییناست. در اینجا ضریر صحیح بنظر می رسد.
- ۱۳ - در " مج (۱)" ، " برهنه" آمده است.

۱۴ - مقصود مگس پرانی در برابر چشم است *Muscae Volitantes* (آریانپور) \*

۱۵ - در "مر"، "شپش از جامه برچیند" و در مج (۱)، "زبیر از جامه برچیند" آمده است.